



An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

$2.00 بها در سراسر آمریکا ۲ دلار

چشم انداز

CHASHM ANDAAZ

February/March 1997 No. 53 אדר א׳-אדר ב׳ תשנ״ז اسفند ۱۳۷۵ شماره ۵۳

جشن پوریم و نوروز بر همگان مبارک باد

کیترینگ و رستوران گلات کاشر شارون

کیترینگ انتخابی **نصخ ایسرائل** و هتلهای معتبر لس آنجلس

رستوران شارون صد درصد گلات کاشر زیر نظر ربانوت محترم ایرانی و آمریکایی بوده و لذیذ ترین

غذاهای ایرانی و آمریکایی را در اختیار شما میگذارد .

کیترینگ شارون را برای یک شب فراموش ناشدنی انتخاب کنید

18608 1/2 VENTURA BLVD.
TARZANA, CA. 91356

۸۱۸-۳۴۴-۷۴۷۳
۲۱۳-۶۲۲-۱۰۱۰
بیجر: ۸۱۸-۷۷۸-۷۸۱۰



MAZOL TOV مبارک باد
SIMCHA (CELEBRATION) DIRECTORY

Engagement . Wedding . Bar/Bat Mitzva . Showers . Brit . Birthday . Anniversaries



قنـــادی

قنـادی لوپالـه (کاشر)
(۳۱۰) ۶۵۹ - ۴۹۶۶
شیرینی و نانها بدون استفاده از فرآورده‌های شیری ساخته میشود.

قنادی وی نیا
(۳۱۰) ۳۹۵ - ۱۱۱۵

French Bakery
قنادی شیرینی‌سرا
(بدون مصرف روغن حیوانی)
6900 Reseda Blvd. Reseda, CA 91335
(818)996-5104
18000 Ventura Blvd. Encino, CA 91316
818)757-1248
12231 Santa Monica Blvd.
Los Angeles, CA 90409
(310)207-7120

نقــره فروشــی

نــو بهـــار
بزرگترین وارد کننده نقره‌های ایران با قیمت‌های غیر قابل رقابت
(۲۱۳) ۶۲۴ - ۵۱۷۴

همیشه شیرین کام باشید

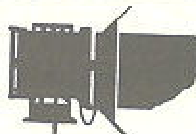
کارت عروسی

چاپخانه L.A. Press
همه‌گونه کارت عروسی
(۲۱۳) ۹۳۶-۸۸۸۸



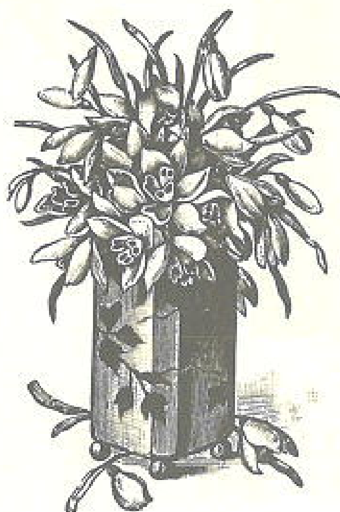
کیتـرینـگ

کیترینگ شارون
کیترینگ انتخابی نصخ اسرائیل و هتل‌های معتبر لس‌آنجلس
(۸۱۸) ۳۴۴ - ۷۴۷۳
(۲۱۳) ۶۲۲ - ۱۰۱۰



عکاســی و فیلمبرداری

سایــه فیلـــم
آماده ضبط خاطرات خوش زندگی شما و عزیزتان می‌باشد.
(۳۱۰) ۶۵۲ - ۳۳۳۳
351 S. Robertson Blvd.





کـــلاه - صیصیت

SOLOMOS BOOK STORE
لوازم عروسی - کلاه - صیصیت - کاپ نقره - کتوبا
(۲۱۳) ۶۵۳ - ۹۰۴۵

ربـــای

ربای ملکان
انجام هرگونه مراسم مذهبی
عقد و ازدواج، سخنرانی، برمیتصوا و بت‌میتصوا
(۳۱۰) ۲۷۵-۸۸۵۲



چشم‌انداز

Published by:
International Judea Foundation
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212
TEL: (310) 479-4798
FAX: (310) 445-5488

سردبیر: داریوش فاخری
مدیر داخلی: شهرام سیمان
مدیر اجرائی: لیلی کاهن
روابط عمومی: مهندس آشر آرام‌نیا
سردبیر قسمت پزشکی: دکتر نیسان بامداد

با همگامی: نویسندگان، مترجمین و گزارشگران چشم‌انداز
تایپ ست: مینو حمودوت
امور هنری: انتشارات تازگل

چشم‌انداز، نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا. هدف ما، روشنگری واقعیت‌های یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشردوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم‌انداز نیست.

چشم‌انداز

(۳۱۰) ۴۷۹ - ۴۷۹۸

جشن پوریم و نوروز بر همگان مبارک باد



در این شماره می‌خوانید

February/March 1997 No. 53 אדר א׳-אדר ב׳ תשנ״ז اسفند ۱۳۷۵ شماره ۵۳

روی جلد: نقاشی رنگ و روغن

"۴۸ × "۳۶   اثر: سعید سیادت



داریوش فاخری

در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده‌ایم؟

در این حسرت آباد

با نگاهی حتی کوتاه می‌بینیم که یکی از واضح‌ترین فرقهای بین جامعه امروز ما و جامعه‌مان در ۵۰ سال گذشته وجود فقر است. ۵۰ سال پیش فقر مالی داشتیم و حالا فقر یهودیت جامعه‌مان را در بر گرفته است. این فقر مزمن را مدیون فقدان آینده نگری - ایثار و صداقت عمل کسانی هستیم که می‌توانستند و نخواستند. رهبرانی که در دنیای خودشان غرق بودند و در پی جمع مال بودند و نه جمع جان.

میزان بالای فقر یهودیت - اسیمیلاسیون و ازدواجهای مختلط، پاشیدگی خانواده‌ها و بحرانهای اجتماعی ما را مجبور می‌کند که به یک خانه تکانی بزرگ دست بزنیم و با نگاهی در آئینه و صادقانه، کم و بیش خود را بسنجیم و راه چاره‌ای پیدا کنیم. فقدان دانش یهودیت، یعنی بی هویتی و انسان بی هویت بسیار زود از پای در می‌آید و نابود می‌شود. بایستی دیواری دفاعی دور خودمان بکشیم - خودمان را بسازیم - صادقانه ارجحیت‌هایمان را بررسی و جابجا کنیم تا سربلند و آماده با دنیای اطرافمان روبرو شویم.

در این راه چهار عامل عمده باید دست به دست هم بدهند و با ایفای نقش خود بصورتی بسیار صادقانه و با آینده نگری‌ای که لازمه حرکتشان است و با شجاعت و ایثار اقدام کنند تا از این راه بتوانیم به خود و جهانیان بگوییم که چه کسی هستیم؟ و به کجا ممکن است برسیم. عوام - روشنفکران - مذهبیون و مسئولین سازمانهای اجتماعی هر کدام به نوبه خود این وظیفه و رسالت تاریخی را بر دوش دارند.

۱ - اکثریت جامعه

بخش غیر مسئول و بی تفاوت این طبقه از اجتماع وظیفه دارد که دست از تنبلی و آسایش رخوتی که به آن خو گرفته بکشد و با آگاهی از موقعیتها و واقعیتهایی که در حال حاضر با آن روبروست و با محک زدن به بد و خوب ارزشها، انسانها و شرایطی که احاطه‌اش کرده‌اند دست به عمل بزند. یهودیت را به گونه‌ای تعریف و اجرا نکند که برایش راحت‌تر است. ارزشهای انسانی و خدائی را بالاتر از مادی‌گرایی بگذارد و تنها از سرمشقهایی در جامعه پیروی کند و حمایت نماید که می‌توانند سرمشق خوبی برای فرزندانش باشند. با «**باری به هر جهت**» نسازد که از این راه آینده فرزندان خود را به فنا می‌سپارد. نگذارد از او سواری بگیرند که:

فقیه شهر چنین گفت به گوش حمارش
که هر که خر شود البته می‌شوند سوارش

پدر و مادری مسئول حل هر مسئله‌ای را در پول نمی‌بینند و روح خود را با نبض جامعه و ارزشهای خوب آن هماهنگ می‌کنند. پدر و مادری مسئول یهودیت را یاد می‌گیرند، چرا که مذهب دیروز و امروز و فرداست. آنان زندگی را مقدس و پاک می‌دانند و در زندگی خودشان و با فرزندانشان نیز همه چیز و عواملی را مقدس نگاه میدارند و می‌کنند. با نهادهای اجتماعی همکاری و همفکری می‌کنند. از سنت در هر لحظه زندگی و با استفاده از تاریخ سود می‌برند تا راهنمایی باشد برای جلوگیری از خطا، اطاعت کورکورانه و فرار از سردرگمی.

۲ - روشنفکران (دنیاگرا) SECULAR

وظیفه این قشر از اجتماع، روشنگری و بیش از همه صداقت است، به آن چه که می‌گویند عمل کنند و منافع اجتماعی را قربانی زد و بندهای شخصی ننمایند. اینان شاید بیش از همه، بایستی با قبول و

درک واقعیتها و دور از خود محوری به این رسالت و راهگشایی تاریخی‌ای، که به شدت به آن نیازمندیم، جواب بدهند. صداقت در گفته و عمل نتایج بسیار سودمندی برای تعیین ارزشهای خوب و عرف جامعه داشته و باعث خواهد شد که مردم نیز بین بد و خوب تفاوت بگذارند و از این راه، راه را بر کلاشان و سوءاستفاده‌چی‌های مذهبی و غیر مذهبی ببندند.

۳ – مذهبیون

شاید مشکلترین مقوله و موضوع برای بحث در جامعه ما نوشتن درباره مذهب و کسانی باشد که به نحوی با آن سر و کار دارند. اما درد را باید گفت و صادقانه برای رفع آن کوشید. روبرو شدن با کمبودها و اشکالاتمان از ما انسان‌های بهتری می‌سازد چراکه هیچ کس بی عیب نیست و بهتر آن که:

هیچ کس بی دامانِ تر نیست، امّا دیگران
باز می‌پوشند و ما بر آفتاب افکنده‌ایم

می‌توان چشم‌ها را بر عیبهای خودمان بست و از دیگران انتقاد کرد. ولی آیا این کار ما را به جایی می‌رساند؟ حرف من، حرف صائب تبریزی است که:

ز دست غیر ننالم، چرا که همچو حباب
همیشه خانه خراب هوای خویشتنم

آری، گفتم موضوع مشکلی است نوشتن، چون که گاه با سلسله مراتبی روبرو هستیم که برای رده‌های پائین‌تر اطاعت تعبدی را شرط ایمان و اعتقاد می‌دانند و مقامات رده بالا نیز سعی می‌کنند حقیقت و عدالت خود را با زور به جامعه تحمیل کنند و قبول بی قید و شرط نظرشان را بطلبند که از آن راه متأسفانه، روح جامعه به اسارت و بردگی کشیده می‌شود و فضای بحث آزاد از بین برده می‌شود. در این رده‌ها، در بعضی موارد کار بجائی می‌کشد که از یهودیت که دین ارزشهای جهانی است، سیستمی می‌سازند که پایه‌اش را بر مبنای «آتنوسانتریسم» می‌گذارند که این به نوبه خود به «نارسیسم» (اقوام خود را برتر شمردن) منجر می‌شود (در این رابطه حتی گاهی بقیه یهودیان را هم از خود جدا می‌نامند) که مغایر با ارزشهایی است که ما منادی آن در جهان میباشیم. این طرز تفکر چندان تفاوتی با عمل برخی از اقوام پیشانی کوتاه که با پوشاندن و بستن پیشانی با چوبهای کوتاه و اقوام لب کلفت که با گذاشتن نعلبکی بین فکها و لبهای پائین خود سعی در تغییر فرم اعضای بدن خود می‌کنند ندارد تا بدین وسیله بگویند «اگر از ما نیستی و چون ما نیستی، پائین‌تر و بدتر از مائی». یهودیت هرگز معتقد به نژاد برتر و امور ظاهری نبوده و ارزشهای تعلیمی آن مغایر با این اصل است. از تلمود می‌خوانیم که خداوند همه را از یک پدر و مادر به وجود آورد که کسی بر کسی دیگر فخر نفروشد.

با نگاهی به موقعیت و شکل مذهبی جامعه به نظر می‌رسد به همان اندازه‌ای که اکثریت جامعه در راه انتخاب شکل و شیوه‌ای برای استفاده از و پیوند خود با مذهب دچار سردرگمی است، جامعه متشکل و نوپای هیئت مذهبی ایرانی نیز به همین بلا دچار است و فتواهایی که از طرف این هیئت صادر می‌شود، علاوه بر اینکه فکر نمی‌کنم در دین **یهودیت** درست باشد، عملی هم نیست و رابطهٔ چندان محکم و سالمی را نیز بین اکثریت جامعه و این هیئت به وجود نمی‌آورد.

اول، به دلیل اینکه مردم بصورت کلی هیئت رباتوت را نمی‌شناسد و تنها عده قلیلی از اجتماع در محل برگزاری مراسم آنان جمع شده و از آنها پیروی می‌کنند. اکثریت جامعه یا در مراسم مذهبی آنان شرکت نمی‌کنند و یا عضو کنیساهای بازتر و متفاوت آمریکائی هستند.

دوم، قدر مسلم این که این قشر از اجتماع نه رهبر دارد و نه احتیاجی به رهبر. شاید همانطور که بارها گفته‌ام احتیاج به سرمشق خوب و صادق و دلسوز و آگاه و بیش از همه همراه دارد، تا رهبر. اینکه عده‌ای از ربای‌های جوان و از خودگذشته و خادم واقعی در این فتواها اسمشان نیست. مقام افرادی هم که در این فتواها هستند هر بار عوض می‌شود. عده‌ای که دارای عنوان ربای بودند به هاراو و هاراوها به حاخام تبدیل شده و عده‌ای ربای جوان زیر نام آنها آمده‌اند. سرعت تغییر این عنوانها و جابجائی اسمها نشان از تشتت و عدم یکپارچگی می‌کند و از اعتبار این گروه می‌کاهد.

سوم، این هیئت حالت ارتدکسی به خود گرفته و هر روز درجهٔ آن بیشتر و بیشتر می‌شود. نه کسی از این هیئت کوتاه می‌آید و نه اکثریت جامعه مایل به قبول بی چون و چرای این خط مشی می‌باشد. هیئت رباتوت که خود را در میان حلقه طرفدارانش قرار داده است به ناچار از میزان وابستگی مردم به یهودیت بی اطلاع مانده و عدم رابطه دو طرفه باعث شده که بیشترین تصمیمات خود را ازو در میان گروههای وابسته به خود بگیرد و این باعث همه‌گیر نشدن و عدم قبول جامعه از این اطلاعات می‌شود. بالاترین مسئولیت این هیئت شاید باید زدن پُلی بین خود و اکثریت جامعه باشد.

چهارم، این فتواها بصورت دستور و بدون هیچ گونه پیشینه‌سازی صادر می‌شود. آن هم بسوی کسانی که اکثراً جز در مجلس ختم با عقاید آنان آشنا نمی‌شوند که در آنجا هم جای بحث و گفتگو دو طرفه نیست. در صورتیکه یهودیت و ارزشهای آن زیباتر و والاتر و عمیق‌تر از آن هستند که با زور به کسی تحمیل شوند. این مقامات (مگر در مواردی استثنایی) خود را درگیر نوشتن و عرضه افکارشان بصورتی آزاد و باز که اکثریت عظیمی را در بر بگیرد نمی‌کنند. این فقدان باعث می‌شود که افراد گرسنه شناخت یهودیتی که از داستانها و قصه‌های تکراری خسته شده‌اند، از شنیدن و آشنا شدن با تعریف برتر و عمیق‌تر «تورا» محروم شده و جذب دکانهای دروغین و خانمان برانداز مذهبها و فرقه‌ها و کلاسهای کلاشانی بشوند که از این بی توجهی سود می‌برند.

پنجم، با آنکه در این کشور مقامات مذهبی، علاوه بر درجهٔ ربای بودن دارای درجات دکترا و تخصص در رشته‌های فلسفه – روانشناسی و غیره هم می‌باشند و کتابهای متعددی را در تلفیق یهودیت و برداشت آنان با مسائل امروزی به رشته تحریر در آورده‌اند که غالباً در جامعه مذهبی ما به این نکته کمتر توجه می‌شود.

ششم، ما نیز در میان مذهبیون خود مانند هر گروه دیگر در اجتماع افراد پاک‌نهاد و یا سودجو داریم. بسیاری از افراد روحانی ما بر اساس گفته‌ها و دانسته‌های پیشینیان و ارزشهای والای **«تورا»** عمل می‌کنند، اما عده‌ای نیز دست به هر کاری می‌زنند که پول بیشتری به دست بیاورند و در این گروه بُر خورده‌اند. این هیئت بایستی با شجاعت دست به یک خانه تکانی بزند. از آنجاکه این هیئت می‌خواهد توسط اکثریت جامعه مورد قبول قرار گیرد و از احترامی که شایسته آن است برخوردار شود، بایستی یکپارچه و بی عیب جلوه کند. ارزشهای «تورا» را در نهان و آشکار حمایت و اجرا نماید. و شاید بیش از همه حداکثر کوشش خود را بکند که ارائه طریقی بنماید تا مبادا خدای ناکرده در میان روحانیون راستین جامعه اگر فردی یا مقامی مذهبی پیدا شد که حرفش با عملش یکی نبود افراد بی خبر جامعه از دین فراری نشوند و بدانند که اشکال از **آوازه‌خوان است نه آواز**. جامعه

بداند این هیئت چه میگوید؟ چه می‌خواهد؟ و چگونه؟

متأسفانه ما در جامعه‌مان هم روحانی داریم و هم مذهب پیشه و بین این دو و میزان درک و عملشان از عمق محتویات دریای بیکران دانشی که در اختیارشان بوده است بسیار تفاوت وجود دارد. بقول مولوی:

از مقلّد تا محقّق فرقهاست
کاین چو داوود است و آن دیگر صداست
منبع گفتار این سوزی بود
وآن مقلّد کهنه آموزی بود
کافر و مؤمن خدا گویند، لیک
در میان هر دو فرقی هست نیک
آن گدا گوید خدا، از بهر نان
متقّی گوید خدا، از بهر جان

روحانی به جان کلام یهودیت می‌پردازد - مذهب پیشه از راه یهودیت نان میخورد.

درگفتار تلمودی Pesikta Rabbat Asseret Hadiberot 2 - 4 می‌خوانیم:

«کسی که جایی یا مقامی را اشغال می‌کند که از آن سود ببرد از آدمی که زنا می‌کند بهتر نیست».

البته جامعه نیز به نوبهٔ خود وظیفه دارد و تاکنون نیز در طول تاریخ به این وظیفه عمل کرده است که مخارج زندگی مقامات مذهبی شایسته خود را به بهترین وجهی بپردازد تا یک مقام مذهبی نیز در راه ارشاد واقعی بکوشد و ما هرگز نبینیم که:

واعظان هر حدیث مرسل را | که اساس سخن بر آن چینند
باز منکر شوند دیگر ره | چون در آن صرفه اگر بینند

در یهودیت مقام کسی که به درک عمیق و روشنی از یهودیت رسیده و راهنمای صدیقی برای دیگران است، بسیار والاست. هشدار علمای یهود، نتیجه دل نگرانی آنان از سوءاستفاده‌های احتمالی کسانی است که ممکن است مقامی راکه شایسته آن نبوده اشغال نموده و باعث عواقب ناگواری برای جامعه یهود شوند.

این همه را نوشتم برای خیر جامعه. چراکه «ربای ولپیبی می‌نویسد: «**هر جمعیتی با انتخاب قهرمانان و سرمشقهای خود نشان می‌دهد که به چه ارزشی پای بند است.** در نوشته‌های تلمودیک نیز می‌خوانیم که یوسف تنها با بیاد آوردن چهره پدرش (ارزشهای مورد علاقه پدرش) توانست در برابر وسوسه‌های زلیخا مقاومت کرده و به چاه نزول اخلاقی سقوط نکند. جاشوا نیز با بیاد آوردن «مشه» می‌توانست تصمیمات درست بگیرد.

شرایط محیط جدید - واقعیتهای دوران نوینی که در آن زندگی می‌کنیم و طبیعت زوال ناپذیر یهودیان که همیشه بنوعی گرسنگی‌ای برای شناخت ذات و دانش و فهم همراه با عطشی برای پذیرشی جهانی در خود داشته‌اند، این برداشت‌های نازل از افکار یهودیت را از شأن فکری خود دور می‌داند. باید به افراد جامعه محیطی داد، غیر تهدیدی و متفکرانه - محیطی و جامعه‌ای با دانش، اعتماد کامل و پویا با برنامه‌هائی پیشرو که بتواند همه ما را به جائی فراتر از خودمان برساند نه جامعه‌ای که به قول **حافظ:**

زنند این قوم پر از حق پرستی لاف و می‌ترسم
اگر کاوند، بت از جیب دینداران شود پیدا

۴ - سازمانها

در این مورد چه در این سلسله مقالات و چه توسط دیگران بسیار سخن رفته است. کوتاه سخن اینکه اینجا هم آدم ایثارگر داریم و آدم سواری‌گیر. نه هر چه سازمان است بد است و نه هر چه رئیس بد. رئیسی داریم که از عمر و جان و خانواده و زندگی‌اش می‌گذرد که کار جامعه راه بیافتد. رئیسی هم داریم اگر رئیس نبود و مثل رئیس با او رفتار نشود قهر می‌کند و می‌رود یا چوب لای چرخ خادمین جامعه می‌گذارد. نه دست در جیب روحش می‌کند و نه در جیب لباسش. یاد **بگیریم همه را با یک چوب نرانیم.** بزرگترین معضل سازمانها تعدد بیش از حد آنان است و فقدان همکاری با یکدیگر. مسئولین سازمانها بایستی یهودی و انسانی با ارزش برای جامعه باشند. این افراد می‌توانند با بالا بردن، عمل کردن و تشویق نحوه زندگی یهودی، جامعه بهتری را بسازند. سازمانها بایستی پراکندگی جغرافیایی یهودیان ایرانی را از بین برده و در انسجام این جامعه در سراسر دنیا و در ادامه حیات آن بکوشند.

اگر این چهار عوامل دست به دست بدهند

● می‌توانند به مدارس کمک کنند تا انسانهای جدیدی بسازند که با شرایط محیط زیست نوین بتوانند همچنان قادر به زندگی و بقای خود باشند.

● می‌توانند به ساختمانهای مدارس و کنیساها روح و قلب وارد کنند. و بدانند که حل تمام مسائل در نوشتن چک نیست، در ساختمان نیست در روح و قلبی است که در آن ساختمانها جای گرفته است. جائی که فرزندانمان به وظیفه الهی و جهانی خود که پای‌بندی به ارزشهای یهودیت و تیکون عُلام (بهبود و مرمت جهان) است واقف شده و عمل می‌کنند.

● می‌توانند شرایط یادگیری یهودیت و زبان عبری را آسان‌تر نمایند. نگاهداشتن زبان از الزامات بقای یک قوم است.

● می‌توانند مدارس مجهزتر و اساتیدی حرفه‌ای‌تر را آماده نموده تا برای همه این فرصت وجود داشته باشد که به فراگیری زبان و فرهنگ و فلسفه یهودیت بپردازند و هر پسر و دختری بداند که این فراگیری مسئولیتی است از گهواره تا گور.

● می‌توانند روح داوطلبی و کمک را در میان جامعه گسترش دهند. تا هر فردی از حالت بی تفاوتی به مرحله‌ای برسد و با این پرسش روبرو شود که هر کاری که می‌کند چه اثری در یهودیت و بقیه یهودیان و از آن راه دیگر انسان‌ها دارد؟ و بداند که وظیفه او در برابر اسرائیل و بقای این کشور چیست؟

● می‌توانند طرحی برای جامعه و آینده آن در کوتاه مدت و بلند مدت ریخته و این برنامه که با همکاری تمام این چهار عامل و به حالت دموکراسی ریخته خواهد شد. بایستی در میان راه با تجدید نظر و رفع اشکالات بررسی شده و در آن بقای آینده والاتر از چسبیدن به گذشته مورد نظر باشد. در این برنامه کلی، هم چه وقت رسیدن و هم چگونه رسیدن مهم است.

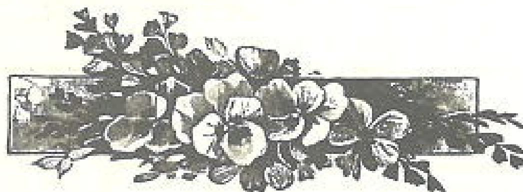
● این تیم با آینده نگری و دلسوزی می‌توانند ترتیب جلساتی را بدهند که عوام و روشنفکر و مذهبی و مصلحین اجتماعی در سازمانهای خیریه در آن شرکت کنند و از این **چهار دیواری اجتماع ما یک خانه بسازند.** خانه‌ای که روح دارد و قلب دارد و احساس. خانه‌ای از آن دست که **رابرت فراست** شاعر گفته بود «**جائی است که وقتی وارد می‌شوی آغوشی برای بغل گرفتن تو باز باشد**». خانه‌ای که جوان سرخورده به آن باز گردد. کودک در آرامش و صفا و ایثار بزرگان خود آینده گرم و مطمئنی را به ارث ببرد و پیر در آن راضی بمیرد.

ربای کوشنر چه درست گفته است که: «مرکز یهودیت بر اعتقاد نیست، بر جامعه است». خدا نکند این جا همان حسرت آبادی بماند که هست و در آن هر کسی دنبال گله و رمه‌ای برای خودش باشد و گرگان در لباس کلاسهای روانشناسی و تزکیه روح و عرفان و تعبیرات من در آوردی و دکانهای فساد در میان جامعه ما یکی یکی را ببرند و از ما دور کنند چراکه تا بحال بقول سعدی:

خرما نتوان خورد از این خار که کِشتیم
دیبا نتوان کرد از این پشم که رِشتیم

نظراتتان را برایمان بفرستید
Fax: (818) 705-0517
Address: P.O. Box 3074
Beverly Hills, CA 90212

شالم





رویدادهای سازمان سیامک

فیلم سینمایی

سازمان سیامک آخرین پنجشنبه هر ماه در مرکز *Valley* فیلم سینمایی به نمایش می‌گذارد. روز پنجشنبه ۳۰ ژانویه فیلم «**اجاره نشینها**» نمایش داده شد که مورد استقبال عده زیادی از علاقه‌مندان قرار گرفت.

جهت اطلاع در مورد زمان نمایش فیلم‌های آینده با تلفنهای سازمان «سیامک» ۸۳۳۲-۷۰۵ (۸۱۸) و ۴۷۹۸-۴۷۹ (۳۱۰) تماس حاصل نمائید.

اخبار ورزشی نوجوانان

● تیم بسکتبال سازمان سیامک کماکان به تمرین و بازی خود ادامه می‌دهد. این تیم توسط دو تن از مربیان کارآزموده تعلیم گرفته و خود را برای انجام مسابقات آماده می‌نمایند. کسانی که مایل به



شرکت در این تیم می‌باشند می‌توانند با دفتر سازمان تماس بگیرند.

● بعلت تقاضای عده‌ای از نوجوانان **سازمان سیامک** در نظر دارد که تیم‌های بسکتبال - والیبال و *Soccer* دختران را تشکیل دهد. کسانی که مایل به شرکت در این تیم‌ها می‌باشند، می‌توانند با دفتر سازمان تماس بگیرند.

کمکهای آموزشی

● دانش‌آموزان می‌توانند روزهای هفته بین ساعت ۴ تا ۶ تکالیف خود را در مرکز *Valley* سازمان سیامک انجام دهند و در صورت داشتن اشکال، مربی کارآزموده، بطور رایگان اشکالات آنان را برطرف خواهد نمود.

در ضمن این افراد می‌توانند از میزهای بیلیارد و پینگ پونگ بصورت رایگان استفاده کنند.

● کلاس *PSAT* و *SAT* سازمان هر هفته روزهای یکشنبه از ساعت ۱۱ تا ۱ بعد از ظهر تشکیل می‌گردد.

این کلاس که توسط افراد با تجربه تدریس میگردد شامل ریاضیات و انگلیسی می‌باشد. در این کلاس از سؤالات امتحانی سالهای گذشته استفاده میگردد تا دانش‌آموزان با نحوهٔ سؤالات آشنائی کامل پیدا کنند. شهریه این کلاس در مقایسه با کلاسهای مشابه بسیار ناچیز می‌باشد.

جهت اطلاع با دفتر سازمان تماس بگیرید.

● کلاس عبری سازمان کماکان سابق روزهای دوشنبه و چهارشنبه هر هفته برگزار می‌گردد. سازمان سیامک در نظر دارد که کلاس مشابهی برای صبحها افتتاح نماید. کسانی که مایل هستند در این کلاس که توسط معلم با تجربهٔ آمریکائی اداره می‌شود، شرکت کنندگان می‌توانند با دفتر سازمان تماس حاصل نمایند.

کمکهای انسانی

در هفته دوم فوریه مقادیر بسیار زیادی اسباب بازی که افراد خیّر



به سازمان ارسال نموده بودند در *Vista Del Mar* بین بچه‌ها و نوجوانان پخش گردید که باعث خوشحالی آنان شد. این بچه‌ها یا

پدر و مادر خود را از دست داده و یا از خانواده‌های متلاشی شده (طلاق و غیره) آمده و تحت نظر این سازمان زندگی می‌کنند.



افراد خیّر و نیکوکار می‌توانند از طریق کمک مالی و جنسی، نیاز آنان را برآورده کنند. جهت اطلاع بیشتر و اهداء لباسهای نو که بسیار مورد نیاز است می‌توانید با دفتر سازمان سیامک تماس حاصل نمائید.

فاجعه جان باختن ۷۳ سرباز اسرائیلی

روز دوشنبه دهم فوریه ۱۹۹۷ در محل مجتمع فرهنگی ارتص مجلس یادبودی برای بزرگداشت جان باختن ۷۳ نفر از سربازان یهودی در سانحهٔ اسف‌انگیز تصادف دو هلیکوپتر در اسرائیل، برگزار گردید. در این مجلس عده زیادی از خواهران و برادران یهودی شرکت نمودند. آقای اهرونی نماینده کنسول اسرائیل در رابطه با این سانحه نطق مفصلی ایراد نمود. نمایندگان سازمانهای یهودی مقیم لس‌آنجلس در این مراسم شرکت نموده و با سخنرانی خود ابراز همدردی نمودند.

کمک‌های پوشاکی و لوازم خانه

در ماه گذشته این افراد لباس و سایر لوازم غیر ضروری خود را به سازمان سیامک اهداء نمودند.

آقایان: سعید ترمه‌چی، همایون نی‌داود، شاهین پاکدامن

خانم‌ها: ویولت یوسف‌زاده، ثریا خورشیدی، ویدا طبیبیان.

این لوازم در ابتدا به خانواده‌های نیازمند جامعه ارائه شده و مازاد آن به سازمانهای خیریه دیگر اهداء می‌شود.

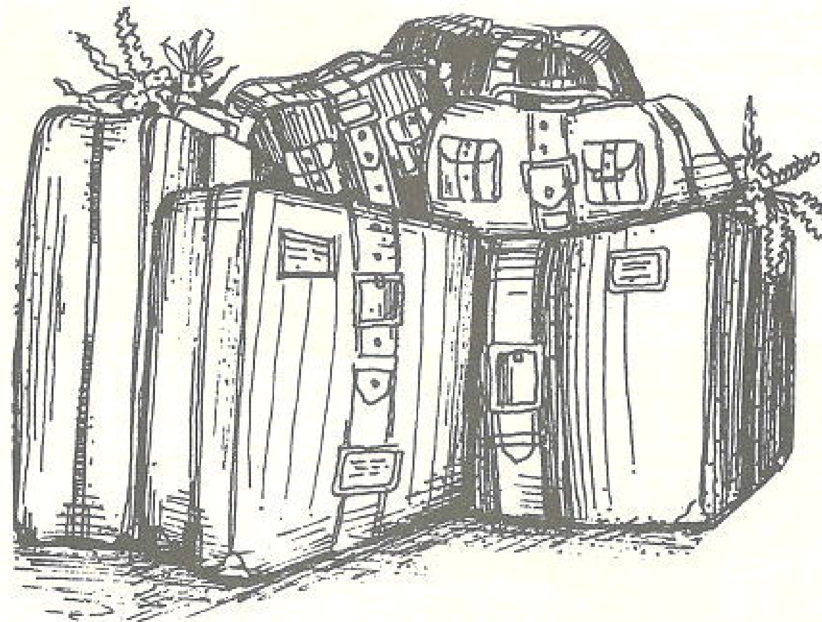
سوپر ساندی *Super Sunday*

روز یکشنبه ۲۴ فوریه، عده‌ای از افراد سازمان سیامک در برنامه جمع‌آوری پول فدراسیون یهودیان لس‌آنجلس (آمریکائی) شرکت کردند. کمکهای مالی ما و اهداء وقت اثر مهم و ارزنده‌ای در ادای دین ما به جمعیت یهودی آمریکائی داشت.



جای دارد از تمام کسانی که به تلفنهای ما جواب مثبت داده و در این میتصوای بزرگ و همکاری مشترک شرکت کردند تشکری دوباره داشته باشیم.

نقش یهودیان در تحولات جهان



تکنولوژی و تجارت

اتصال

بر طبق مطالعاتی که بتازگی به دولتهای آمریکا، اسرائیل و اردن، توسط شرکت مهندسی **Harza** در شیکاگو، تقدیم گردیده، پیشنهاد شده است که کانال دریای سرخ مدیترانه ساخته شود. این پروژه جوابی به کمبود آب پس از سال ۲۰۰۰ خواهد بود.

بر اساس توصیه مطالعه‌کنندگان این تحقیق این پروژه ۵ بلیون دلاری اگر از طریقه نمک زدایی بجای هیدروالکتریسته استفاده شود، از نظر اقتصادی مقرون به صرفه خواهد بود.

موافقت‌نامه‌های تجاری

موافقت نامه‌های تجاری با کانادا - اسلوواکیا - و جمهوری چکسلواکی که بر مبنای آن چه تعرفه‌هایی در مورد صادرات اسرائیل کاهش یافته و یا از میان برداشته شود، توسط کابینه اسرائیل به تصویب نهایی رسیده و از اوّل ژانویه ۱۹۹۷ عملی به حساب خواهد آمد.

موافقت نامه تجارت آزاد با ترکیه نیز از آخر ژانویه، توسط کابینه به تصویب رسیده است.

سیبرفون Cyberphone

یک وسیله تلفنی که در ضمن می‌تواند با اینترنت نیز تماس برقرار نماید **(Surf)** توسط شرکت **Infogear** در اسرائیل ساخته و به بازار آمده است.

این دستگاه تلفن که **"I-Phone"** نام دارد علاوه بر این که کار تلفن عادی را می‌کند دارای صفحه کوچکی است که می‌تواند با اشکال و تصاویر **Internet** در محلهای **WEB** نیز تماس برقرار کند. قیمت این دستگاه زیر ۵۰۰ دلار می‌باشد.

MMX

شرکت **Intel** (کمپانی بزرگ و جهانی کامپیوتر) اعلام نمود که **Pantium MMX Chip** جدید خود را در مرکز مطالعاتی حیفا با هزینه در حدود ۱۰۰ ملیون دلار تولید نموده است.

این **Chip** کامپیوتری جدید اجازه خواهد داد که برنامه‌های چند رسانه‌ای **Multi Media** روی کامپیوترهای شخصی معمولی نیز به‌کار گرفته شده و دارای صدا و تصویر نیز باشند.

رشد

سرمایه‌گذاری در سهام اسرائیل، در عرض کمتر از ۲ سال به اندازه ۲/۹ بلیون دلار افزایش پیدا نمود. این رقم دو برابر مقدار سرمایه‌گذاری از اوّل سال ۱۹۹۵ بود و در سپتامبر ۱۹۹۶ بالغ بر ۵/۵ بلیون دلار گشته است.

کل سرمایه‌گذاری خارجی در اسرائیل از ۴/۷ بلیون به ۱۹/۶ بلیون دلار افزایش یافته است.

● سهم عادلانه

تقریباً حدود ۱۰ در صدکل سهامی که در بازار سهام تل‌آویو مبادله می‌شود متعلق به سرمایه‌گذاران خارجی می‌باشد. سرمایه گذاران خارجی‌ای که سهام داران اصلی می‌باشند در ۱۳۰ شرکت که حدود ۲۰ در صد کل شرکتهای موجود در این بازارند، به چشم می‌خورند.

● مزارع پنبه

پنبه ارگانیک، که در مزارع پنبه کیبوتص به وجود آمده و دارای هیچ گونه مواد شیمیائی بجز مواد معدنی دریای سیاه نمی‌باشد، طرفداران بسیاری در صنعت پارچه اروپا پیدا نموده است.

بازار این پارچه‌ها مخصوصاً در آلمان که علاقمند بـه استفاده از موادی که برای طبیعت خوب باشند هستند، بسیار عالی است.

● مغز طلایی

کمپانی اسرائیلی **MIND** برنده قراردادی برای کامپیوتریزه نمودن سیستمهای تلفنی ۱۵۰۰ شعبه وزارت پست آلمان گردید.

● فکس

کمپانی معروف کره‌ای **Samsung** از برنامه کامپیوتری اسرائیلی‌ای استفاده خواهد نمود تا در ماشینهای فکسی که تولید می‌کند بتواند تصویر تولید نماید.

این برنامه می‌تواند تصاویر و اشکال را واضح‌تر نموده و کیفیت فعلی را بسیار بهتر نماید.

● قدرت گل

بیش از ۴۵ ملیون دلار گل در فصل کریسمس ۱۹۹۶ از اسرائیل به اروپا و آمریکا صادر شده است. جمع کل صادرات گُل اسرائیل در سال ۱۹۹۶ بالغ بر ۲۰۰ ملیون دلار بوده است.

● کمک کشاورزی

رئیس جمهور اسرائیل، آقای عَزِر وایزمن، در جریان سفر اخیر خود به هندوستان موافقت‌نامه‌ای امضاء نمود که ساختن مدل مزرعه‌ای کشاورزی در آن کشور را سریع‌تر به انجام برسانند.

هدف از ساختن این مزرعه استفاده از دانش اسرائیلیها، خصوصاً برای زارعین کوچک یا متوسط خواهد بود تا بتوانند تکنولوژی پیشرفته را در کشاورزی به کار بگیرند.

● قرارداد

کمپانی **ELTA** که جزو صنایع هواپیما سازی اسرائیل می‌باشد، برنده مناقصه‌ای شد که سیستمهای ارتباطی اطلاعاتی - جاسوسی را به ارتش سوئیس بفروشد.

این قرارداد بالغ بر ۱۱۵ ملیون دلار قیمت گذاری شده و یکی از بزرگترین قراردادهای دفاعی سال ۱۹۹۶ به شمار می‌رود.

▣ اسرائیل

● هتاکی

علیرغم قراردادهای صلح با مصر، و اردن، یهودیان و یهودیت مورد هتاکی مطبوعات این دو کشور قرار می‌گیرند.

بر اساس مطالعات انستیتوی کنگره جهانی یهودیان، مطبوعات این دو کشور یهودیت را دینی شیطانی و یهودیان را نوعی ناهنجار از خلقت معرفی میکنند. آنان هم چنین از دروغ بزرگ «پروتکل بزرگان یهود» در مقالاتشان استفاده می‌نمایند.

● تمبر فضایی

تمبر یادبودی به خاطر تحقیقات فضایی در اسرائیل بـه چاپ و پخش رسید.

این تمبر تصویری از زمین با ماهواره اسرائیل **"OFEK3"** را که در آپریل ۱۹۹۵ به فضا پرتاب شد را نشان می‌دهد. **"Shavit"**، موشک پرتاب کننده این ماهواره نیز در این تصویر نشان داده شده است.

● آمار روشنایی

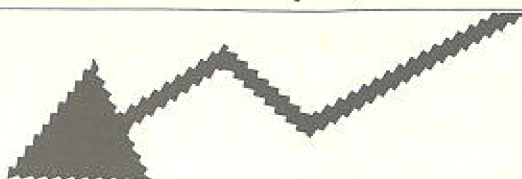
بر اساس آمارگیری اخیری که در اسرائیل انجام شده ۸۴ در صد یهودیان اسرائیل در سال ۱۹۹۶ برای حنوکا شمع روشن نموده‌اند. در میان این تعداد، ۸۷ در صد خود را یهودیان دنیاگرا **Secular** می‌نامند. ۹۶ در صد یهودیان سنتی یا **Mesorti** و ۱۰۰ در صد یهودیان ارتدکس گفتند که شمع‌های حنوکا را روشن نموده‌اند.

● درس مدرسه

از اول سال تحصیلی ۹۸ - ۱۹۹۷ زبان عربی جزو دروس اجباری مدارس بوده و درکلاسهای هفتم تا دهم تدریس خواهد گردید.

● قهرمان شطرنج

آلک گروشن، نوجوان ۱۶ ساله‌ای که ۵ سال پیش از روسیه بـه اسرائیل مهاجرت نموده است، قهرمان جهانی شطرنج بین نوجوانان ۱۶ ساله به پائین گردید. وی با شکست دادن رقبای خود از ۷۰ کشور دیگر به این مقام نائل شد. این مسابقات در جزیره **Minorca** انجام گردید.



● گنجینه

گنجینه‌ای شامل ۳۰ انگشتر نقره از دوران ایران در سواحل مدیترانه‌ای اسرائیل، به نام منطقه «هرتصلیا» پیدا شده است.

باستانشناسان عقیده دارند که این محل، منطقه‌ای صنعتی بوده و متعلق به قرن چهارم و پنجم قبل از میلاد مسیح می‌باشد.

● جایزه صلح

عکاس اسرائیلی، واردا - پُلاک - ساس برنده جایزه نقره در مسابقات عکاسی‌ای تحت عنوان «صلح در جهان» گردید. این مسابقات توسط سندیکای عکاسان اردن برگزار گردیده بود. این اولین باری است که تبعه‌ای اسرائیلی از کشوری عربی جایزه دریافت می‌کند.

● موزیک سئول

آویرام ریچرت برنده جایزه اول ۵۰۰۰۰ دلاری پیانو در مسابقات بین‌المللی پیانو در پایتخت کره جنوبی، سئول، گردید. **Rechert** که ۲۵ سال دارد از مرکز موسیقیدانان جوان اورشلیم فارغ‌التحصیل گردیده و بین ۴۸ پیانیست دیگر در این مسابقات اول شد.

● استعداد جوان

یوناتان گیلاد، نوجوان ۱۵ ساله اسرائیلی در ارکستر فیلارمونیک اسرائیل، بعنوان تک‌نواز پیانو شرکت نمود.

گیلاد از سن ۴ سالگی به نواختن پیانو پرداخته و برنده جایزه اول مسابقات رقابتی «موتزارت» ۱۹۹۱ در پاریس و ۱۹۹۲ شهر سالزبورگ بوده است.

● عَلیا

بر اساس آمار آژانس یهود حدود ۵۸۰۰۰ مهاجر جدید در سال ۱۹۹۶ از روسیه سابق به اسرائیل وارد شده‌اند. طبق پیش‌بینی این آژانس تعداد این مهاجران در سالهای آینده کاهش یافته و به ۳۰۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰ نفر بالغ خواهد گردید.

▣ از گوشه و کنار

● نبودن

وجود شخصیت «شی لاک» در نمایشنامه تاجر ونیزی شکسپیر باعث شد که اتحادیه اروپا در چاپ تصویر شکسپیر بر روی اسکناسهای این اتحادیه تجدید نظر بنماید.

بر اساس نوشته‌ای در «دیلی تلگراف» عکسهای شکسپیر بر بسیاری از این اسکنهاسها خواهد بود ولی بقیه تصویر را پلها، دروازه‌ها، پنجره‌ها، همراه با نقشه‌های اروپا تزئین خواهد نمود.

● میدان اورشلیم

به مناسبت سه هزارمین سالگرد اورشلیم میدانی در شهر سانتیاگوی شیلی ایجاد خواهد شد.

● جایزه

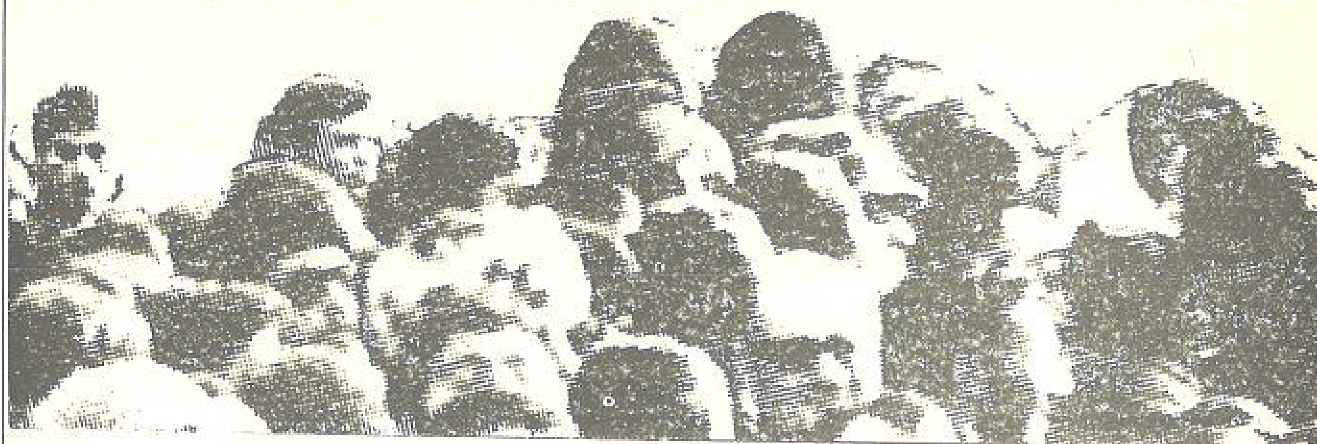
استلا روتنبرگ، شاعری که در سال ۱۹۳۹ بعنوان پناهنده از نازیهای اطریش به انگلستان فرار نمود، به دریافت بالاترین نشان ادبی این کشور که صلیب افتخار درجه یک نام دارد نائل گردید.

بیشتر اشعار روتنبرگ در حول و حوش **«هالاکاست»** می‌باشد.

● نظریه

نخست وزیر طرفداران اسلامی ترکیه، آقای **«نکمائین اِبکان»**، صیونیستها را متهم نمود که سازمان جهانی کنترل پول و امور مالی جهان را در دست دارند.

نامبرده که در برابر گروههای اسلامی ۴۰ کشور و سازمان اسلامی سخن میراند از آنها دعوت بعمل آورد تا اعمال ضد صیونیستی مشترکی را ایجاد کند.



تاریخ مهاجرت یهودیان

بخش سوم

برگردان شهره نوفر

در سال ۱۸۹۷ با تظم گرفتن فدراسیون کارگران یهودی در روسیه و ائتلاف آنان به سازمانهای کمونیستی که برای تزار روسیه خط و نشان می‌کشیدند و به دستور رئیس پلیس تزار نیکلای دوم (کنت پله‌هو Plehue) در سال ۱۹۰۳ برنامه کشتار یهودیان در روسیه شروع شد. بدین ترتیب که پلیس روسیه شایعه پراکنی کرد که یهودیان قصد ترور تزار را داشتند. ده تن راهبه و حدود ۵۰ کودک به دنبالشان در خیابانها شروع به راه‌پیمایی کردند و در حالیکه عکس عیسی مسیح را با خود حمل می‌کردند شروع به شعار دادن کردند که: (خدا تزار را نگهدارد) چیزی نگذشت که صدها زن و مرد به آنها پیوستند و شروع به شعار دادن (جهودکشی) کردند و بسوی محله یهودیان سرازیر شدند و شروع به کشتار و تجاوز و قتل کودکان و زنان و مردان یهودی کردند. یک پرستار یهودی که در بیمارستان Odessa در روسیه کار میکرد این واقعه غم‌انگیز را اینطور در کتاب خاطرات خود می‌نویسد:

تلفن زنگ زد و کسی از آنطرف سیم فریاد زد Moldvanko (محله یهودیان) در خون غرق می‌شود. دکتر و پرستار بفرستید. دکترها و پرستارهای بیمارستان یهودیان و بیمارستان شهر بطرف محله می‌روند و حتی غیر یهودیان بگردن خود صلیب می‌آویزند تا اراذل و اوباش آنها را نکشند. پرستار ادامه می‌دهد: «پرهای بالشتها از پنجره اتاقها در پرواز بود. خون در خیابان تا قوزک پا بالا آمده بود. صدای فریاد گوش را کر می‌کرد و صدای اوباش بخوبی شنیده می‌شد که فریاد میزدند. «هورا. جهودها را بکشید» تمام فکرها در این بود که زخمی‌ها را نجات دهیم و کسانی را که پنهان شده بودند به جای امن برسانیم. بنابراین بر سر و دست غیر زخمی‌ها باندهای خونین پیچیدیم همه را سوار آمبولانسها کردیم و به بیمارستان یهودی آوردیم. پنج هزار زخمی و هفت هزار فراری دیگر، بدون خانه، لباس، غذا و یا پدر و مادر.

پرستار یهودی از زنان مجروحین می‌نویسد: «راهبه‌ها و اوباش با فریاد جهودکشی وارد حیاطها شدند که هر کدام بین ۵۰ تا ۱۰۰ خانواده در آن زندگی می‌کردند. درست مثل حیوانات وحشی اول بچه‌ها را از طبقه دوم، سوم و چهارم به میان حیاط پرتاب کردند. کودک ۶ ماهه‌ای را از پنجره بیرون انداختند ولی کشتن کودک برایشان کافی نبود. دوباره دست و پای بچه را قطع کردند و گردنش را نیز شکستند و با خنده کودک تکه تکه شده را به یکدیگر نشان دادند. شکم زن حامله‌ای را بریدند و جنین را بیرون آوردند و کشتند. شکم مادر را دوباره پر از کاه کردند و دوختند. زبان و دماغ پیرمردی را بریدند و چشم‌هایش را با میخ سوراخ کردند. سرقت و غارت پول و طلا و نقره و جواهر که دیگر بکنار. دو دختر جوان را که فرار میکردند در خیابان گرفتند. چند نفری به آنها تجاوز کردند و هر دو را با چاقو تکه تکه کردند. سربازها و پلیس‌ها نیز به جمع اراذل و اوباش و قاتلان پیوستند. این قتل و غارت و کشتار سه روز و سه شب ادامه داشت.



در عرض دو سال ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ - ۳۰۰,۰۰۰ یهودی از روسیه به آمریکا مهاجرت کردند. جمعیت یهودی، نیویورک در سال ۱۹۰۷ به یک میلیون نفر رسید.

بیشترین جمعیت یهودی در یک شهر در دنیا و در سال ۱۹۰۰ یهودیان شرق نیویورک بود که اولین یهودی نماینده کنگره را به مجلس فرستادند. Henry Goldfogle از حزب دموکرات. نماینده دیگر یهودی نیویورک در کنگره Meyer London بود که از مهاجران متولد روسیه بود. پرزیدنت تئودر روزولت Oscar Straus را بعنوان وزیر اقتصاد و کار انتخاب کرد. که خود یکی از افتخارات یهودیان آمریکا شد.

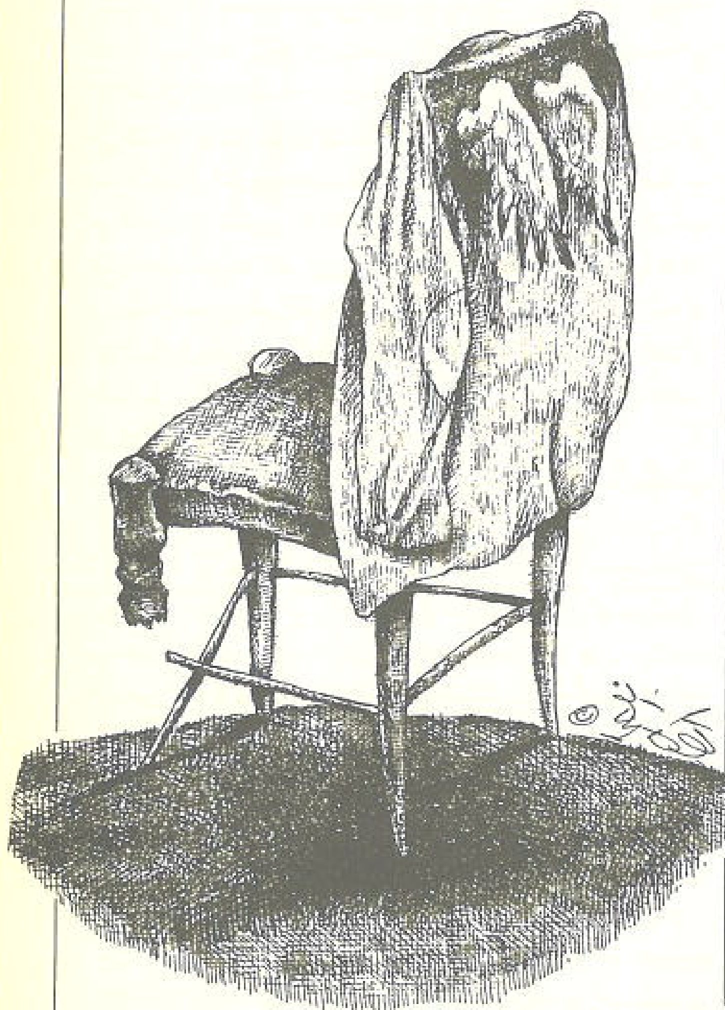
بخش نهم
«فقط غیر یهودیان خوش آمدند»

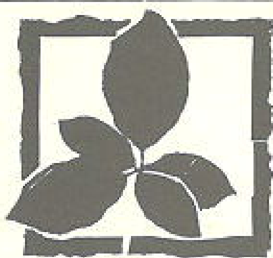
در اوائل سال ۱۸۸۰ مردم آمریکا بیش از پیش از خود سوأل میکردند که آیا ورود این همه مهاجر به آمریکا ضروری است؟ با وجودی که درهای آمریکا همیشه بروی همه باز بوده و به جز عده محدودی که از (خارجی‌ها) واهمه داشتند، بقیه آمریکا را مخلوطی از انگلیسی و ایرلندی و آلمانی و دانمارکی سیاه و سفید می‌دانستند که قبل از جنگهای استقلال به آمریکا آمده بودند. بزرگترین تعداد مهاجر به آمریکا از اوائل قرن نوزدهم شروع شد.

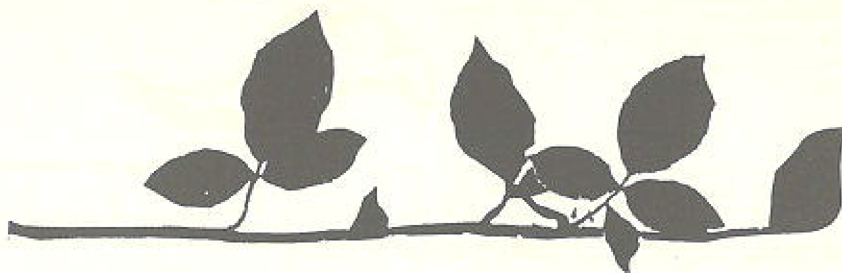
۲۵۰ هزار ایرلندی که مردم عامی آنها را سفیران پاپ مسیحی می‌دانستند و عقیده داشتند ایرلندی‌ها میخواهند آمریکا را بسوی کاتولیک‌ها هول بدهند. در سال ۱۸۵۰ حزب جدیدی بنام Native پایه‌گذاری گردید که هدف اصلی آن راه ندادن کاتولیکها به ادارات دولتی و در وهله بعد جلوگیری و سخت کردن اجازه مهاجرت، اقامت و تابعیت بود.

هدف دیگر این حزب چینی‌ها بودند که تا سال ۱۸۸۰ حدود ۷۵ هزار نفر آنان به سواحل کالیفرنیا وارد شده بودند و بعنوان کارگر ساده در ساختن خط ریل راه آهن و بصورت معدن‌چی و رختشوی و کلفت زندگی خود را میگذراندند. در سال ۱۸۸۲ کنگره آمریکا لایحه‌ای را از مجلس گذراند که ورود چینی‌ها به مدت ۱۰ سال به آمریکا قدغن شد و اجازه تابعیت نیز از آنان گرفته شد. دومین گروه مهاجر صدها هزار اروپایی بودند که از اروپای غربی و شمالی به آمریکا مهاجرت کردند و با فروکشیدن تعداد این مهاجران، سومین فوج مهاجر از اروپای شرقی و جنوبی تقاضای مهاجرت کردند. با شروع قرن بیستم بسیاری از آمریکایی‌ها بصورت جدی دچار دلهره و تشویش شدند و خواستار قوانین جدیدی گردیدند که جلوگیری از ورود روسها و لهستانی‌ها، ایتالیایی‌ها و یهودیان را به اجرا در آورد. به دلیل اینکه کنگره آمریکا چند ماه قبل ورود چینی‌ها را به آمریکا قدغن کرده بود و لایحه‌ای را نیز به تصویب رسانیده که از ورود تبه‌کاران و جنایتکاران و دیوانگان نیز جلوگیری به عمل آید، حاضر نشد که لایحه جدید ضد ورود برای اروپای شرقی و یا یهودیان را به تصویب برسانند و در عوض لایحه دیگری را از مجلس گذراندند که اگر مهاجر جدید نتواند ثابت کند که از مقدورات مالی برخوردار است و سر بار جامعه نخواهد شد، یکی از بستگان و یا دوستان او باید به اداره مهاجرت قول می‌داد که از لحاظ مالی، مهاجر جدید را کمک کند.

آمریکایی‌های قدیمی‌تر دلیل فقر و کثافت و جنایت را در محله‌های پائین‌تر که از مهاجران تازه وارد تشکیل می‌شد دلیل







واضح ورود مهاجران میدانستند در صورتیکه اگر مهاجران تازه می‌توانستند کاری هر چند با حقوق ناچیز پیدا کنند، دلایل بالا در موردشان صدق نمیکرد. دلیل دیگر زندگی در محله‌های یهودی نشین جدید بخصوص در نیویورک می‌توانست این باشد که یهودیان را به محله‌های بالاتر راه نمی‌دادند و اگر هم خودشان برای زندگی به محلات بهتر می‌رفتند از طرف همسایگان نه تنها بگرمی خوش‌آمد نمی‌دیدند بلکه بیشتر زخم زبان نیز می‌شنیدند.

متأسفانه دکترین آمریکایی‌ها در اوائل قرن بیستم بر این بود که انسانها به دو دسته تقسیم می‌شوند. دسته بالاتر که Anglo-Saxon نامیده می‌شدند مهاجران اولیه از اروپای شمالی و به اصطلاح بنیانگزاران اولیه کشور آمریکا به شمار می‌رفتند و خود را نژاد برتر می‌دانستند و بقیه مهاجران که نژاد پست‌تری بودند سیاه پوستان و سرخ پوستان که به عقیده آنان جزو نژاد حیوانات محسوب می‌شدند. این دکترین بعدها بعنوان خط مشی اصلی حکومت نازی‌ها در آلمان در آمد. این عقیده و خط مشی بسیاری از آمریکائیان آن زمان بصورت غم انگیزی در مهاجران جدید اثر گذاشت و باعث گردید که در چشم عوام هر گروه مهاجر بنامی خوانده شود. بعنوان مثال ایتالیاییها قاتل بودند. ایرلندی‌ها دائم‌الخمر - لهستانی‌ها احمق و یهودیان کلاهبردار.

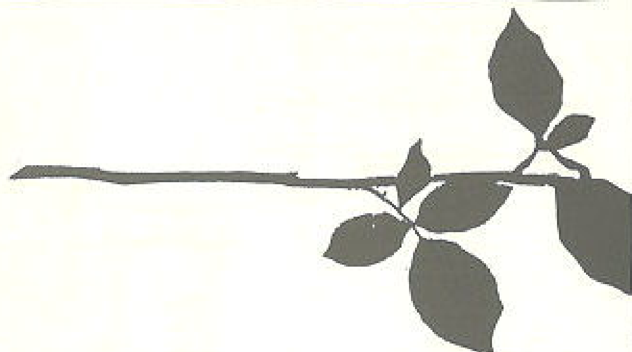
در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم کلمه ضد یهودی "Anti-Semitism" دوباره وارد زبان انگلیسی شد. اولین بار در سال ۱۸۷۹ یک نویسنده در آلمان پیشنهاد کرد که حقوق اجتماعی یهودیان از آنان گرفته شود. زبانهای Semitic به زبانهایی گفته می‌شود که ریشه آرامیک دارند مثل عبری و عربی و چون در اروپا فقط یهودیان به زبان عبری صحبت میکردند به آنان Semite می‌گفتند که به معنی «شخصی که به زبان Semite صحبت می‌کند» است. رفته رفته Semite خود معنی لفظی «جهود» را گرفت و Anti-Semite معنی (ضد جهود). بعد از پایان جنگهای داخلی آمریکا افکار ضد یهودی در بعضی از جوامع آمریکایی بروز کرده بود. بعنوان مثال شرکتهای بیمه آتش سوزی، بازرگانان یهودی را بیمه نکردند. نمایش‌نامه‌ای در نیویورک بروی صحنه رفت که فقط یهودیان را مورد تمسخر قرار می‌داد و روزنامه نیویورک تایمز در مقاله‌ای تحت عنوان «چشم غوزی نیویورک» نوشت که قسمت جنوب شرقی نیویورک (محله یهودیان) کثیف ترین مکانها در قاره آمریکاست و برای مسیحیان غیر ممکن است که بتوانند در آنجا زندگی کنند و یهودیان نمی‌خواهند خود را از این منجلاب بیرون بیاورند.

حتی برای یهودیانی که خود را از این منجلاب بیرون کشیده بودند نیز فرش خوش‌آمدی جایی پهن نبود. بطوری که در سال ۱۸۷۷ Joseph Seligman بزرگترین بانکدار آن زمان آمریکا و مهره پر قدرت حزب جمهوریخواه که با همراهانش برای تعطیلات به فلوریدا رفته بود از طرف مسئولان هتل Grand Hotel ، بزرگترین هتل آن زمان، از ورود به هتل منع شد. بانکدار با چاپ نامه‌ای به مسئولان هتل، بزرگترین جنجال آن سال را در روزنامه‌ها باعث شد.

تا قبل از این از ورود یهودیان بصورت پنهانی، به هتل‌ها و یا کلوب‌ها جلوگیری می‌شد و بعد از این سانحه یکی از هتل‌ها که به دنبال کارمند آگهی داده بود، با کلمات درشت در پایان آگهی نوشته بود «جهودها تقاضای کار نکنند». وکلای یهودی نیویورک اجازه راه یافتن و امتحان وکالت را از خود سلب دیدند. بزرگترین کلوب نیویورک، ورود یهودیان را ممنوع اعلام کرد. دانشکده شهر نیویورک اقامت دانشجویان یهودی را در خوابگاههای خود غیر قانونی اعلام کرد.

بزودی احساسات ضد یهودی به سایر نقاط دیگر نیز سرایت کرد. درخواست ورود دانشجویان به دانشگاهها از طرف هیئت مدیره رد می‌شد و یا فقط تعداد محدودی شاگرد پذیرفته می‌گردید. از ورود یهودیان به سندیکاهای کارگری جلوگیری می‌شد، به یهودیان اجازه خرید و یا ساختن خانه در بعضی نقاط داده نمی‌شد و رفته رفته از ورود کودکان نیز به مدارس خصوصی جلوگیری به عمل می‌آمد و هر روز بیش از روز پیش آگهی‌های استخدام جمله «فقط برای غیر یهودیان» را چاپ می‌کردند.

آهنگر جوان یهودی هیجده ساله در نامه‌ای به روزنامه می‌نویسد همه می‌دانند که بسیاری از مشاغل به دست غیر یهودیان اداره می‌شود و من باکار کردن در میان آنها و دیدن رفتارشان سایه تاریکی را می‌بینم. من در کارگاه کوچکی در نیوجرسی میان ۲۰ کارگر غیر



یهودی و یک کارگر هم دین کار می‌کنم هر روز به ما توهین می‌کنند، مسخره‌مان می‌کنند و کتکمان می‌زنند. دور و بَر کارگاه ما کارخانجات کوچک و بزرگ است. ماه قبل یک دسته از اوباش به سرمان ریختند و من و دوستم راکتک زدند. پلیس ما را به بازداشتگاه برد. منّ و دوستم هر دو خونین و زخمی شب در زندان ماندیم و تمام اوباش را آزاد کردند و هفته بعد قاضی آنها را ۸ دلار جریمه کرد. هر کجاکه کار می‌کنم یا با آزار و اذیت مرا مجبور به استعفا می‌کنند و یا از کار اخراجم می‌کنند. در آستانه سال ۱۸۹۰ و آغاز رکود اقتصادی در آمریکا، گرسنگی و بیکاری در هر جا مشاهده می‌شد. رهبران مذهبی و اجتماعی و سیاستمداران نیز به جرگه ضد یهودیان پیوستند و رکود اقتصادی را به گردن یهودیان انداختند.

مهاجران یهودی آلمانی که قبلاً به آمریکا آمده بودند و بیشتر صاحبان صنایع کوچک و یا بانکدار بودند با وجود ثروت از ترس دیگران زندگی ساده‌ای را می‌گذراندند ولی کمکهای بی شمارشان به سایر یهودیان تازه وارد و پایه‌گذاری بورسهای تحصیلی و کمک و پشتیبانی به هنرمندان را می‌توان نام برد.

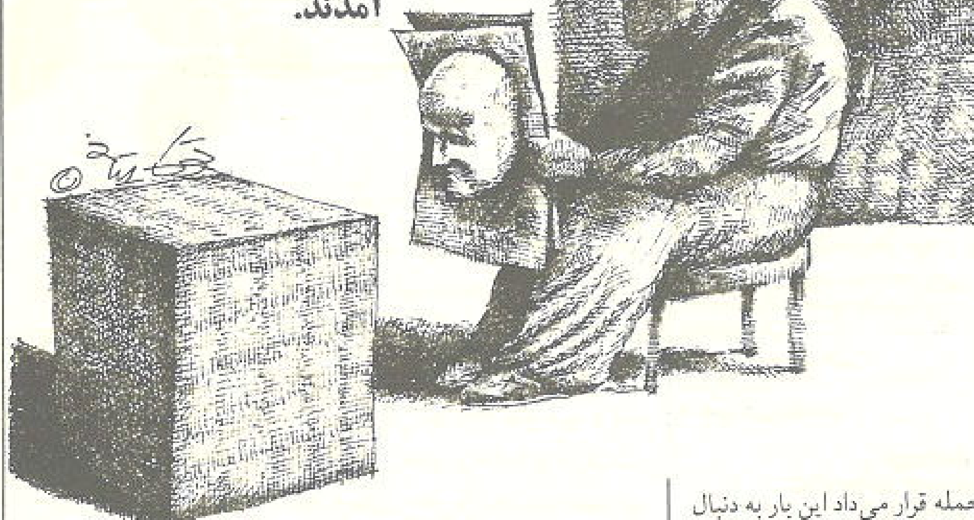
در سال ۱۹۰۶ یهودیانی آلمانی الاصل (انجمن یهودیان آمریکایی) American Jewish Committee را پایه‌گذاری کردند که خط مشی اصلی آن حمایت از حقوق اجتماعی و مذهبی یهودیان، کمک به مهاجران تازه وارد، کمک به مهاجرت یهودیان روسی و مهمتر از همه برانداختن قوانین ضد یهود بود.

در سال ۱۹۱۳ سازمان بنی بریت B'nai B'rith برای مبارزه با احساسات ضد یهودی و Anti-Defamation League تأسیس گردیدند. مرام هر سازمان بر این عقیده بود که «تهدید آزادی یک گروه، تهدید آزادی برای همه است».

ADL رؤیای آزادی را برای همه مردم آمریکا بدون در نظر گرفتن رنگ و نژاد ادامه می‌دهد.

در سال ۱۹۱۴ و با شروع جنگ جهانی اول احساسات وطن دوستانه آمریکائیان بیش از قبل شد. هر شخص خارجی و یا جنس خارجی مورد سوءظن قرار می‌گرفت و بعضی اوقات این سوءظن‌ها تبدیل به خشونت می‌گردید. Tom Watson یکی از سیاستمداران

چگونه یهودیان پس از زجرها و شکنجه‌ها، قتل‌ها و سالها تحقیر، سربلند بیرون آمدند.



وقت که همیشه کاتولیک‌ها را مورد حمله قرار می‌داد این بار به دنبال یهودیان بود. Leo Frank یهودی دست فروش در ایالت جورجیا به جرم تجاوز و قتل دختر جوانی بدون هیچ مدرکی متهم و خطاکار شناخته شد. و وقتی فرماندار جورجیا فرمان عفو Leo Frank از اعدام را صادر کرد Tom Watson شخصاً Leo Frank را به دار آویخت.

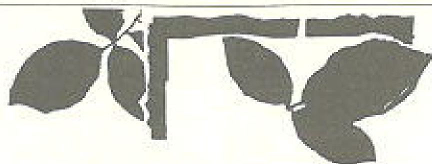
لایحه دیگری که در سال ۱۹۱۷ توسط پرزیدنت ویلسون به امضاء رسید یکی از شرایط تبعه آمریکا شدن را خواندن و نوشتن انگلیسی دانست، به این امید که مهاجران اروپای شرقی و روسیه را یا از آمریکا بیرون کنند و یا اجازه آمدن در وهله اول را به آنها ندهند.

با برانداختن تزار روسیه و شروع حکومت کمونیستی بسیاری از آمریکائیان قانع شده بودند که یهودیان مسئول انقلاب روسیه بودند و بعد از روسیه نوبت آمریکاست که یهودیان بر آن حکومت کنند. هنری فورد Henry Ford مخترع اتوموبیل شروع به جمع‌آوری مقالات و کاریکاتورهای ضد یهودی نمود و آنها را هر هفته در مجله خود Dearborn Independent که در ۷۰۰ هزار نسخه منتشر می‌شد بمدت هفت سال به چاپ رساند (این مقاله‌ها بعدها توسط نازیها به زبان آلمانی ترجمه و دوباره مورد استفاده قرار گرفت) و فقط بعلت شکایت یهودیان و رأی دادگاه از انتشار آنها خودداری کرد و از یهودیان پوزش طلبید.

Ku-Klux Klan کلوب مخفی‌ای که اعضای آن ملافه سفید به سر می‌کنند و در زمان برده‌داری برای زجر دادن و کشتن برده‌های نافرمان ایجاد شده بود اینبار سر مخالفت نه فقط با سیاه پوستان بلکه کاتولیک‌ها و یهودیان را نیز برداشته بود. اگر کسی سفید و چشم آبی و موی بور و مذهب پروتستان (فرقه‌ای از مسیحیت) را نداشت مورد حمله و ضرب آنان قرار می‌گرفت. این گروه بسیار قوی در اوائل سال ۱۹۲۰ نزدیک به ۵ میلیون نفر عضو در ایالتهای جنوبی و مرکزی آمریکا داشت. (K.K.K. هنوز هم به فعالیت‌های ضد بشری خود ادامه می‌دهد).

با پایان جنگ جهانی اول و آغاز مهاجرت دوباره به آمریکا، امتحان خواندن و نوشتن بر عکس فکر اولیه لایحه گذاران چندان سخت نمی‌نمود و بنابراین لایحه دیگری از کنگره گذشته شد که طبق آن هر ساله فقط تعداد محدودی از هر نژاد و کشور اجازه ورود به آمریکا را داشته باشند. بدین ترتیب اجازه مهاجرت از اروپای شرقی و جنوبی گرفته شد و این اجازه به شهروندان خواستار مهاجرت اروپای شمالی و اسکاندیناوی داده شد. درهای آمریکا دیگر برای همه باز نبود و هر سال آمریکا بیشتر از ۱۵۰ هزار مهاجر تازه قبول نمی‌کرد. آخرین موج مهاجران یهودی، در سال ۱۹۲۴، ۵۰ هزار نفر و سال ۱۹۲۵، ۱۰ هزار نفر بودند.

در سال ۱۹۲۷ کنگره آمریکا لایحه جدیدی به امضا رساند که طبق آن اجازه مهاجرت به مهاجران کشورهای کمونیست داده نخواهد شد و شهروندان مهاجر در آمریکا اگر احساسات کمونیستی و یا سوسیالیستی داشته باشند از آمریکا اخراج شوند. در موارد استثناء اجازه مهاجرت به پناهندگان کشورهای جنگ زده داده شد. آخرین قانون مهاجرت، در سال ۱۹۶۵ به مجلس ارائه و تصویب شد که طبق آن تعداد مهاجران در سال بیشتر از ۱۷۰ هزار نفر نخواهد بود و از هر کشوری بیش از ۲۰ هزار مهاجر پذیرفته نخواهد شد.



بخش دهم
شکست اقتصادی و انهدام

در ۳۰ دسامبر ۱۹۳۰ بانک ایالت متحده The Bank of United State اعلام ورشکستگی کرد. تقریباً تمام ۴۰۰ هزار مشتری بانک را یهودیان تشکیل می‌دادند که حدود ۱/۵ جمعیت یهودی شهر نیویورک بود. یهودیان بخت برگشته‌ای که در آغاز سال نو تمام هستی خود را یک شبه از دست دادند. پس‌انداز اندکی را که برای خریدن مغازه‌ای دست و پا کرده بودند و یا برای فرستادن فرزندانشان به دانشگاه و یا جهاز برای دخترشان تهیه دیده بودند.

تا پائیز سال ۱۹۳۲، ۶ هزار بانک که ۱/۴ تمام بانکهای آمریکا می‌شد اعلام ورشکستگی کردند و بیش از ۹ میلیون نفر که فکر می‌کردند پس اندازشان در میان توده‌ای از فولاد محفوظ است به خاک سیاه نشستند. پایه شکست اقتصادی از اکتبر ۱۹۲۹ شروع شد که بورس بازار سهام آمریکا یکباره در هم ریخت و در مدت دو ماه میلیونها نفر بیکار شدند و کارخانه‌ها بصورت نیمه تعطیل درآمد. تا سال ۱۹۳۳ نزدیک به ۱۴ میلیون نفر در سراسر آمریکا بیکار شدند. ۱/۴ تمام خانواده‌های آمریکایی بدون پول و یا درآمد ماندند.

درمانگاهها و بیمارستانها و مدارس دولتی یا تعطیل شدند و یا ساعتهای بسیار محدودی باز بودند. در میان مردمی که سرمایه و پول خود را هنوز حفظ کرده بودند، تعدادی خانواده‌های یهودی آلمانی‌الاصل نیز بودند که در قرن نوزدهم ثروتمند شده بودند. این عده با کمک‌های بی دریغ سازمان رفاه یهود Jewish Welfare Agency توانستند درمانگاههای یهودی را باز نگه دارند و به خانواده‌های بی بضاعت کمک کنند. بصورتی که در سال ۱۹۳۱ تعداد کمک به خانواده‌ها از ۴۰ در صد به ۱۰۰ در صد رسید.

در دهه سوم قرن بیستم هنوز اکثریت یهودیان مهاجر را یهودیان اروپای شرقی تشکیل می‌دادند که نه تنها از خود سرمایه‌ای نداشتند بلکه هر چه را که اندوخته بودند از دست داده بودند.

یهودیان مانند سایر اقلیت‌های دیگر که در شهرها و گتوهای نیویورک و بعضی دیگر شهرهای شرقی و مرکزی آمریکا زندگی

می‌کردند تمام سعی و کوشش خود را بخرج می‌دادند که در میان خود کار کنند و ازدواج کنند و این خود باعث شد که نسل بعدی مهاجران که از زندگی در شهرهای بزرگ خسته شده و بدنبال شغل و کار مناسبی به شهرهای دیگر کوچ می‌کردند با تبعیض نسبت به یهودیان مواجه شوند. بنابراین بسیاری از نسل دوم مهاجران با تعویض اسم خود و پشت پا زدن به تمام اعتقاداتی که سالها با آن بزرگ شده بودند سعی کردند که خود را یهودی نشان ندهند تا بتوانند کار و شغل مناسبی پیدا کنند.

شکست اقتصادی دهه ۳۰ فقط شامل آمریکا نبود. بلکه شامل



اروپا نیز می‌شد. بزرگترین ضربه به ۳ میلیون یهودی ساکن لهستان خورده شد که افکار ضد یهودی و تحریکات اقتصادی نسبت به آنان باعث شد تا یک سوم یهودیان لهستان به درجه زیر فقر برسند و نان خشک هم نتوانند داشته باشند.

حزب نازی در آلمان تمام مشکلات اقتصادی را به گردن یهودیان انداخت و قول داد که مردم آلمان را نجات دهد. با این وعده‌ها در سال ۱۹۳۳ آدولف هیتلر حکومت دیکتاتوری خود را شروع کرد.

بعد از ۱۳ سال تبلیغات ضد یهودی، توسط حکومت نازیها، هیتلر به قول خود وفا کرد. جمعیت یهودی آلمان در آن زمان به ۵۰۰ هزار نفر می‌رسید و کل جمعیت آلمان نزدیک به ۶۵ میلیون. یهودیان آلمانی از کارهای خود اخراج شدند. حق ورود به سینما، تاتر، پارک، مدرسه، موزه و مراکز عمومی از آنها گرفته شد. پزشکان و وکلا و مغازه‌های یهودی معدوم اعلام گردید. یهودیان در خیابانها و خانه‌هایشان مورد حمله قرار می‌گرفتند بدون اینکه بتوانند به جایی شکایت کنند و بالاتر از همه تابعیت آلمانی نیز از آنها گرفته شد.

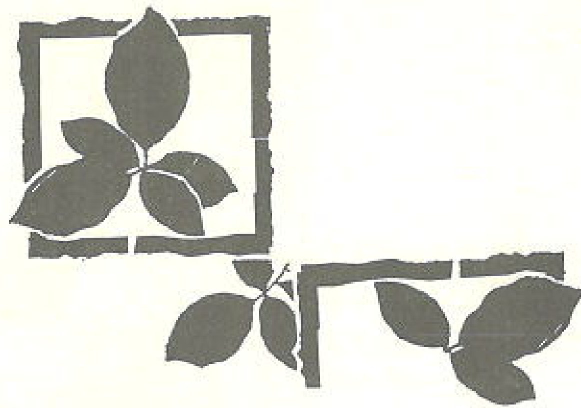
آرم جوانان عضو حزب نازی در آلمان جمله «امروز آلمان از آن ماست و فردا دنیا» یهودیان چیزی جز مایه تبلیغات نبودند و آلمانها آنان را «خوره پول پرست» می‌نامیدند.

تبلیغات ضد یهودی رژیم فاشیست هیتلر و زخمی که آمریکائیان در شکست اقتصادی دیده بودند باعث شد که احساسات ضد یهودی در آمریکا بیشتر تقویت شد. روزنامه و پوسترها و شب‌نامه‌های ضد یهودی و موافق با نازیها همه جا به چشم می‌خورد.

با وجودی که رئیس جمهور وقت آمریکا روزولت موافق یهودیان بود و سعی می‌کرد همیشه از آنها دفاع کند، ولی سناتورها و وکلای مجلس زیادی نیز بودند که یهودیان را کمونیست اژدها - دزد سر گردنه و رباخوارانی که دنیا را در کنترل دارند می‌خواندند. مجله Fortune در سال ۱۹۳۶ طبق آماری که انتشار داد و در طی آن صاحبان سرمایه آمریکا را معرفی کرد به این نتیجه رسید که ثروت آمریکا در دست یهودیان نیست.

اینبار کاتولیک‌ها نیز به جنگ با یهودیان پیوستند و کشیش‌های مسیحی نیز در سخنرانی‌های خود، یهودیان را باعث بدبختی آمریکا اعلام کردند. اینبار در آمریکا بحث داغ، «مشکل یهودیان» بود و هر کس پیشنهادی در مورد مقابله با این مشکل می‌داد. بالاخره مسیحیان آمریکایی به این نتیجه رسیدند که با اخراج یهودیان از آمریکا، مشکلات اقتصادی برطرف خواهد شد.

از زمان روی کار آمدن هیتلر تا شرکت آمریکا در جنگ جهانی دوم حدود ۱۱۰ هزار پناهنده به آمریکا مهاجرت کردند که تقریباً



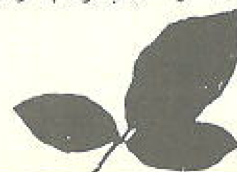
تمام آنها یهودی بودند که حدود ۲ در صد یهودیان مقیم اروپا را شامل می‌شد. تازه این بخت برگشتگان هم با آغوش باز پذیرفته نمی‌شدند.

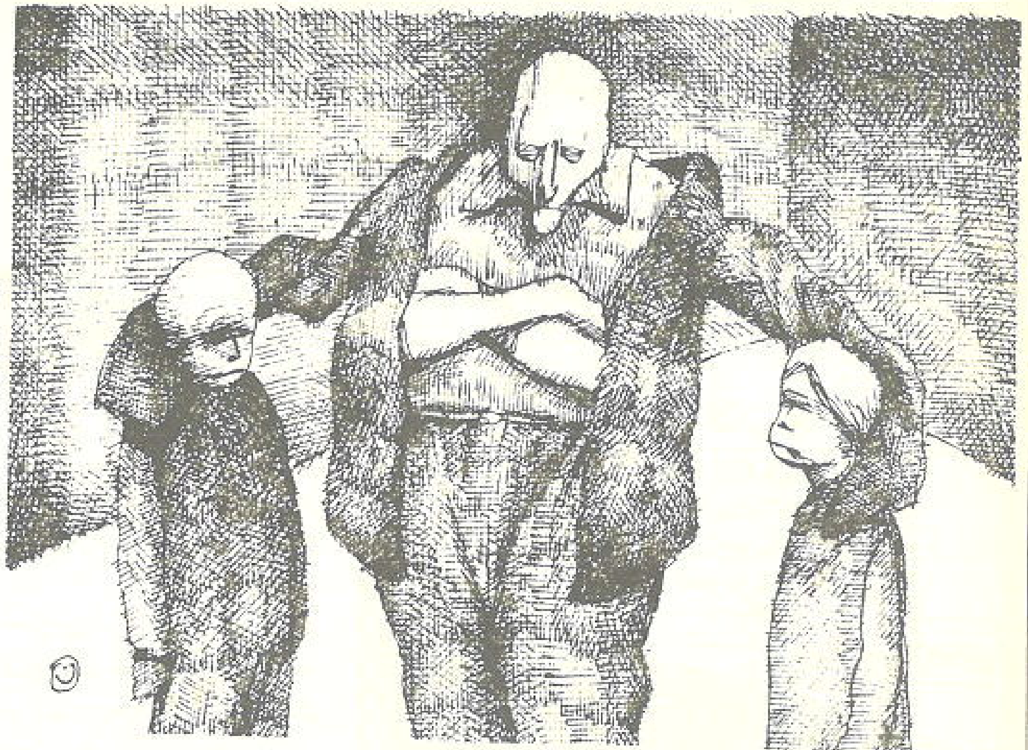
پناهندگان جدید که بیشتر آلمانی بودند بر عکس مهاجران قبلی اروپای شرقی اکثراً تحصیل کرده بودند. در میانشان نویسنده، شاعر، موسیقی‌دان و پزشک و دانشمند بسیار دیده می‌شدند که همگی باعث ترقی بالا بردن سطح اجتماعی و علوم آمریکا شدند.

در جواب سؤالی که چرا آمریکا به حمایت از یهودیان اروپا و نجات آنها از دست هیتلر اقدام نکرد، جواب بسیار است. با وجودی که پرزیدنت روزولت همیشه صحبت از کمک به یهودیان اروپا را می‌کرد ولی اعضای کابینه و یا کنگره تعصب چندانی نشان نمی‌دادند. در بین سالهای ۱۹۴۳ - ۱۹۳۳، ۴۰۰ هزار نفر کمتر از تعدادی که طبق قانون می‌توانستند به آمریکا مهاجرت کنند قادر به این کار شدند و چون همه از کشورهای تحت کنترل هیتلر تقاضای مهاجرت می‌کردند به درخواست آنان پاسخ داده نمی‌شد. پاسخ صدها هزار نامه و تلگراف عریضه که از کاخ سفید و کنگره تقاضای نجات یهودیان اروپا را می‌کردند، فقط سکوت بود و روزولت تنها در یکی از سخنرانیهای خود اعمال هیتلر و حکومت نازیها را غیر انسانی خواند!

سایر کشورهای آزاد آن زمان نیز اقدام مؤثری برای نجات یهودیان نکردند، یا از هیتلر می‌ترسیدند و یا از مردم خود. قدر مسلم هیچ چیز در آن موقع نمی‌توانست جلوی قدرت قوی انهدام هیتلر را بگیرد.

یهودیان در هر کجای دنیا که می‌توانستند به جنگ با هیتلر برخاستند. در آمریکا تمام مردان و پسران به ارتش برای جنگ با





قیام گتوی ورشو در لهستان در سال ۱۹۴۳ یکی از بزرگترین تراژدی‌های بشری است.

هیتلر پیوستند. یهودیان به چریکهای زیر زمینی در کشورهای اشغالی پیوستند. آنها فقط برای کشورشان نمی‌جنگیدند بلکه برای ملتی می‌جنگیدند که بیش از دو هزار سال در بدر و آواره بوده، ملتی که به جز توهین و توسری چیز دیگری نگرفته بوده است. قیام گتوی ورشو در لهستان در سال ۱۹۴۳ یکی از بزرگترین تراژدیهای بشری است. بدون هیچ امیدی مبارزان ورشو ۳۶ روز با تانگ و توپ و زره‌پوشان نازی مقابله کردند و در پایان نبرد از گتو ورشو چیزی به جز خون و خرابه باقی نماند.

با شکست آلمان و پایان جنگ جهانی دوم، دنیا بزرگترین تعداد کشته‌شدگان در هر جنگی را بخود دید. ولی یهودیان بیشترین صدمه را در این جنگ دیدند.

نژاد براندازی چیز جدیدی نیست. تاریخ بشریت در طول قرنها در هر کجای دنیا گواه از قتل عام و نژاد براندازی دارد. از رومیان تا مغولها، عربها تا تاتارها و انگلیسی‌ها و ژاپونی‌ها، ولی هیچ کدام به اندازه هالوکاست هیتلر جامعه برانداز نبودند. قدرت تخریب هیتلر از حمل و نقل اسیران تا اردوگاههای کار اجباری، اردوگاههای مرگ، کوره‌های آدم سوزی، گازهای خفه کننده همه و همه علم و قتل عام را با هم هماهنگ کرده بود. نازیها تصمیم به پاک کردن اروپا از ۹ میلیون یهودی را داشتند و با قتل ۶ میلیون، از هر سه نفر یهودی اروپا ۲ نفر به دست نازیها کشته شدند و در برابر ۱۷ میلیون یهودی قبل از جنگ جهانی دوم در سرتاسر دنیا ۱/۳ آنها توسط رژیم نازیها از بین رفتند.

اگر کمی تأمل کنید می‌بینید که اعداد و ارقام بزرگی را جلوی خود دارید. هر انسان یک زندگی است. میلیونها زندگی نابود شد.

بقیه در شماره آینده

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله سی ام

۵۳ ـ اهدای اعضای بدن

بدیهی است، ما انسانها از چند جهت با حیوانات فرق فاحشی داریم. یکی از این تفاوتها مسأله اجتماعی و مدنی بودن ماست. چیز تازه ای نمیگویم، چون در این مورد به اندازه کافی، لااقل از دوره ارسطو تا امروز، نوشته اند و خوانده ایم. برای اینکه زیاد از اندازه در این مورد بخصوص، که تا حدی با علوم سوسیولوژی و سیاسی بستگی دارد، از دانشمندان مغرب زمین استمداد نطلبیم، بد نیست از دو علامه غیر غربی نیز یاد کنیم: ربی مشه بن میمون یهودی (رامبام، قرن دوازدهم) و ابن خلدون مسلمان (شمال آفریقا، قرن چهاردهم). این دو دانشمند بزرگ در این مورد مطالب آموزنده ای گفته اند. خودِ رامبام، علاوه بر کارهای پزشکی و پژوهشی، به امورِ جامعه رسیدگی میکرد. پسر رامبام، ربی ابراهام، با مسلمانان مصر روابط حسنه داشت، حتی در فکر بود پاره ای از رسوم نمازگزاری مسلمانان را وارد یهودیت کند. ربی یهودا بن العازار کاشانی هم در این رده از ماهیت انسانها سخنان جالبی دارد.

ولی در این یادداشت، منظور بحث در باره موضوع یاد شده نیست، بلکه صحبت بر سر عنوان یاد شده است. در جهان امروز، که پیشرفتهای حیرت انگیز رسانه ای همه را بهم نزدیک کرده است، بیش از هر دوره تاریخی دیگر، ما انسانها باید خود را مسؤول یکدیگر بدانیم. بدون تردید، طبیعی است اگر افراد در فعالیت های اجتماعی خود حق تقدم به نزدیکان خود میدهند: خانواده، جامعه، ملت، هم کیشان الی آخر. شاید آن سی وشش تن انسان صدیقی که ما ندیده آنها را می شناسیم قدم از این دایره محدود فرا تر مینهند. بهر حال، نمیشود به این دنیا بیاییم و از آن بهره بگیریم و کاری بکار کسی نداشته باشیم. شعر معروف سعدی که گویا مطلعش شتر سوار نشدن اوست (نه بر اشتری سوارم ...) نمیتواند در همه مواقع درمانگر نادرستی ها اجتماعی ما باشد. درست است که «بهشت آنجاست کازاری نباشد»، ولی درست نیست «کسی را باکسی کاری نباشد». نباید بی تفاوت بود. هر کسی به نحوی باید خیرش به جامعه برسد: از درم، یا قدم، یا قلم، یا چیزهای دیگر.

ولی آن عده، مانند نویسنده این سطور، که خیر خود را به جامعه بسیار اندک میدانند، و در سن سرازیری قرار گرفته اند، چگونه باید تلافی این «بی خیری» را بکنند؟ من یکی هرچه به در و دیوار خودم نگاه کردم، دیدم چیز قابل توجهی که بدرد کسی بخورد ندارم که اهداء کنم و بخودم بگویم: «لااقل آمدیم تو دنیا و یک کار خیری هم انجام دادیم.» چند سال پیش بود ــ خیلی سالها پیش، که ممکن است فکرش را هم نکنید ــ متوجه شدم که راهی وجود دارد که ما انسانها میتوانیم بزرگترین خدمت را به همنوعان خود بکنم ــ واقعاً **بزرگترین**، بدون اغراق! ما میتوانیم، با توافق کتبی از پیش، دقایقی پس از مرگ، با اهدای یکی از اعضای بدن خودمان کسی را که در شرف مردن است زنده کنیم. آیا باور کردنی است، منِ خاکی و بی مقدار به درجه ای رسیده ام که میتوانم انسانی را از مرگ نجات بدهم و به او زندگی را، که والاترین و مقدس ترین لطف و احسان الهی است، اهداء کنم؟

در روز موعود، پس از یک صحبت جالب با افراد حرفه ای، کنار میزی، که روی آن پرسشنامه ای قرار داشت، نشستم. ورقه اهدای اعضای بدن جلوی چشمم گویی با من حرف میزد. از من سؤآل میکرد: چه میخواهی بدهی؟ یکی میخواهی بدهی؟ قلب؟ قلوه؟ چشم؟ پوست بدن؟ و ... و ... ؟ به فامیل؟ به آشنا؟ به غیر؟ ...؟

دقیقه ای تأمل کردم: نکند در آن دنیا به این خرت و پرت ها احتیاج پیدا کنم؟ ربانها در این مورد چه میگویند؟ دین و مذهب چه میگوید؟ قبلاً این موضوع را جویا شده بودم. دیدم آنها هم عقاید ثابتی ندارند. یکی میگوید باید به مرده احترام گذاشت و چیزی از بدن او کم نکرد. راب دیگر میگوید اهدای اعضای بدن یک مرده از نظر دینی مجاز است. این مثال میآورد، و آن تمثال میزند؛ این استخاره میکند، و آن استعاره میرود. دیدم اگر به امید حکم اینها بنشینم هم خودم جزو اموات میشوم، و هم دیگران را تا حق به دیار خاموشان میفرستم. بالاخره زیر ورقه را امضا کردم و نوشتم:

پس از مرگ، تمام اعضای بدن مرا هر چه دلتان خواست میتوانید بردارید و بهر کس دلتان خواست، چه یهودی و چه مسلمان، چه مسیحی و چه بهایی ــ از هر دین و مذهب و رنگ و نژاد است، اهداء کنید. هر چه باقی ماند بخاک بسپارید!

۵۴ ـ یادی از دوستان

ششم مارس ۱۹۶۳، در یکی از سخت ترین سرمای زمستان وارد

نیویورک شدم. شب بود، ولی سفیدی برفِ انباشته بر زمین قدری به زمین و زمان روشنایی میداد. این نخستین سفر من به خارج از اسرائیل بود — جز فرود اضطراری هواپیمای ارتشی ما در سال ۱۹۵۳ به جزیره قبرس. آدرس کسی که میبایست به منزلش بروم، توی دستم مچاله شده بود. نمیدانم از سرما بود، یا اینکه میترسیدم در این شهر غربت که میگویند خدا ندارد آدرس خانواده Moss را گم کنم. هلن و اِدی (ادوارد) موس یک زوج بدون اولاد بودند. هلن در آمریکا متولد شده بود، و ادی در بچگی از روسیه به آمریکا آمده بود. هر دو تعداد زیادی از اقوام و دوستان خودشان را در فاجعه اروپا از دست داده بودند. یک دختر لهستانی را، که پدر و مادرش را نازیها نابود کرده بودند، با یکدنیا مکافات (از لحاظ روانی) در منزل بزرگ کرده شوهر داده بودند.

طبق دستور نوشته شده، سوار ترن زیر زمینی شدم: خط BMT (این خط امروز نمره گذاری شده است.) برای اولین بار بودکه سوار چنین هیولایی، که تمام وجودش از آهن ساخته شده بود، میشدم. می بایست ظرف یکساعت به ایستگاه Coney Island ، تهِ منهاتن میرسیدم. دو ساعت بود صدای گوش خراش غلتیدن و سابیدن چرخ های ترن مرا کلافه کرده بود. احساس دلهره میکردم. بالاخره بخودم جرأت دادم و از ترن خارج شدم. به منزل ادی و هلن تلفن کردم. هلن پرسید: «کجایی؟ دو ساعته ادی تو ایستگاه منتظرته.» گفتم خودم هم نمیدانم کجایم. نوشتهِ روی تابلوی ایستگاه را برایش خواندم. گفت: ای خدای من، تو راه را عوضی رفته ای. باید همان ترن را بگیری و مسیر بر عکس را طی کنی.»

خدا روان ادی را شاد کند. ما قبلاً هیچ آشنایی با هم نداشتیم. انسان پاک و راست و درستی بود. با برادر بزرگترش (بنی موس) در مرکز منهاتن نمایندگی فروش پارچه داشت. درست نمیدانم با کدام کشور داد و ستد میکردند. سیگار برگ هرگز لبانش را ترک نمیکرد. مرتب سرفه میکرد و به داد و بیداد زنش هم توجهی نداشت. میگفت من از کشیدن سیگار لذت میبرم. اگر نکشم، خیالات، بخصوص خیالات وحشتزای هالاکاست، مرا دیوانه میکند. یکسال و اندی بعد به بیماری سرطان خون مبتلا شد. دو سه ماه مرتب به عیادتش به بیمارستان میرفتم. تا بالاخره این عنصر فرشته و فراموش نشدنی بخاک سپرده شد. هلن چند ماهی در منزل ماند، ولی بعداً پیش نادختری اش، که نامش درست بخاطرم نیست، به کالیفرنیا رفت. او نیز از دیده من ناپدید شد، ولی سی و چهار سال است که خاطره این دو انسان نیک در قلب من زنده است.

این دو انسان خوب جایی در منزل خود واقع در Sea Gate, Surf Avenue برایم تدارک دیدند. چندی بعد در کنار منزلشان، در خیابان Nautilus در منزل یک بیوه زن روسی الاصل، بنام خانم فوگل (در کتابت آلمانی Vogel)، اطاقی برایم تهیه کردند تا بتوانم خودم را برای تحصیل در دانشگاه آماده کنم. «سی گیت» جای با صفایی بود. خانه ها همه بصورت ویلا های چوبی در کنار دریا ساخته شده بودند. بیشتر ساکنان سی گیت، از نظر کیش، یهودی و، از نظر اقتصادی، از طبقه متوسط و بالا بودند. بخاطر مجاورت با کُنی آیلند، که محل فقیر نشین سیاه پوستان منهاتن بود، و ضمناً مرکز خوش گذرانی، قمار بازی و لونا پارک بازی هم بود، دور وبر سی گیت را با معجرهای سیمی بلند محاصره کرده، و چند پلیس بر در چند دروازه آن، این قلعه غیر قابل رخنه را پاسداری میکردند. من برای رفت و آمد به این قلعه مکافات داشتم — میبایست مرتب پروانه ورودی خود را نشان بدهم، تا اینکه رفته رفته پاسبانها با قیافه من آشنا شدند. بیشتر از چهار ماه آنجا نماندم.

از افراد خیر خواه این محله که در خور یاد آوری هستند، یکی خانم اِدیت لِوین است که در آن موقع بیش از شصت سال داشت. ادیت زن فوق العاده چاقی بود که نمیتوانست زیاد حرکت کند. وقتی هوا قدری گرم میشد، پشه ها در کنار دریا بیداد میکردند. این موجود محترم صبح تا شب روی یک صندل راحت، که در داخل پشه بند قرار داشت، مینشست؛ یا با این و آن از همان داخل پشه بند حرف میزد، یا تلفن میکرد. مقدار زیادی از تلفن های او در باره من بود. با وجود عدم تحرک، با شخصیت های زیادی از انجمن های محلی، روزنامه نگاران، وکلای دادگستری، نمایندگان کنگره آمریکا، و حتی دو سه تا سناتور، آشنایی داشت. به همه میگفت: «من یک پسره ای ایسرائلی پیدا کرده ام که در امور خاورمیانه وارد است. او را برای یک مصاحبه دعوت کنید!» در این مورد گاهی غلو میرفت! ولی نیتش خوب بود. میخواست، تا گشایش سال تحصیلی دانشگاه ها (سپتامبر)، برای من کار پیدا کند.

یک روز به توصیه او رفتم به ملاقات سردبیر یک روزنامه یهودی در نیویورک. اسم سردبیر یادم نیست، ولی قیافه و هیکل کیرک دوگلاس را داشت. این آقا با یک استکان چای شش ساعت با من حرف زد و یادداشت برداشت. سؤآلات بچگانه میکرد، که حتی بچه اسرائیلی های ده دوازده ساله بهتر از من میتوانستند جواب بدهند. درست نمیدانست در این منطقه از دنیا موضوع چه خبر است. چرا مردم با هم جنگ و دعوا میکنند. فلسطین کی و چگونه تقسیم شد. حضرت داود چرا گذاشت «رومی ها؟» مملکتش را بباد فنا بدهند! از این حرفها ... یک هفته

بعد، وقتی روزنامه اش بدستم رسید، خدا را شکر کردم که اسم خودش را بالای مقاله نوشت و اسمی از من نبرد. ولی از شما چه پنهان. دو هفته بعد مادام ادیت یک پاکت بمن داد گفت فلانی ۲۵ دلار برایت مزد مصاحبه فرستاده است. شوهر مادام ادیت مرد قد بلند استخوان درشتی بود که هیکلش با رفتار بسیار آرام و خجالتی اش جور در نمی آمد. او رئیس شورای فرهنگی وابسته به شهرداری نیویورک بود. این دو نیز اولادی نداشتند. از آنها خبری ندارم. اگر زنده اند خداوند به آنها تندرستی بدهد. اگر به سرای نیکان رفته اند، روانشان شاد.

از ملاقاتهایی که این دو زوج برایم درست کردند، آشنایی با یک یهودی آمریکایی بسیار لاغر و نحیف جثه ای بود بنام فیلیپ. ادیت او را «فیل» صدا میزد که آنهم به قواره کوچکش نمیخورد. فیل معلم بود وتنها زندگی میکرد — گویا تمام خانواده خود را در اروپا از دست داده بود. ریاضیات درس میداد. با وجودیکه سر و کارش با حساب بود، خیلی بی حساب زندگی میکرد. راستش را بخواهید، چون معلم بود، با حقوق کمی که میگرفت دیگر مسأله حساب کتاب در کار نبود. اطاق کوچولویی در منهاتن داشت پر از کتاب. خیلی کتابی حرف میزد. عاشق فلسفه و موسیقی کلاسیک بود. چهل و چند سال از سنش میگذشت.

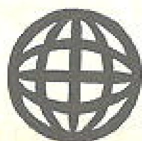
یک روز زمستان سرد نیویورک (گویا سال ۱۹۷۴) به منزلش رفتم. طوری سرم داد کشید که باور نمیکردم اینهمه صدا چطور از این جثه کوچک بیرون آمد. بهر حال، عصبانی بود که من در این سرمای چندین درجه زیر صفر بدون پالتو اینطرف آنطرف میروم. (در یک جمله معترضه بد نیست توضیح بدهم که اصولاً میان من و پالتو هیچگونه آشتی بوجود نخواهد آمد. تا این دقیقه نگارش این یادداشت، در خانه و زندگی من پالتو پیدا نمیشود. وسط زمستان ۱۹۹۲، که به روسیه دعوت شدم، نزدیک بود بدون پالتو خودم را در زمستان مسکو نفله کنم! التماس و زاری دوستانم، منحم و میریام آویسار، کارگر افتاد. پالتوی آنها را قرض گرفتم تا «ژنرال برف» روسیه، همان بلا را، که بسر ده ها هزار سرباز ناپلیون آورد، بسر من نیاورد.)

فیلیپ توی کمدش یک پالتوی اضافی داشت بمن داد. دو دقیقه بعد، پالتو را از من گرفت یک پالتوی بسیار شیک و گرانقیمت بمن داد، گفت: «اون مال خدا بیامرز پدرم است. تو این یکی را، که دو هفته پیش خریدم، بردار، ولی بعد بمن برگردان.»

دو روز بعد، ادیت بمن تلفن کرد گفت: «خبر بدی برایت دارم.» دوست ما فیلیپ فوت کرد. «چطور؟ من دو روز پیش منزلش بودم. با هم از فلسفه حرف میزدیم و موسیقی گوش میدادیم.» گفت: «راست میگی، ولی تو خبر نداشتی که فیل از بچگی به بیماری قلب مبتلا بود. و متأسفانه امروز صبح در کنار یکی از خیابانهای نزدیک میدان تایمس زمین خورد و جا بجا سکته قلبی کرد و ما یک انسان نیک نفسی را برای همیشه از دست دادیم.»

پالتوی فیلیپ را، که برای من یادگاری از این انسان خوب بود، در اکتبر ۱۹۷۸، در خوابگاه دانشگاه کلمبیا واقع در خیابان ۱۱۴ منهاتن با مقداری پول از اطاقم دزدیدند. دزد یک دانشجوی آمریکایی بود، ولی در این فکر بودم که با او چکار کنم، خبر رسید که او را برای اعزام به جبهه ویتنام بسیج کرده اند. بهر حال، یادی از فیلیپ بود که مغزی متفکر و قلبی رئوف داشت. روانش شاد.

در عید فصح ۱۹۷۳، خانم ادیت برایم کاری در هتل کوچک سی گیت، که متعلق به یک خانواده یهودی مجارستانی بود، پیدا کرد. ماجرای این کار من در هتل، و سپس فراخوانی من از طرف وزارت خارجه اسرائیل و دفتر نخست وزیری برای شرکت در کنفرانس تأسیس دانشگاه جهانی، با شرکت دانشجویان منتخب از کشورهای مختلف جهان، موضوعی است که با نماینده مصر، عبد المحسن البَیالی، بستگی دارد. این کنفرانس، که در Glen Head (لانگ آیلند) برگزار شده بود، در حدود شش هفته طول کشید. قرار بود ما شرکت کنندگان این کنفرانس برنامه هایی در مورد ساختن جهانی که همه مردم آن بر اساس شرائط و قوانینی با هم در صلح و صفا زندگی کنند طرح و ارائه بدهیم. روزنامه های اسرائیل خبر مربوط به شرکت مرا در این کنفرانس، به عنوان تنها نماینده منتخب کشور اسرائیل، منتشر کردند (برای نمونه نک به روزنامه **حروت**، ۲۲ ژوئیه ۱۹۷۳، ص ۵). شاید آنچه جالب است، کنار هم قرار دادن این دو موضوع است: ماهیت کار من در هتل و شرکت در کنفرانسی که، پس از یک نزاع چند روزه با نماینده مصر، با وساطت رئیس کنفرانس، دکتر هارولد تیلور و معاونش، لی Lee، و نماینده هند، پروفسور چاکراوارتی Chakravarti، به امضای قرارداد صلح در گِلِن هِد منتهی شد. این دو ماجرا را در فرصتی دیگر خواهم نوشت. چند دقیقه پیش (۳۱ ژانویه ۱۹۹۷) به پروفسور هیلل روسکین (متولد تل آویو، ۱۹۳۴) تلفن کردم تا اگر چیزی را در این مورد فراموش کرده ام او برایم توضیح بدهد. روسکین، بعنوان رئیس فدراسیون دانشجویان اسرائیلی در نیویورک، رابط میان من و دولت اسرائیل بود.



دیاسپورا و زبان



شیرین‌دخت دقیقیان

انتشار کتاب بسلامتی زندگی به ترجمهٔ شیوا و دقیق پیمان اخلاقی از سوی چشم انداز رویداد فرهنگی مهمی است. با تاریخچهٔ «دیاسپورا و زبان» به پیمان اخلاقی تبریک می‌گویم. شاید این نوشته اهمیت کار او به عنوان رهرو تازه‌نفس راهی سه هزار ساله را باز بنماید.

واژه‌ای هست در زبان‌های اروپایی، در انگلیسی To babble به معنای گفتن سخن نامفهوم و در فرانسه babile به معنای سخن بی معنا و گنگ. در فارسی نیز می‌توان به واژهٔ ولوله و صورت دیگر آن بلبله و یا شاید بلواکه دال بر هیاهوی پریشان گنگ هستند اشاره کرد. تبارشناسی این واژه‌های اسرارآمیز ما را به دنیای باستان و حکایتی بس شگفت انگیز از تاریخچهٔ اساطیری زبان شناسی می‌برد. همهٔ این واژه‌ها از یک واژهٔ عبری باستان، واژهٔ بابل به معنای سخن پریشان و نامفهوم ریشه گرفته‌اند.

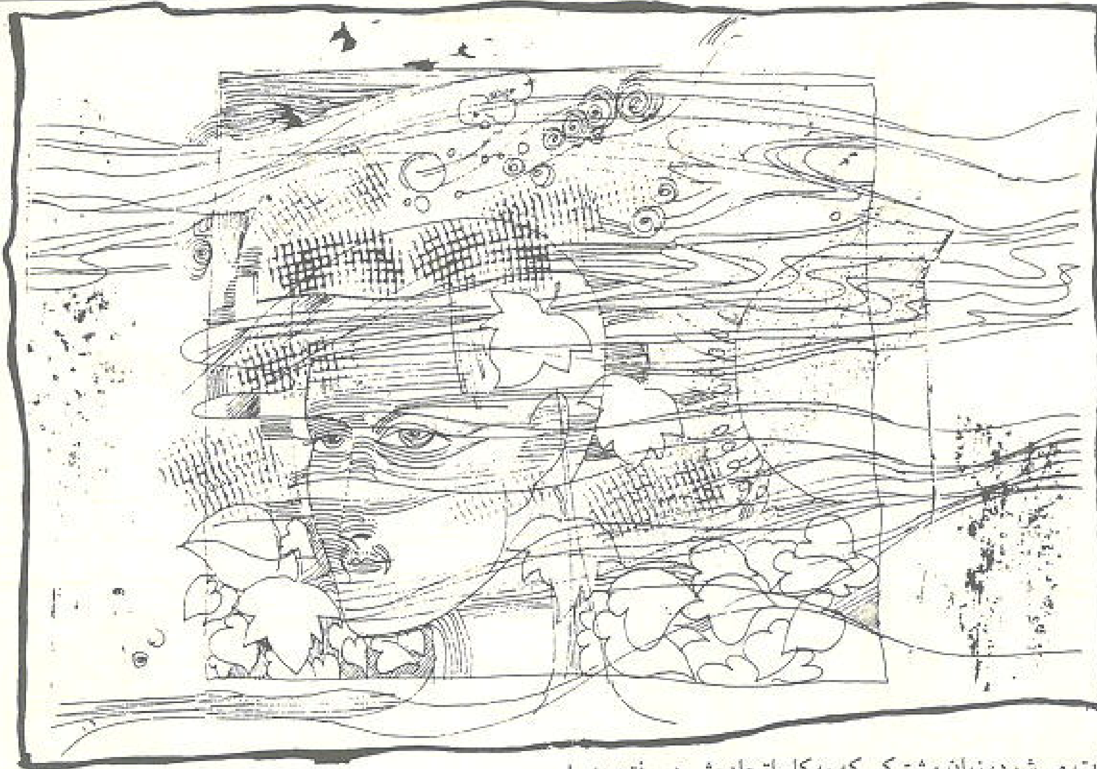
در توراه آمده است که پس از به خشکی نشستن کشتی نوح، پسران نوح در زمین پراکنده شدند. یکی از نوادگان هام به نام نمرود بر تخت شاهی نشست. او به انگیزهٔ برابری با آفریدگار بر آن شد تا برجی بسازد که سر به آسمان بساید و همهٔ اقوام را که آن هنگام زبانشان یکی بود گرد آورد. چون برج را ساختند و خداوند انگیزش آنان را می‌دانست، میانشان فرود آمد و زبانشان را مشوش کرد تا دیگر زبان یکدیگر نفهمند. در سِفر برشیت (آفرینش) می‌خوانیم:

«و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود. و واقع شد که چون از شرق کوچ می‌کردند، هموارئی در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند و به یکدیگر گفتند بیایید خشت‌ها بسازیم و آنها را خوب بپزیم و گفتند بیایید شهری برای خود بنا نهیم و برجی را که سرش به آسمان برسد تا نامی برای خویشتن پیداکنیم مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم. و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا می‌کرد ملاحظه نماید. و خداوند گفت همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده‌اند و الان هیچ کاری که قصد آن بکنند از ایشان ممتنع نخواهد شد. اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند. پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ماندند. از آن سبب آنجا را بابل نامیدند زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت و خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکند ساخت».

فلاویوس یوسفوس تاریخ نگار یهودی قرن نخست میلادی در کتاب «**دوران باستان یهود**» اشاره می‌کند که در زبان‌های باستان واژهٔ بابل به معنای گفتن سخن گنگ است.

کمی فرو برویم در لایه‌های زیرین این حکایت و با برداشتن عرفانی - انسانی به آن نگاه کنیم.

بشر بار اول برای خوردن میوهٔ درخت ممنوع و تمیز نیک و بد تنبیه شد، و از باغ بهشت رانده شد. این بار برای کاربرد نادرست زبان



مشترک مجازات می‌شود، زبان مشترکی که به کار اتحاد بشر در رفتن به کژ راهه بیاید، یک از خود بیگانگی است. پس خداوند از خود بیگانگی آنان را آشکار و رسمی می‌سازد و زبان انسان‌ها از یکدیگر جدا می‌شود. آن قدر زبان یکدیگر را نفهمند تا در جستجوی راه‌های سازنده و درست برقراری ارتباط برآیند و زمانی به زبان مشترک سراسری دست یابند که به وحدتی همگانی در سمت و سوی خیر مطلق - همانا خداوند. بر پراکندگی از پی پراکندگی، ذاتِ زندگی بشر در روی کرهٔ زمین از ابتدای آفرینش بوده است. این پراکندگی در دوران‌های اولیه به شکل کوچ اقوام در جستجوی زیستگاه و چراگاه و پس از پیدایش تمدن به دنبال شکست اقوام از یکدیگر کوچ‌های اجباری، به اسارت رفتن و غیره بوده است. مردمان یهودی نیز از این روال جدا نبوده‌اند. اما یک موضوع در مورد آنان تفاوت داشته است. فرهنگ یکتاپرستی و سرسختی در حفظ اصول خود در دوران باستان سرچشمهٔ پراکندگی تراژیک آنها است تا چیزی که هم در موارد اسارت و هم پراکندگی دلخواه در فرهنگ یهودی با واژهٔ یونانی دیاسپورا به معنای پراکندگی آمده است. بخش بزرگی از ادبیات عرفانی، فلسفی یهودی بازتاب سوز و گداز این پراکندگی است و این میان گاه برای یهودیان ابتدای این رشته مفقود است و ریشهٔ انواع برداشت‌ها از مفهوم دیاسپورا. اما در یک برخورد تاریخی مسائل روشن‌تر می‌شود. در ابتدا این درد پراکندگی دقیقاً حول محور دوری از پرستشگاه خدای یگانه یعنی بیت همیقداش شکل گرفت.

یهودیت باستان، پیش از اسارت بابل برای خدا مکان مشخصی قائل بود. تفکر باستان و اساطیری همواره میان شهر و خدا اینهمانی قائل بود. همان گونه که در تفکر یونان باستان شهر و کوه المپ نسبت مستقیم با خدایان داشتند. یهودیت اولیه نیز وجود خدای خود را تنها درون معبد، کوه و شهر مقدس قابل تصور می‌دانست.

وقتی یهودیان پس از خرابی معبد اول به اسارت بابل رفتند، زندگی در میان اقوام بت پرست، گاو پرست یا مار پرست و غیره برای آنان عذابی بزرگ بود. دوری از پرستشگاه خدای یگانه گویی ریشه‌کن شدن آنان از دیدگاه مذهبی‌شان بود. اما نیروی درونی یکتاپرستی یهودی آن قدر بود که بتواند پیروان این دین را از این تنگنای بحران ذهنی بیرون بیاورد و اندیشهٔ بشر را نیز همراه آنان وارد مرحله‌ای نوین یعنی تجرید مفهوم خدا، درک خدای نادیدنی و حاضر در همه جا بکند. بنابراین خدای یگانه قابل پرستش در هر جا و هر گوشه از جهان شد.

برخی از تاریخ نگاران از جمله هاوارد فاست تاریخ یهود را اصلاً همانا تاریخ پراکندگی می‌داند که همین پراکندگی دستاوردهای بزرگی برای فرهنگ بشری داشته است و چه بسا اگر خرابی معبد اول و دوم پیش نمی‌آمد، یهودیان نیز مانند بسیاری از مردمان دنیای باستان از صفحهٔ روزگار محو می‌شدند.

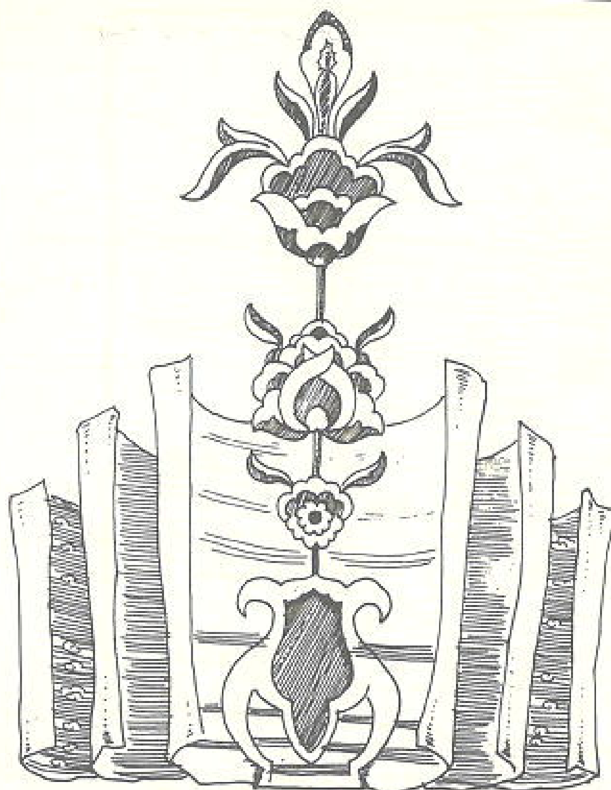
یکی از چیزهایی که در کوله‌بار این مردمان کوچنده در پراکندگی، از این سوی زمین به آن سوی زمین می‌رفت، زبان بود. یهودیان در حول تاریخ در همه جای دنیا جوامعی دو یا سه زبانه بوده‌اند.

دانستن زبان عبری برای آموزش تورا برای کوچک و بزرگ الزامی بوده و در دنیای باستان و قرون وسطی سواد خواندن و نوشتن منحصر

به اشراف و دربارها بوده و نرخ بیسوادی بالای ۹۵ در صد بوده است. اما در میان یهودیان این رقم، نرخ باسوادی بوده است. یهودیان برای زیستن در جوامع گوناگون خود به خود زبان آنها را نیز می‌آموختند. در اسارت هفتاد سالهٔ بابل با زبان آرامی آشنا شدند. آرامی از جمله زبان‌های سامی با ریشهٔ مشترک با عبری است که همان زبان اجداد یهودیان، ابراهام و اسحاق و یعقوب بود. پس از آزادی بابل توسط کوروش هخامنشی، بخشی از یهودیان بابل که به ایران آمدند، زبان آرامی را نیز با خود آوردند که چندین قرن یکی از زبان‌های رسمی ایران شد و پس از هزاره‌ها هنوز بخشی از یهودیان کردستان و شمال غربی ایران به این زبان سخن می‌گویند. آرامی زبان تجارت بین‌المللی در دنیای باستان بود. از ۹۰۰ پیش از میلاد تا ۴۰۰ پیش از میلاد خانواده‌های اشراف یهودی آموزش «آرامی» را برای فرزندانشان اجباری می‌دانستند. شبیه اهمیت زبان فرانسه در روسیهٔ تزاری. فنیقی‌ها که با عبری مشابه یهودیان سخن می‌گفتند در اثر قدرت درجهٔ اول بازرگانان و کشتی‌های تجاری یهودی به این نتیجه رسیدند که آرامی زبان تجاری بهتری است و این زبان در فنیقیه نیز رسمی شد. یهودیان در ایران با زبان‌های مردم این سرزمین آشنا شده بودند. دو تن از انبیا مهم یهود یعنی عذرا و نحمیا کاتبان دربارهای هخامنشیان بودند. با پیروزی اسکندر مقدونی بر هخامنشیان، یهودیان با زبان یونانی آشنا شدند. یهودیان از همان دوران باستان به دلیل سفرهای دریایی که در زمان سلیمان حتی تا هند نیز گسترش یافت، از گرد بودن زمین آگاه بودند و کشتیرانی به کمک ستاره خوانی را می‌دانستند. آموزش علوم و فلسفهٔ غنی یونان موجب پیشرفت‌های مهمی در فرهنگ یهودیان شد، و در عوض یونانی‌ها انسان‌گرایی یهود راکه بسیار از آنها جلوتر بود گرفتند و برخی فیلسوفان یونانی مجذوب مفهوم خدا نزد یهودیت شدند. حاصل این فرهنگ، فیلسوفانی چون فیلو، هیلل و در مقیاسی خود مسیح بود. بسیاری از واژه‌های یونانی به عبری راه یافت و زبان یونانی تا صدها سال زبان دوم یهودیان شد.

یکی از مردان بزرگ یونان باستان فلاویوس یوسفوس یهودی بود که شهرت اصلی او در ترجمهٔ توراه به زبان یونانی و آشناکردن فرهنگ مغرب زمین با یهودیت است. او که نسبش به مکابی‌ها می‌رسید، در بیست سالگی به فرقهٔ روحانیت فریسی پیوست و **توراه** را کامل آموخت. در حملهٔ رومی‌ها به پروشالاییم رهبر یک گروه مقاومت بود اما اسیر شد. پس از آزادی به ترجمهٔ **توراه** پرداخت. جدل‌های او با فیلسوفان غیر یهودی همواره به پیروزی جدی او می‌انجامید. یکی از کتابهای مهم او «فلاویوس یوسفوس در برابر آپیون» است که دفاعی جانانه از یهودیت است. او کتاب «**جنگهای یهودیان**» را نیز نوشت که از منابع مهم تاریخی به شمار می‌رود. ترجمهٔ او از **توراه** به نام «**دوران باستان یهودیان**» مشهور است.

اگر نگاهی به مسیر دریایی تجارت یهودیان در «**کتاب جاده‌ها**» نوشتهٔ جغرافیادان روزگار باستان «**ابن خردادبه**» بیندازیم، گستردگی



جهان نوردی‌های یهودیان را بهتر در می‌یابیم. یهودیان بازرگان، قرن‌ها پیش از میلاد به چین و هند راه یافته بودند. سرزمین‌هایی که مارکوپولو قرن‌ها پس از میلاد به آنها دست یافت - در قرن هفدهم یک میسیونر کلیسای کاتولیک که به چین رفت با کمال حیرت با یک جامعه یهودی بزرگ و ثروتمند در کیافونگ‌فو پایتخت امپراطوری هون روبرو شد. یهودیان از زمان سلیمان با چین رابطهٔ تجاری برقرار کرده بودند و تجارت ابریشم را به دست گرفته بودند. برخی در آنجا اقامت کردند اما به همه آداب یهودیت وفادار ماندند. چینیان یهودیان را «**تیائو کیو کیائو**» می‌نامیدند یعنی مردمانی که رگ گوشت را بیرون می‌کشند! یهودیان سرزمین‌های مدیترانه‌ای و غربی تا قرن‌ها پس از میلاد در مورد جامعهٔ یهودی چین سکوت کرده بودند.

برخی تاریخ نگاران یهودیان چین را همان ده قبیلهٔ گمشدهٔ افسانه‌ای می‌دانند. خود یهودیان آن شهر تاریخ ورود اجداد خود را سال ۵۸ تا ۷۶ بعد از میلاد می‌دانستند و هرمان گراتز در کتاب تاریخ یهود، آنها را یهودیانی می‌داند که از راه دریا از هند آمده بودند. آنها به زبان چینی سخن می‌گفتند و ضمن حفظ موازین یهودیت، با اندیشه‌های چینی نیز آشنا بودند از جمله با فلسفهٔ تائو.

تأثیر تائو بر فلسفهٔ قبالا آشکار است. هیلل و فیلو از طریق بازرگانان یهودی بابل با این اندیشه‌ها آشنا شدند و به این شکل میان فلسفهٔ شرق و غرب پلی برقرار شد.

یهودیان هند نیز زبان هندی را می‌دانستند. آنها به دلیل بت‌پرستی هندیان جامعه‌ای بسته باقی ماندند و آن گونه که بنیامین تودلا

جهانگرد معروف نوشت، مردمانی شریف، خوب و دین دار بودند که ظاهری کاملاً شبیه هندیان داشتند. تا زمان جنگهای صلیبی تجارت ادویه از هند به غرب در انحصار یهودیان بود و عناصری از بودائیسم به آن سوی زمین برده شد.

اینک به گوشهٔ دیگری از دنیا برویم. سرزمین یخبندان و سرد وایکینگ‌ها یعنی کشورهای اسکاندیناوی.

وایکینگ‌ها مردمان جنگجو و اهل داد و ستد بودند. اقوام خزری پس از یهودی شدن با وایکینگ‌ها رابطهٔ تجاری برقرار کردند. خزرها پشم و برهٔ سیاه داشتند که مورد نیاز وایکینگ‌ها بود و وایکینگ‌ها عنبر و ماهی نمکسود و وقتی یهودیان به عنبر، به عنوان اسانسی متراکم صنعت عطرسازی دسترسی یافتند، این صنعت را نیز در انحصار خود گرفتند. در دنیای مسیحی قرون وسطی کمترین شستشو با آب انجام می‌شد و نیاز به خوشبو کردن لباسها شدید بود.

هاوارد فاست در کتاب تاریخ یهود این نظریه را پیش می‌کشد که نقشه‌های سواحل آمریکای شمالی از سوی یهودیان به کریستف کلمب داده شده بود و یهودیان نیز این نقشه‌ها را از وایکینگ‌ها گرفته بودند. (در ازای دادن نقشه‌های خود از دیگر نقاط جهان). باید گفت که یهودیان در دوران باستان و قرون وسطی دارای انجمن‌های نقشه‌برداری بودند.

فرهنگ یهود آمیختگی بسیاری با زبان عربی دارد. **ابن مایمون** که بخش بزرگ آثار خود را به عربی نوشته، زباندان برجسته‌ای بود و به پنج زبان زندهٔ روزگار خود آشنایی داشت. شهرت او در پزشکی، ستاره‌شناسی و دانش گستردهٔ مذهبی و فلسفی او عالمگیر بود و ترجمه‌های او یکی از منابع مهم دانش دنیا به شمار می‌رفت.

آثار دانشمندان مهمی چون **ابن سینا** و **ابن رشد** توسط یهودیان سرزمین‌های عربی به لاتین و یونانی ترجمه شد و پزشکان یهودی از دانش گستردهٔ پزشکان ایرانی و عرب سود جستند. جمعی یهودیان اسپانیایی و آفریقایی کتاب‌های پزشکی خود را به زبان عربی می‌نوشتند. در دوران تارک اندیشی کلیسای مسیحی، مسلمانان فرسنگ‌ها در علم و فلسفه پیش بودند. ترجمه‌های یهودیان از عربی به لاتین در روشن کردن ذهن اروپائیان مفید واقع شد. از جمله دنیای مسیحی را با ابن سینا آشنا کردند.

یهودیان اسپانیایی، افزون بر عربی، اسپانیایی، عبری، یونانی و لاتین، زبان دیگر نیز داشتند که مختص خودشان بود: زبان لادینو، لادینو یک لهجهٔ اسپانیایی با ریشهٔ کاستیلی است که زبان یهودیان بخشی از مدیترانه و اسپانیا بود و پس از کشتار و اخراج یهودیان از



اسپانیا توسط فردنیاند، همراه آنها به ترکیه برده شد و یهودیان نیز با زبان ترکی و فرهنگ قسطنطنیه آشنا شدند. دسته‌ای دیگر از یهودیان فراری از انکیزیسیون و آدم سوزان کلیسای اسپانیا به هلند رفتند. و در نسل‌های بعدی از میان آنان باروخ اسپینوزا پایه‌گزار عصر روشنگری در اندیشهٔ بشر برخاست. یهودیان هلند پس از مدتی زبان هلندی را زبان روزمرهٔ خود ساختند و البته عبری و اسپانیایی نیز نزد آنها باقی ماند.

لادینو تنها لهجهٔ خاص یهودی - اروپایی نبود. زبان ییدیش بین قرن سوم و هفتم میلادی در حوزهٔ میانی رود راین شکل گرفت. ییدیش آمیزه‌ای است از واژه‌های لهستانی، آلمانی قدیمی، روسی، عبری، فرانسه، ایتالیایی که زبان توده‌های یهودی بود و آن را با خط عبری می‌نوشتند. این زبان از راه لهستان وارد فرانسه و از راه لیتوانی وارد انگلستان شد. یهودیان مهاجر روسی آن را به آمریکا بردند و مهاجران دیگر به مکزیکو و آمریکای لاتین. ادبیاتِ ییدیشی انسجام یافت. آثار مهم کلاسیک اروپا به ییدیش ترجمه شد. تأثیر ییدیش، روزنامه، شعر، آثار فلسفی ییدیش پدید می‌آمد. شالوم علیخم طنز نویس روس (سلیمان رابیلویچ) آثار خود را به ییدیش می‌نوشت.

پس از جنگ دوم این زبان افول کرد زیرا بیش از ۵ میلیون از ۶ میلیون یهودی قربانی اردوگاه‌های مرگ، اشکنازی و ییدیش زبان بودند. امروز این زبان، زبان دوم یهودیان آمریکایی اروپایی‌الاصل است.

پیرامون سنت علمی ترجمه در میان یهودیان ایرانی نیز سخن بسیار است و گفتاری جداگانه می‌خواهد. نخستین فرهنگنامه‌های زبان‌های انگلیسی، فرانسه و عبری توسط دانشمند زبان شناس **سلیمان حئیم** تدوین شد. انواع فرهنگنامه‌های علمی در رشته‌های گوناگون توسط متخصصان یهودی در ایران ترجمه و تدوین شد. از جمله نام‌آوران این رشته‌ها **دکتر مرتضی معلم، دکتر احدوت، دکتر لاله‌زاری** و بسیاری دیگر از تحصیلکرده‌های جامعهٔ ایران - یهودی هستند که کتابهایشان هنوز مورد استفادهٔ دانشجویان است.

ادبیات ایران همواره وامدار **استاد مشفق همدانی** و ترجمه‌هایش در زمینه ادبیات معاصر جهان خواهد بود. ایشان زبان داستایوسکی را به فارسی شیوایی گشودند و گوستاوفلوبر را به خوانندگان ایرانی شناساندند. عظمت کار ایشان یکی از افتخارهای ایرانیان یهودی است و آرزوی قلبی همهٔ روشنفکران ایرانی طول عمر و سلامتی ایشان و تداوم کارهای گران قدرشان است.

دربارهٔ زبان‌های گوناگون دنیا و فعالیت یهودیان با آنها همچنان بسیار می‌توان گفت و نوشت. اما داستان پراکندگی زبان‌های بشری هنوز هم در عصر اختراع زبان‌های بین سیاره‌ای برای ارتباط گیری با موجودات احتمالی فضایی حل نشده باقی مانده است.

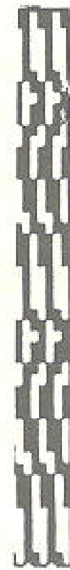
ولی تنها راه ارتباط ملت‌ها و مردمان سیارهٔ زمین الزاماً یکی شدن همه و زبان‌ها نیست، بلکه از راه برقراری عواملی چون عدالت، صلح و مدارا می‌توان به زبان مشترک فرهنگ جهانی رسید و به پریشانی زبان‌ها و «دوران بابل» در تاریخ زبان پایان بخشید.

چه کسی یهودی است؟

۳ دیدگاه

«حقیقتی درباره اطلاعات غلط»

دیدگاه ۱



نوشته: ربای آوی شفران
ربای شفران مدیر امور اجتماعی آگودت اسرائیل در آمریکا می‌باشد.

آیا می‌دانستید که:

* نهضتهای مذهبی یهودی غیر ارتدکس در اسرائیل غیر قانونی می‌باشند؟

* کنترل و اختیارات ارتدکسها بر مسائل فردی یهودی در اسرائیل بر خلاف میل اکثریت اسرائیلیها است؟

* پشتیبانی محکمی از اسرائیلیها برای نحوه زندگی و عبادت غیر ارتدکسی وجود دارد؟

* اگر ارتدکسهای اسرائیلی را آزاد بگذارند تا هر کاری می‌خواهند بکنند، کسانی که توسط ریفورمها و کانسرواتیوها به دین یهود ملحق شده‌اند نخواهند توانست شهروند اسرائیل بشوند؟

* ربای‌های ارتدکس، یهودیان کانسرواتیو و ریفورم را از یهودیان گروه خود کمتر یهودی بحساب می‌آورند؟

اگر شما هم مثل بسیاری از مناظره کنندگان منظره یهودیان امروزی باشید، موارد بالا را جزو دانستنیهای معمول و عادی بحساب می‌آورید.

اگر چه حتی یکی از آنها هم واقعیت ندارد.

* یهودیان اسرائیل با مانعی در پیوستن به کنیساهای ریفورم و کانسرواتیو که اخیراً بر پا می‌گردد روبرو نیستند.

* اکثریت معتنابهی از اسرائیلیها، که بسیاری از یهودیانی که جزو **هاردیم** (یا «**ماوراء ارتدکس**» که بصورتی گمراه کننده توسط عده‌ای به کار برده می‌شود)، هستند را نیز شامل می‌شود، نگاهداری استانداردهای ارتدکسی در مورد موقعیت شخصی را ترجیح می‌دهند.

* علیرغم خرج مقادیر زیادی پول و کوشش برای تغییر علاقه شهروندان اسرائیلی به نحوه زندگی و تفکر یهودی غیر ارتدکسی، این اعمال با موفقیت زیادی روبرو نشده‌اند.

* هر کسی می‌تواند تقاضای شهروندی اسرائیل را بنماید. نقطه بحرانی اختلاف عقاید، «**قانون برگشت**» است که شهروندی آنی و اتوماتیک را به یهودیان می‌دهد بدون اینکه دقیقاً کلمه **تغییر دین** داده را تعریف نماید.

* مقامات ارتدکس، یهودیان غیر ارتدکس را به همان اندازه‌ای که خودشان یهودی‌اند، یهودی می‌دانند.بدون برو و برگرد. فقط وقتی که یک غیر یهودی می‌خواهد یهودی بشود یا وقتی یک یهودی می‌خواهد با یک غیر یهودی ازدواج کند است که مسئله استانداردها پیش می‌آید، که بسیار هم بجاست و یک ارتدکس با تمامی تعریفی که از اعتقاداتش موجود است، استانداردهای هلاخا (قانون شرعی یهود) را مورد توجه قرار می‌دهد که غیر قابل چانه زدن می‌باشد.

فراوانی اطلاعات و شایعات غلطی که اخیراً پخش می‌شود نتیجه و اثر کوشش‌ها و فعالیتهای علنی بر علیه ارتدکسی، بصورت عام و بویژه ارتدکسی در اسرائیل می‌باشد.

در همین تابستان گذشته، بطور مثال رییس کنفرانس مرکزی ربای‌های آمریکا، ربای سیمون مَسلین، در مقاله‌ای در «یهودیت ریفورم» تحت عنوان «یهودیان واقعی چه کسانی هستند؟» نتیجه گیری می‌کند که یهودیت ارتدکسی تقلبی و من در آوردی است.

و چند ماه پیش، «لئونارد فین» مدیر فعلی کمیسیون فعالینهای اجتماعی نهضت ریفورم، در نشریه Forward، یهودیت

وابسته به قوانین مذهبی یهود باستانی را گروههای مغز شسته (Cultic) و توهین‌آمیز تشریح نمود.

اگر بخش اطلاعات غلط از این نوع در مورد سیاهان بود، آناً مهر نژادپرستی به این شخص می‌خورد و اگر بصورت عمومی در مورد یهودیان بکار می‌رفت، فوراً شخص گوینده را «آنتی سمیت» می‌خواندند.

ولی از آنجایی که هدف، جمعیت یهودیانی است که قوانین شرعی یهود را انجام می‌دهند این نوع خدشه وارد کردن و نیت بد را بعنوان اینکه شخص گوینده یک آدم لیبرال است بحساب آورده و افکار و گفتارش را تحمل می‌کنند. وقت آن رسیده که یهودیان غیر ارتدکس و خوش نیّت و با افکار باز دهان به سخن بگشایند.

وقت آن رسیده که به رهبرانشان بگویند که دعوت به بردباری و وحدت حرفی بسیار تو خالی است وقتی با جملات دشمنانه با عقاید دیگر یهودیان و محکوم نمودن تمام یک گروه بخاطر عمل ناشایست چند نفر از آن گروه، انجام می‌گیرد.

وقت آن رسیده که به رهبرانشان اطلاع بدهند که یک ارتدکس چه در اسرائیل چه در هر جای دیگر وفاداری خود به قوانین یهود را دور نخواهد انداخت و نباید این انتظار را هم از او داشت.

وقت آن رسیده که به آن رهبران بگویند وقتی که درباره تداوم یهودیت علاقه نشان می‌دهند و همزمان در موتوری که در طی تاریخ باعث بقای یهودیت شده خرابکاری می‌کنند باعث تمسخر خود می‌شوند.

وقت آن رسیده که به آنها اطلاع بدهند که بهترین شرط نگاهداری وحدت ملّت یهود بدون در نظر گرفتن اعتقادات شخصی هر کسی، تنها استاندارد یهودی در اسرائیل است که بصورتی جهانی نیز پذیرفته شده است و آنهم قوانین سنتی یهود می‌باشد.

وقت آن که به آنها یادآوری کنند که گذشته از تقریباً ۲۵ در صد جمعیت اسرائیل که یهودیت را بطریق ارتدکس اجرا می‌کنند، ۵۴ در صد یهودیان این کشور (بر اساس آمار ۱۹۹۳، انستیتوی گاتمن) خود را «سنتی» تعریف می‌کنند، یعنی معتقدند به این که «تورا» در سینا به اجدادشان آشکار شد، که همان تعریف اعتقادات یهودیت ارتدکس می‌باشد.

وقت آن رسیده که با آن واقعیتی روبرو شوند که حتی بسیار از کسانی که خود را اسرائیلی‌های دنیاگرا(Secular) می‌نامند از اینکه یهودی بودنشان را نشان بدهند، ابائی ندارند. تنها ۵ در صد اسرائیلیهائی که خود را «دنیاگرا» می‌نامند بصورتی که ما در آمریکا می‌بینیم، می‌باشند که فقط عمل «میلا» را انجام می‌دهند و بر سر سفره «پسح» می‌نشینند.

وقت آن رسیده، بعبارتی دیگر، که یهودیان متفکر، بی طرف و بردبار کانسرواتیو و ریفورم فشار اخیر رهبران خود را برای وادار کردن «جمع‌گرائی مذهبی یهود» بطریقه آمریکائی به اسرائیل را به همان صورتی که است نشان بدهند: حمله‌ای بر علیه یهودیت ارتدکس.

همچنین **وقت آن رسیده** که برنامه‌ای که باعث افزایش بی حد ازدواجهای مختلط در آمریکا شد، توسط برنامه هنوز فرموله نشده «ربای یافی» (ریفورم) که «اسرائیلیها را با نیروئی غیر قابل مقاومت به طرف نحوه جدیدی از اعمال و اعتقادات بکشانیم» اجرا نشود. میزان بالای ازدواج مختلط بین یهودیان اسرائیل و عربهای آن، آخرین چیزی است که قوم یهود به آن احتیاج دارد.

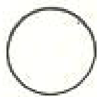
وقت آن رسیده، و خیلی هم رسیده، که تمام یهودیان نگاهداری صلح بین یهودیان در اسرائیل را بسیار مهم بدانند. وقتی رهبران غیر ارتدکس آمریکائی، ارتدکسها را بد نام می‌کنند، صلح را در خطر می‌اندازند درست به همان گونه‌ای که یک جوان ارتدکس بی فکر در روز شبات بطرف ماشینها سنگ می‌اندازد.

و آرزوی ما برای نگاهداری این صلح ما را بایستی بجائی برساند که با این واقعیت روبرو شویم که تنها راه عملی تضمین وحدت یهود در آینده، در کشور یهودی، نگاهداری یک استاندارد بالا برای امور مذهبی موقعیت فردی و شخصی یهودی است.

حتی در زمانهایی که بعنوان یک یهودی اختلاف عقیده داریم، حتی وقتی بصورتی اساسی با هم مخالفیم هنوز هم می‌توانیم دست به عملی بزنیم که آنچه که از یگانگی مورد لزوممان باقی مانده را نگه داریم. قومیت ما بصورت حزن آوری بخاطر تعدد استانداردهای مذهبی و خط مشی‌هائی که ازدواج مختلط را ترغیب می‌کنند صدمه دیده است.

قومیت ما بصورت حزن‌آوری بخاطر تعدد استانداردهای مذهبی صدمه دیده است

ما هنوز می‌توانیم - اگر واقعاً دلسوز باشیم - از این اتفاق در خاک مقدس یهود جلوگیری کنیم.



چه کسی یهودی است؟

۳ دیدگاه

بازی غیر عادلانه مونوپولی

دیدگاه ۲

نوشته: **ربای جاناتان پرل مَن** دستیار ربای در کنیسای بت ال - بالتیمور بوده و ۱۱ سال برای جنبش MASORTI در اسرائیل خدمت کرده است.

مقاله ربای آوی شَفران (مقاله روبرو) ادعا می‌کند که تصویری واقعی از مذهب در اسرائیل را نشان می‌دهد، اما، در واقع بر عکس است.

از زمان پایه‌ریزی کشور اسرائیل، احزاب سیاسی نماینده «ارتدکس» و «اولترا ارتدکس»، سیستم پارلمانی اسرائیل را برای منافع خود زیر قبضه داشته‌اند. نتیجه این کار بوجود آمدن تصوری در جامعه اسرائیل بوده که ارتدکسها و اولترا ارتدکسها از هر وسیله‌ای برای بدست آوردن بودجه و امتیاز برای گروه خود استفاده می‌نمایند.

بطور مثال، دهها هزار دانشجویان یشیوا (مدارس مذهبی)های ارتدکس و اولترا ارتدکس از خدمت سربازی در نیروهای دفاعی کشور اسرائیل معاف می‌باشند و بار دفاع از کشور بر دوش دیگر یهودیان می‌باشد. مقدار بودجه‌ای که برای آموزش بچه‌های اولترا ارتدکس (که مدارسشان تحت نظر دولت نمی‌باشد) خرج می‌شود از بچه‌های دیگر بسیار بالاتر است. اینها بچه‌هایی هستند که عموماً روز استقلال اسرائیل را جشن نمی‌گیرند و در آن شرکت نمی‌کنند و به آنها آموزش داده شده که در لحظاتی که برای کشته شدگان جنگهای اسرائیل تمام افراد کشور سکوت می‌کنند نایستند و احترام نگذارند.

اعضای (کِنِست) پارلمان اسرائیل، که نمایندگی ارتدکسها و اولترا ارتدکسها را دارند توسط پلیس مورد تحقیق قرار گرفته و بخاطر زیر پا گذاشتن اعتماد مردم و نابجا استفاده کردن پول به زندان افتاده‌اند.

این وقایع و وقایع دیگری شبیه این باعث این شده‌اند که جامعه اسرائیل به یهودیت نه بعنوان سیستمی از اعمال و کارهای مقدس که باعث تقدیس زندگی می‌شود بلکه یک قدرت طلبی غیر قابل مهار توسط ارتدکسها و اولترا ارتدکسها برای توسعه نفوذ و کنترلشان بر تمام جنبه‌های کشور اسرائیل، نگاه کنند.

بنیاد Gesher اخیراً گزارش داد که ۴۷/۳ در صد یهودیان دنیاگرا (Secular) نظری منفی درباره یهودیان ارتدکس دارند. سه دلیل عمده‌ای که در این مورد عنوان شده به شرح زیر می‌باشد.

«فشار مذهبی»، «نفوذ بیش از اندازه در سیاست» و «خودخواهی بی حدشان». این‌ها از واقعیتی ریشه می‌گیرد که ارتدکسها و اولترا ارتدکسها یک مونوپولی از دین یهود ساخته و از سلسله مراتب و منابع کشور استفاده می‌کنند تا قدرت و کنترل خود را حفظ کنند.

وقتی جنبشهای ریفورم و کانسرواتیو سعی می‌کنند ترجمان دیگری از یهودیت را به جامعه اسرائیل ارائه کنند نمایندگان جنبش ارتدکس و اولترا ارتدکس از هر راه و وسیله‌ای - منجمله خشونت - استفاده می‌کنند که جلو آنها را بگیرند. بطور مثال پوسترهایی به‌دیوارها می‌چسبانند که دعاهای خوانده شده در کنیساهای

● اُرتدکس‌ها و اُلترا اُرتدکس‌ها یک مونوپولی از دین ساخته‌اند

کانسرواتیو در روز کیپور قبول نیست. آنها با تظاهرات خشونت‌بار از اهداء زمین برای ساختن کنیساهای ریفورم و کانسرواتیو در سراسر اسرائیل مخالفت کرده‌اند.

یک مورد مذهبی بسیار اساسی که امروزه در مقابل جامعه اسرائیلی وجود دارد، مهاجرت ۱۰۰,۰۰۰ غیر یهودی در میان موج مهاجرین کشورهای پیشین روسیه می‌باشد. اینها بچه‌ها، همسران یا پدر - مادر بزرگهای غیر یهودی مهاجرین یهودی‌ای هستند که بخاطر **«قانون برگشت»** به اسرائیل آمده‌اند. به جای آن که این اسرائیلیهای جدید را با آغوش باز بپذیرند و آموزش یهودی بدهند، رباهای ارتدکس امروزه تعداد بسیار کمتری از غیر یهودیان را به یهودیت قبول می‌کنند تا پیش از این موج مهاجرت.

اخیراً دادگاه عالی اسرائیل رأی بر این داد که دلیلی بر این نیست که تغییر دین توسط کانسرواتیو و ریفورمها رسمی شناخته نشود. بجای خیر مقدم گفتن به راه حلی به موقعیت یهودی یک مهاجر و روسی، احزاب سیاسی ارتدکس و اولترا ارتدکس در پی این هستند که امکان تغییر دین افراد از طریق کانسرواتیوها و ریفورمها را از بین ببرند.

چرا ارتدکسها و اولترا ارتدکسهای اسرائیل به شهروندان اسرائیل اجازه نمی‌دهند خود تصمیم بگیرند که چه نوع یهودیتی را می‌خواهند نگاه دارند؟ همانطور که **«ربای شَفران»** به درستی گفته است، ۵۴ در صد یهودیان اسرائیل خود را یهودیان سنتی می‌دانند که به عبری می‌شود Masorti و دقیقاً به همین خاطر است که جنبش کانسرواتیو در اسرائیل را جنبش Masorti می‌نامند. ما معتقدیم که ما پیام یهودیت سنتی‌ای داریم که مدرن، لیبرال، انسانی است و می‌تواند با توده یهودیان در کشور اسرائیل که خود ارتدکس و التراارتدکس نمی‌دانند، صحبت کند. وحدت یهودیان، در کشور اسرائیل بدست نخواهد آمد اگر چنانچه همه مجبور باشند یهودیت را از یک راه انجام بدهند بلکه زمانی خواهد بود که تمام جنبشهای مختلف در یهودیت مدرن، در منابع موجود، نفوذ و احترام شریک باشند.

چه کسی یهودی است؟ - دوباره

دیدگاه ۳

نوشته: دنیس پرگر
نویسنده، متفکر و مجری برنامه رادیویی در KABC

برای بار دیگر یهودیان در میان یک بحران گیر کرده‌اند. ولی این بار کاملاً امری داخلی است. اختلاف نظر در مورد تعریف اینکه، چه کسی یهودی است - یا به عبارتی درست‌تر، چه کسی ربای است رابطه بین رهبریت یهودیان اسرائیل و آمریکا را پیش از اختلاف نظر در مورد صلح (خاورمیانه) تحت‌الشعاع قرار داده است.

اگر چه ارتدکسها و غیر ارتدکسها کاملاً یکدیگر را برای ایجاد این تنش مقصر قلمداد می‌کنند ولی هیچکدام کاملاً مقصر نیستند. مسئله این است که یهودیان در یک قوم و یک مذهب بودن منحصر به فردند.

مثل بقیه اقوام، یک نفر با یهودی به دنیا آمدن، یهودی خواهد بود (گر چه حتی این هم واضح نیست - آیا از مادر یهودی به دنیا آمدن این معنی را میدهد، همانطوری که در عرض ۲۰۰۰ سال پیش بوده، یا به این معنی است که از یک مادر یا پدر یهودی، بصورتی که یهودیت ریفورم قبول می‌کند؟). چیزی که یهودیان را منحصر بفرد می‌کند این است که یک نفر می‌تواند به یهودیت **تغییر دین** داده و به قوم یهود بپیوندد، زیرا یهودیان همچنین یک مذهب قابل تشخیصی نیز دارند به نام یهودیت، که هر کسی می‌تواند به آن تغییر داده شده و بپیوندد.

برای نشان دادن این ویژه‌گی در مورد یهودیان، تصوّر کنید شخصی توسط پدر و مادری غیر فرانسوی در گواتامالا به دنیا می‌آید و زندگی می‌کند. حالا هر چقدر این شخص ممکن است عاشق فرهنگ فرانسوی باشد و خود را فرانسوی بشناسد، نمی‌تواند فرانسوی بشود (بدون دریافت اجازه مهاجرتی که بسیار کمیاب بوده، زندگی در فرانسه و شهروند آن کشور شدن). اما یک فردگواتامالائی می‌تواند عضوی از قوم یهود شود بدون اینکه حتی قدم در خاک اسرائیل بگذارد - توسط تغییر دادن به یهودیت.

هیچکدام از اینها در عرض بیش از ۲۰۰۰ سال گذشته مسئله‌ای نبود. زیرا (الف) تغییر دین دادن به یهودیت در دست

چه کسی یهودی است؟ - دوباره

یک نوع یهودیتی که وجود داشت بود (ارتدکسی) و (ب) تعداد بسیار کمی یهودی می‌شدند - ملحق شدن به گروهی که مورد تنفر بود چندان چنگی به دل بسیاری از غیر یهودیان نمی‌زد، و بعلاوه مسیحیت و اسلام نیز تغییر دین به یهودیت را قدغن کرده بودند.

امروز هیچکدام از این دلایل وجود ندارد. جامعه ارتدکسی دیگر زندگی مذهبی را در کنترل خود نداشته و بسیاری از غیر یهودیان **می‌خواهند**، که یهودی بشوند - بطور مثال یک غیر یهودی می‌خواهد با یهودی ازدواج کند و بسیاری از مهاجران روسیه شوروی سابق به اسرائیل، رسماً یهودی نیستند.

چیزی که مسئله را غامض‌تر می‌کند این است که حالا یک کشور یهودی هم وجود دارد به نام اسرائیل که تابعیت فوری را تضمین می‌کند - تحت قانون برگشت برای هر یهودی که **علیا** (اسکان در کشور اسرائیل) بکند. بنابراین سوآل **«مذهبی»** تعیین اینکه چه کسی یهودی است حالا یک مسئله **«دولتی»** هم می‌باشد. **چه کار می‌تواند کرد؟**

نقطه نظر ارتدکسی

حزب ارتدکس شاس در اسرائیل لایحه‌ای را به پارلمان ارائه داده که تنها تغییر دین به یهودیتی که تحت نظر ارتدکسها انجام شده را تعریف و تأیید می‌کند. تغییر دین توسط ریفورم‌ها، کانسرواتیوها و هر غیر ارتدکس دیگری باطل شناخته می‌گردد. بنابراین این شخص یهودی به حساب نیامده و مشمول تابعیت اسرائیل از طریق قانون برگشت نمی‌شود. این لایحه تقدیمی دولت اسرائیل را وادار می‌کند که رسماً ربای‌های ریفورم - کانسرواتیو و غیر ارتدکس را به رسمیت نشناخته و با این عمل جمعیت آنها را هم مردود بشناسند. بسیاری از یهودیان آمریکائی، حدود ۹۰ در صد آنان که ارتدکس نیستند این عمل را توهینی بسیار بزرگ می‌دانند. زمانی که لایحه‌ای مشابه این در اواخر ۱۹۸۰ پیشنهاد شد جنگ بزرگی بین یهودیان آمریکائی و دولت اسرائیل به پا شد. برخی از فدراسیون‌های یهودی تهدید کردند که جلو ارسال پول به اسرائیل را در صورت تصویب لایحه خواهند گرفت. لایحه رد شد و یهودیان غیر ارتدکس آمریکائی پیروز شدند.

حامیان ارتدکس لایحه اخیر می‌گویند که این لایحه تنها تغییر مذهب توسط ریفورم‌ها و کانسرواتیوها در اسرائیل را مردود می‌شمارد و نه یهودیان در پراکندگی، اما در واقع کلمات این لایحه این را نمی‌گویند، علاوه بر آن، به بیشتر یهودیان آمریکائی به یک اندازه توهین می‌شود، که جماعتِ هم اعتقادشان چه در اسرائیل و چه در آمریکا بی ارزش شناخته شود.

اما، ارتدکسها اینطور جواب می‌دهند، هر کشوری این حق و وظیفه را دارد که تعیین کند چگونه خارجیها می‌توانند تابعیت بگیرند، هیچ کشوری دروازه‌های بازی برای اینکه مردم در عرض یک شب و تقریباً بدون هیچ سعی و کوششی (همانطوری که تغییر مذهب بعضی از غیر ارتدکسها به این گونه است) تابعیت بگیرند، ندارد. در نظر بگیرید که فردا یک آدمی بنام «هری گُلد بِرگ» و چند تن از دوستانش یک فرقه‌ای راه بیاندازند و شبات را به چهارشنبه تغییر بدهند: آیا کشور اسرائیل مجبور است که **گلدبرگیزم** را بعنوان فرقه‌ای یهودی بپذیرد و کسانی که توسط آنها تغییر دین داده‌اند را بعنوان یک یهودی پذیرفته و به آنان تابعیت یهودی بدهد؟

در حقیقت، از نظر بسیاری از اسرائیلیها، و نه فقط ارتدکسها، یهودیت ریفورم چیزی شبیه «گُلدبرگیزم» میباشد. اسرائیلها می‌دانند که بسیاری از رباهای ریفورم مراسم ازدواج مختلط را انجام می‌دهند (که بسیاری از اسرائیلیهای غیر ارتدکس با آن مخالفند)، آنها می‌دانند که هیئت ربانوت ریفورم می‌خواهد که ایده‌آل‌های غیر هم جنسی یهودی را دور انداخته و با تعریف دوباره‌یی از امر زناشوئی، «ازدواج» مرد با مرد و زن با زن را به رسمیت بشناسد (بسیاری از اسرائیلیها مخالف این نظرند زیرا بسیار در امور خانوادگی محافظه‌کار می‌باشند). و بله، حداقل یک ربای در آکادمی یهودیان ریفورم در سین سیناتی گفته است که شبات می‌تواند در هر روزی در هفته که یک یهودی میل دارد و قرار بگیرد.

علاوه بر آن، ارتدکسها چنین می‌گویند که با قبول تغییر مذهب که ارتدکسها به رسمیت نمی‌شناسند، دیگر قوم یهودی‌ای وجود نخواهد داشت - یهودیان ارتدکس به تدریج دیگر نخواهند دانست که آیا یک یهودی غیر ارتدکس، یهودی است یا نه.

نقطه نظر غیر ارتدکسی

علیرغم همه اینها، یهودیان غیر ارتدکس آمریکائی خواستار جمع گرائی هستند و می‌گویند: «شما اقلیت ارتدکس، کی هستید که به بقیه ما بگوئید که چه نوع یهودیتی قبول است و چه نوع آن قبول نیست؟».

آنها چنین بحث می‌کنند که تغییر دین دهندگان برای یهودیت خوب است. حتی اگر تحت قوانینی که بعضی مواقع از نظر دینی استحکام کامل نداشته باشد صورت

بگیرد. آیا یهودیان وضعیت بهتری نخواهند داشت که تعداد زیادی خود را یهودی دانسته، با قوم یهود، تاریخ آن و در آن شریک باشند؟ پنجاه سال پس از آنکه یک سوم یهودیان به قتل رسیدند، تزریق یهودیان جدید باعث سودرسانی به همه یهودیان خواهد گردید.

در مورد **«وجود دو قوم یهود»**، این مورد به انحاء مختلف وجود دارد. به غیر از مقابله با آنتی سمیت‌ها و دفاع از کشور اسرائیل هیچ چیز دیگری یهودیان را متحد نمی‌کند. اگر یهودیان ارتدکس با یهودیان غیر ارتدکس معاشرت و ازدواج نکنند چیز زیادی تغییر نخواهد کرد چون الان هم همین کار را نمی‌کنند. و اگر یک روزی یک یهودی ارتدکسی عاشق یک یهودی غیر ارتدکس شود، تغییر مرام به ارتدکسی تمام مسائل را حل خواهد نمود.

بسیار مشکل به نظر می‌رسد که بتوان به توافقی فیمابین رسید، چون هر دو خیلی خوب بحث می‌کنند، و چون **بنجامین نتنیاهو**، نخست وزیر نیز به احزاب ارتدکس حکومت ائتلافی خود نیاز دارد تا از سقوط دولت خود جلوگیری نماید و از طرف دیگر، به یهودیان آمریکائی هم نیازمند است، او در موقعیتی نیست که کسی حسرت مقام او را بخورد.

آیا راه حلی ممکن است؟

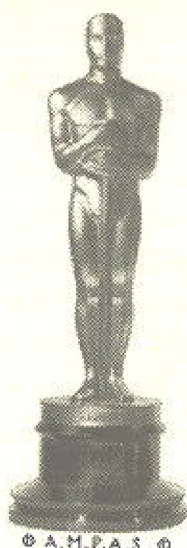
یهودیان ممکن است در جستجوی سادگی زندگی گذشته باشند. اما دیگر بدست نخواهد آمد.

یهودیان ارتدکس بایستی یهودیان را با ترغیب کردن و نه توسط قانون گذراندن بطرف خود جلب کنند. در بلند مدت، این راه بهتری است.

یهودیان غیر ارتدکس که می‌خواهند همه با هم باشند بایستی یک خط و حد و مرزی را تعیین کنند. آنها هم عقاید بدون برو و برگشتی چون ارتدکسها دارند. بطور مثال می‌گویند یک شخص کافری که از والدین یهودی به دنیا آمده حتی اگر هیچ کدام از اعمال یهودیت را انجام نداده و قبول نداشته باشد، یهودی به حساب می‌آید، ولی یک یهودی که کاملاً یهودیت را انجام می‌دهد و توسط والدین یهودی به دنیا آمده به عیسی مسیح اعتقاد دارد یهودی نیست. ممکن است این مورد صحیح باشد، اما چرا این تعریف از یهودی «جمع گرائی» است ولی عقیده ارتدکسها «محدود و باریک».

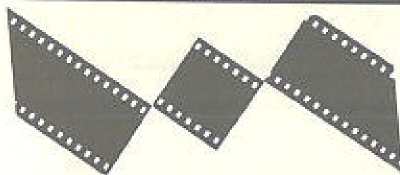
وقتی پای تغییر دین جلو می‌آید، جمع گرایان هیچ حد و مرزی نمی‌شناسند. تمام انواع تغییر دین‌ها مورد قبول است. ولی در نظر بگیرید چه خواهد شد. اگر بطور مثال، چند ربای به یک کشور جهان سوم رفته و برای کمک به افراد فقیر و فرستادنشان به کشور اسرائیل که تا حدود زیادی مرفه است، هزاران نفر را به دین یهود تغییر مذهب بدهند؟ آیا کسانی که به جمع‌گرائی معتقدند این کار را رد می‌کنند؟ آیا بر چه پایه و اساسی برای این کار دلیل می‌آورند؟

آیا راه حلی ممکن است؟ بله، اگر ارتدکسها و غیر ارتدکسها بتوانند به توافقی فیمابین خود برای قوانین مذهبی در مورد تغییر دین، دست بیابند. ولی بنظر خیلی بعید می‌آید. ارتدکسها به کوتاه آمدن در مورد قوانین مذهبی اعتقاد ندارند و رفورم‌ها به قوانین مذهبی. 


© A.M.P.A.S. ©

هجوم مستقل سازان سینمای آمریکا به شصت و نهمین دورهٔ اسکار

بنابه خواست سردبیرمحترم نشریهٔ **چشم‌انداز** قراراست از این شماره بخش سینمایی را تأسیس و باهمیاری شما خوانندگان عزیز آن را ادامه دهیم. خواستم درآغاز راه، و بااجازه سردبیرمحترم، از تو خواننده عزیز خواهش کنم تا نظر خود را درباره این بخش برایمان نوشته و ارسال دارید و ازآن مهمتر حتماً برایمان قید کنید که کدام یک از ابعاد سینما برایتان جالب‌تر است و بیشتر درباره آن میخواهید بدانید. امیداست باکوشش ما و همیاری شما عزیزان این صفحات راهرچه پربارتر کنیم.



شاید امسال رابتوان بعنوان مهمترین دوره در تاریخ جوایز **اسکار** دانست. نه از آن روکه امسال جنجال خاصی در مراسم اسکار وجودندارد (مانند سال گذشته که جامعه سیاه‌پوستان آمریکا به عدم حضور کافی خود در این مراسم اعتراض گسترده‌ای کردند)، که صف‌آرائی فیلمهای نامزد دریافت جوایز شرایط جالبی رادر مراسم امسال بوجود آورده است.

دهه نُود بی‌تردید عصر شکل‌گیری جدی و تثبیت آن چیزی است که برآن نام "**سینمای مستقل**" در ایالات متحده می‌گذاریم. سینمای مستقل که عملاً روبروی سیستم استودیوهای بزرگ آمریکایی خودنمایی می‌کند و اگرچه هنوز به لحاظ پخش فیلمها (که یکی از مهمترین عوامل اقتصادی سینماست) به آن درجه از رشد و بلوغ نرسیده، اما بی شک چه از لحاظ کیفی و چه از لحاظ کمی راه‌ئی دراز را در مدت زمانی کوتاه پیموده‌است. شاید بهترباشد کمی مفهوم سینمای مستقل (آنچه دست‌اندرکاران سینمای آمریکابرآن نام *Indies* گذاشته‌اند) رابرای بهتر فهمیدن موضوع مورد بحث بشکافیم. از ابتدای آغاز صنعت سینما تا به امروز همواره دو جناح عمده مالی-اقتصادی و هنری وجودداشته‌اند و جدال این دوجناح در تاریخ روند این هنر و صنعت محسوس بوده است. اما کنترل بیشتر این صنعت در انحصار گروهی بوده که به لحاظ مالی و اقتصادی در این‌نوع فعالیتهاحضور داشته‌اند. این افراد، درپاره‌ای ازموارد، به‌علت خصلت سرمایه گذاری، خود رابه بخش هنری این صنعت تحمیل نموده و باعث بوجودآمدن شبکه‌های فشار می‌شدند. اگرچه در دهه بیست توسط برخی از فیلمسازان پیشرو مانند **چارلی چاپلین** و یارانش که بعدها شرکتی بانام **یونایتد آرتیست** *(United Artists)* را تشکیل دادند، کوشش‌های جسته و گریخته‌ای برای نجات از سیستم انحصاری استودیوهای بزرگ صورت گرفت، اما تا دهه ۸۰ و با سازماندهی و کوشش‌های عده‌ای از فیلمسازان پیشرو که شاید مهمترین آنها **رابرت ردفورد** باشد، این مُهم (تثبیت و شکل گیری جدی سینمای مستقل) آغاز و درحال شکل‌گیری است.

اگرچه امروز سینمای مستقل بصورت بخش مهمی از صنعت فیلمسازی آمریکا مطرح است، امااین باعث نشده تا استودیوهای بزرگ فیلمسازی کوششهای جدیدی را برای درخدمت گرفتن این بخش از صنعت سینماآغاز نکرده باشند که بحث جامع آن به فرصتی دیگر موکول می‌شود.

اگرچه جوایز اسکار توسط استودیوهای بزرگ پابه عرصه وجود گذاشت، اماشاید امسال بااعلام نتایج نامزدهای جوایز، برای نخستین بار این فیلمسازان مستقل هستند که گردونه را در دست خود دارند. یکی از سیاستهای غیرمکتوب **آکادمی علوم و هنرهای سینمایی** همواره این بود تا به شکلی از تولیدات استودیوهای بزرگ حمایت شود و بانگاهی



صحنه‌ای از فیلم فارگو

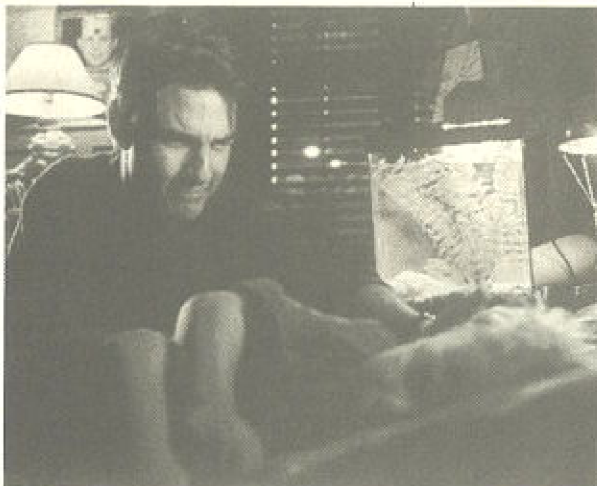


صحنه‌ای از فیلم شاین

گذرا به نتایج بیش از نیم قرن جوایز اسکار (امسال شصت و نهمین دوره اهدای جوایز اسکار است) درمی‌یابیم که این هدف به خوبی دنبال شده‌است. اما امسال شاهدان هستیم که نامزدهای جوایز اصلی مانند بهترین فیلم، کارگردانی، بازیگری و فیلمنامه اکثراً یابرای نخستین بار نامزد دریافت جایزه هستند و یافیلم مذکور نخستین کار آنهااست! درمیان پنج نامزدعنوان بهترین فیلم فقط «جری مگوئور» *(Jerry Maguire)* است که توسط یکی از استودیوهای اصلی هالیوود (ترای‌استار) تهیه شده و مابقی فیلم اصلاً محصول شرکتهای مستقل هستند. «بیمارانگلیسی» *(English Patient)* توسط میرامکس، «فارگو» *(Fargo)* توسط گرمسی، «رازها و دروغها» *(Secert & Lies)* توسط اکتبرفیلمز و «شاین» *(Shine)* توسط فاین‌لاین‌فیوچرز تهیه شده‌اند. از این رواست که علارغم آنکه هر اتفاقی در مراسم امسال بی‌افتد و هر نتیجه‌ای که حاصل شود، **اسکار ۱۹۹۷** یک نقطه آغاز است. زنگ خطری برای استودیوهای بزرگ که دوران حکومت انحصاری آنها به سر آمده و نویدی برای فیلمسازان مستقل که اگر چنانچه همین روند را ادامه دهند، آینده ازآن‌شان خواهد بود.

درسالی که گذشت فیلمهای **«فارگو»**، **«شاین»**، **«رازها و دروغها»**، **«موج‌هامی شکنند»** *(Breaking the Waves)*، و *Trainspotting* محبوب‌ترین منتقدان و دست‌اندرکاران سینمایی در آمریکا بوده‌اند و جوایز مهم سال گذشته راهم این فیلمها نصیب خودکردند. اما سیاست آکادمی همواره اینچنین بود که کمی از نتایج مراسم دیگر فاصله بگیرد و بجز مراسم جوایز خبرنگاران خارجی مقیم هالیوود یعنی **گره‌طلایی**، درسالهای گذشته، شاهدآن بودیم که نامزدهای دریافت جوایز اسکار همیشه باسایر مجامع سینمایی متفاوت بوده است. این سنت نامکتوب نیز امسال شکسته شده و

زن، جلوه‌های بصری، فیلمبرداری و... هنوز استودیوهای بزرگ نقش به سزائی دارند. همچنین باید متذکر شد اگرچه سینمای مستقل آمریکا باسرعت خوبی دارد به پیش می‌تازد و نتایج امسال جوایز اسکار بطور حتم به تبلیغ و مطرح کردن آن هم کمک فراوان خواهد کرد،



تام کروز در صحنه‌ای از فیلم جری مگوئور

می‌بینیم که اکثر نامزدهای دریافت جوایز همانهایی است که سایر مجامع سینمایی آمریکا نیز تأییدشان کرده‌اند.

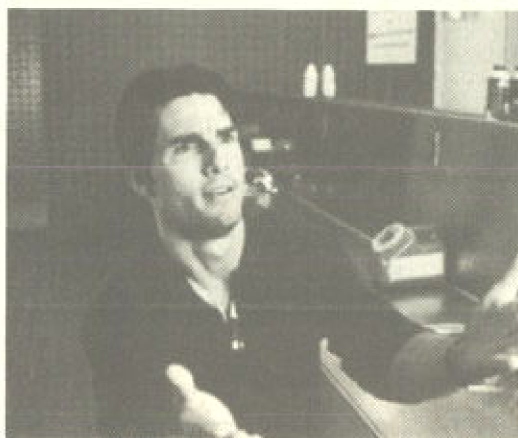
درکنار اینها، البته، هنوز استودیوهای بزرگ مقام مهمی را در لیست سایر نامزدهای امسال اشغال کرده‌اند. بانگاهی به لیست نامزدهای عنوان بهترین بازیگر مرد می‌بینیم که **تام کروز** برای **«جری مگوئور»**، **وودی هریسون** برای **«مردم علیه لری فیلینت»** *(People vs. Larry Flynt)* حضور دارند. درسایر لیست نامزدها مانند عنوان‌های بهترین بازیگر زن، بهترین بازیگرمکمل مرد و

اما هنوز عموم مردم طالب محصولات استودیوهای بزرگ هستند. درسال ۹۶، ۵/۷۶ بیلیون دلار از فروش گیشه‌های سالنهای سینمای آمریکا متعلق به استودیوهای بزرگ بوده که ۹۶٪ فروش سال رابه خود اختصاص می‌دهد و عملاً فقط جای ۴٪ را برای محصولات سینمای مستقل به جای می گذارد.

زمانی که اسامی نامزدهای این دوره از جوایز اسکار اعلام شد و برای نخستین بار در تاریخ ۶۹ ساله این مراسم باتام یک ایرانی روبرو شدم، غرق در شادی و افتخار شدم. **داریوش خنجی** فیلمبردار فرانسوی، ایرانی تبار برای



صحنه‌ای از فیلم رازها و دروغ‌ها



تام کروز در صحنه‌ای از فیلم جری مگونور

فیلمبرداری «اویتا» کار آقای الن پارکر کاندید دریافت جایزه شده‌است. باز مهم نیست که او این جایزه رانصیب خود کند یانه، اهمیت درآن است که نام یک ایرانی هم در لیست نامزدهای اسکار قرار گرفت. به او برای این موفقیت تبریک می‌گوئیم.

خیلی از منتقدان و نویسندگان سینمایی که بیشتر دیدگاه‌های سیاسی رادر ارزیابی هنری و اجتماعی خود دخیل می‌کنند (این امر بخصوص درمیان دست‌اندرکاران مطبوعات سینمایی ایران بسیار به چشم می‌خورد) سعی برآن دارند تا جوایز و نتایج اسکار را بی اهمیت جلوه دهند و ادعا کنند که جشنواره‌ها و جوایز اروپایی مانند **جشنواره کن** به مراتب از اسکار مهمتر هستند(البته جشنواره کن نیز جایگاه ویژه خودرا دارد). اگرچه این دیدگاه بیشتر به نظر غرض‌ورزی می‌آید، اما با نگاهی گذرا به نتایج مثلاً یک دهه گذشته مراسم اسکار و فروش بین‌المللی برندگان آن کاملاً و به راحتی این ادعای پوشالی را رد می‌کند. هیچ مراسم سینمایی در دنیا وجود ندارد که به این گسترده‌گی از رسانه‌های همگانی موافق و مخالف در سطح بین‌المللی پخش شود و اینچنین از آن استقبال شود. نگارنده خود شاهد بودم که سه سال پیش چگونه نوار ویدیویی مراسم اسکار دست به دست در تهران و بصورت قاچاق فردای مراسم؟ خانه به خانه می‌گشت و هر خانواده‌ای مشتاق دیدارش بودند. آنچه مسلم است نه تنها پیامد اسکار در مطرح کردن و فروش یک فیلم اثر فوق‌العاده‌ای دارد که برندگان جوایز بااعتبار به دست آمده می‌توانند بیشتر کار کنند و حتی دستمزد بالاتری راهم طالب شوند.

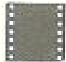
بهرروی باید دید که امسال اعضای آکادمی، که شامل ۵۱۷۳ نفرهستند، چه کسانی را شایسته دریافت مجسمه کوچک، اما سرنوشت ساز، اسکار می دانند. در مراسم امسال به نسبت سال گذشته هفت فیلم کمتر، یعنی ۲۴۸ عنوان شرایط مناسب برای شرکت در رقابتهای اسکار کسب کردند. مجری برنامه امسال اسکار، **بیلی کریستال** است که چند سالی از اجرای این برنامه خودداری کرده بود و امسال مجدداً در شصت و نهمین دوره حضور خواهد داشت. مراسم امسال توسط شبکه تلویزیونی **ای‌بی‌سی** *(ABC)* درروز ۲۴ مارس ساعت ۶ بعدازظهربه وقت لوس‌آنجلس پخش خواهد شد. همچنان که پیشتر گفته شد مراسم امسال نقطه عطفی در صنعت سینمای آمریکا، علارغم پیامدش، خواهدبود. آنچه مسلم است نتایج امسال اسکار تحولات عظیمی در روند تولیدات سالهای آینده به همراه خواهد داشت. شاید



صحنه‌ای از فیلم بیمار انگلیسی

بهتر باشد این مطلب را با نقل قولی از **راجابرت** منتقد سینمایی **شیکاگوتریبیون** و مجری برنامه نقدفیلم شبکه **ای‌بی‌سی** به پایان ببریم: "همانطور که به انتخاب‌های خودم برای بهترین‌های ۱۹۹۶ نگاه می‌کنم، درمی‌یابم که این سال بهترین سال برای تولیدات مستقل بود. درلیست من فیلمهای زیرنویس‌دار زیادی وجودندارد؛ پخش‌کنندگان آمریکایی فیلمهای خارجی به بحرانی اساسی رسیده‌اند، یکی از دلایل این امر شاید این باشد که تماشاچیان فیلمهای خارجی توسط فیلمهای مستقل آمریکایی ربوده شده‌اند."! برای اتمام مطلب خود نگاهی به ارقام تعیین‌کننده می‌اندازیم و در انتها لیست کامل نامزدهای دریافت جوایز اسکار را می‌آوریم.

برای آن دسته از علاقمندان به عداد، ارقام و آمار شاید بد نباشد که بدانید در ایالات متحده جمعاً ۳۰/۰۰۰ پرده سینما وجوددارد که ۳/۱۰۰ آنها در کالیفرنیاست. مجموع درآمد گیشه ایالات متحده درسال گذشته ۵/۵ بیلیون دلار بوده و تعداد دستگاههای تلویزیون موجود درخانه ۹۶ میلیون است و ۸۷٪ این خانه‌ها صاحب دستگاه ویدیو هم هستند.



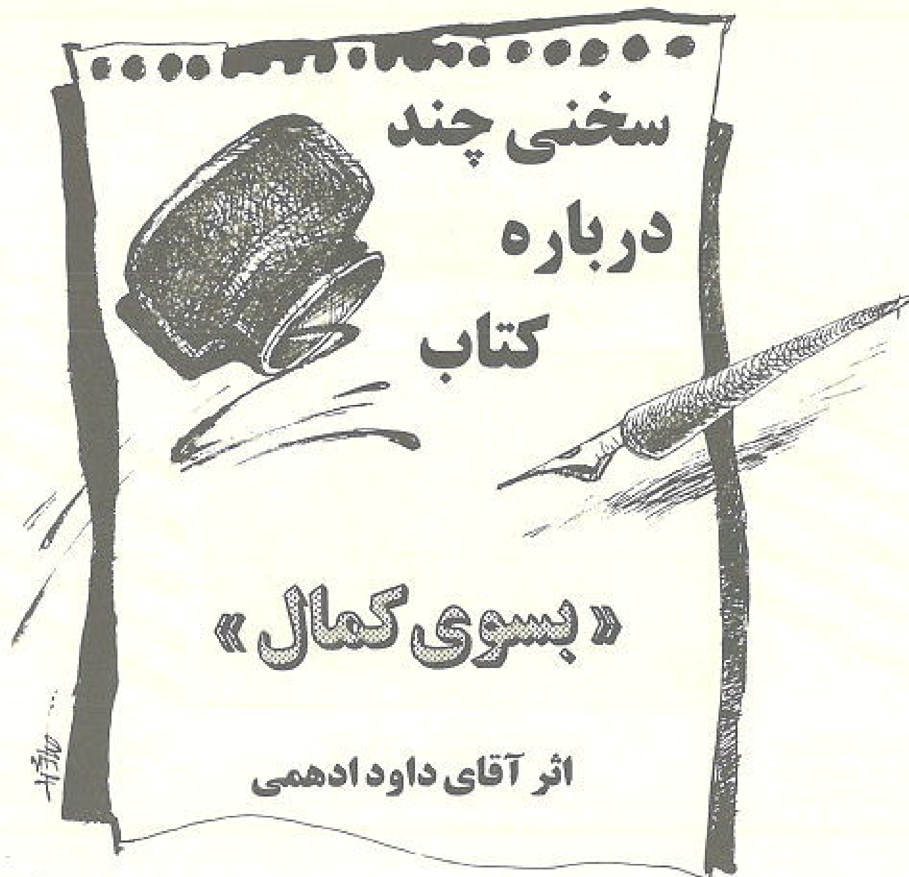
برای اطلاع بیشتر از مراسم اسکار می توانید از طریق اینترنت اطلاعات بیشتری کسب کنید:

http://www.oscar.com

خوانندگان عزیز

تقاضا می‌شود جهت کمک به مجلهٔ مورد علاقه خود «چشم‌انداز» حق عضویت سالانه را که فقط $26.00 می‌باشد بپردازید. چک‌های خود را لطفاً به آدرس زیر ارسال دارید:

I J F
P.O.BOX 3074
BEVERLY HILLS, CALIFORNIA 90212



بقلم: استاد مشفق همدانی

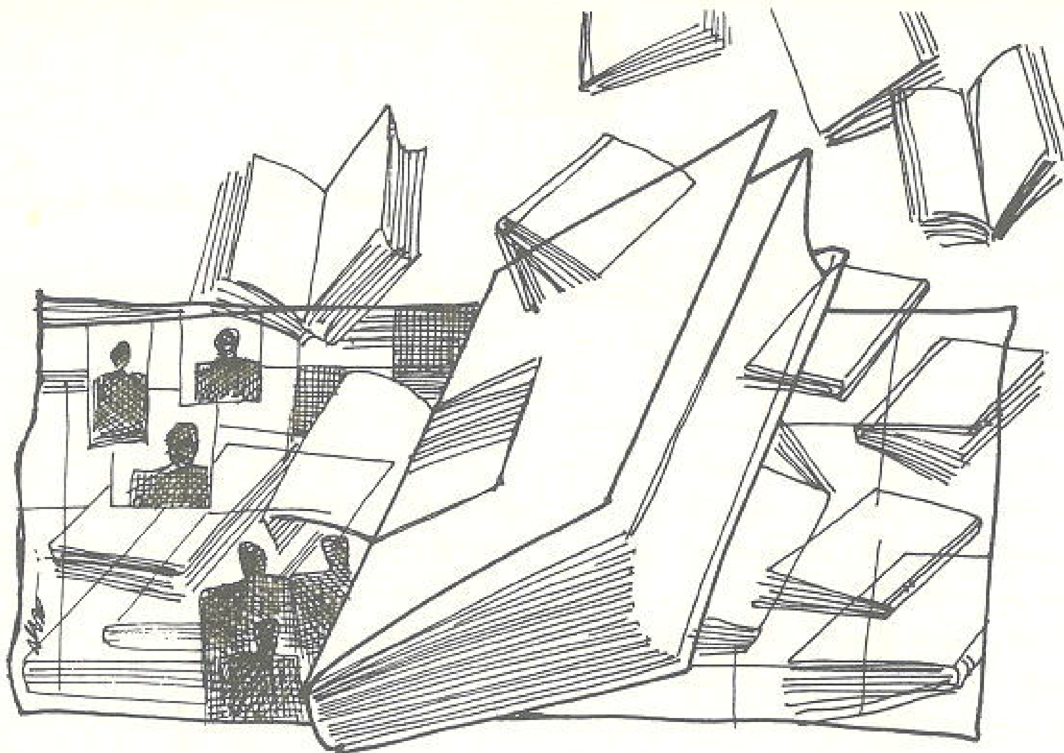
اخیراً آقای داود ادهمی کتابی به نام «**بسوی کمال**» بمن اهداء کرده‌اند که پس از مطالعه، آن را چه از لحاظ استحکام قلم و چه قدرت نویسندگی و چه از جهت اهمیت موضوع آنقدر جالب و در خور مطالعه یافتم که بر خود فرض دانستم چند سطری درباره آن بنگارم و به همه ایرانیان عموماً و هم‌کیشان یهودی خویش خصوصاً اکیداً تأکید کنم که از خواندن این اثر ارزنده دریغ نورزند.

من تا کنون از فیض ملاقات آقای داود ادهمی محروم بوده‌ام. آشنائی من با ایشان هنگامی آغاز گردید که به مناسبت تألیف «خاطرات نیم قرن روزنامه‌نگاری» در یک فصل آن که به سرگذشت جگر خراش مسیو حییم اختصاص داشت، از معلومات وسیع ایشان درباره نگارش این فصل استفاده کردم. چنانچه در خاطراتم یادآور شده‌ام، مسیو حییم از خویشاوندان نزدیک پدر من بود. خانواده او با خانواده ما روابط بسیار نزدیک داشت و از کلیه جزئیات توطئه ناجوانمردانه‌ای که برای اعدام او ترتیب داده بودند آگاهی داشتم.

از همان آغاز مکاتبه با آقای ادهمی، از قلم استوار و طرز نگارش ایشان بیدرنگ دریافتم که مردی فاضل با معلومات و اهل علم و دانش است. ولی هرگز تصور نمی‌کردم تا این اندازه در نگارش با استعداد، در نقل حوادث ماهر، در فلسفه و عرفان وارد و در معلومات ادبی و علمی مسلط باشند. نخستین اندیشه‌ای که پس از مطالعه اثر ایشان در ذهن من خطور کرد این بود که در قرن اخیر ایران که همواره کم و بیش ظلم و تعصب مذهبی و فقر و فلاکت و لزوم تلاش و جانبازی برای فراهم کردن لقمه نانی در ایران همواره در مورد هم کیشان یهودی من حکمفرما بوده است.

در میان جامعه یهودیان چه استعدادهائی که بر باد رفته، چه نوابغی که در یک محیط آزاد می‌توانستند خدمات شایسته‌ای را در مقام انسانیت انجام دهند، بی نام و نشان از این جهان رخت بربسته‌اند.

ادهمی در سن هشتاد سالگی قلم بدست گرفته و کوشیده است خلاصه‌ای از خرمن معلومات و گوشه‌ای از برداشت‌های زندگی و قسمتی از مشاهدات عبرت‌انگیز خود را در اختیار هم کیشان خویش قرار دهد و در عین حال استعداد نویسندگی و قدرت خویش را در تحلیل و تجزیه عواطف انسانی و دانش بشری در محک آزمایش قرار دهد. در محیطی آزاد توانسته است دریچه‌ای بروی گنجینه ضمیر



ناآگاه که مدت هشتاد سال خاطرات زشت و زیبای زندگی در آن انباشته شده است بگشاید و بخشی از مطالعات و معلومات و مشاهدات خود راکه افشای آن هرگز در محیط اختناق ایران میسر نبود در معرض استفاده هم میهنان و بخصوص هم کیشان خود قرار دهد.

جبراً از اینکه این نویسنده با استعداد، با وجود ذوق سرشار و قلم سلیس و پاکیزه خود تاکنون در زمینه آزمودن هنر نویسندگی خود کوتاهی کرده است، تأسف می‌خورم. امیدوارم اثر اول او با چنان موفقیتی مواجه گردد که بتواند کتابهای دیگری برشته تحریر در آورد. مخصوصاً برای اینکه چنانچه بعداً خاطر نشان خواهم کرد، تمام اثر او خالی از نقص نیست. هر گاه نکاتی را که با استفاده از تجربیات عمیق خود از نویسندگی دارم و به او یادآور خواهم شد رعایت کند، شک ندارم آثار بعدی او جالب‌تر و خواندنی‌تر خواهد شد.

دوست عزیز و دانشمند من، آقای دکتر موسی بروخیم، طی تقریظی که در مقدمه این کتاب نوشته‌اند، نظر مرا درباره «**بسوی کمال**» با نقل بیتی از شاعر بزرگ فرانسه ضمن معرفی اولین اثر یک نویسنده تازه‌کار، بسیار استادانه تأیید کرده‌اند.

(پییر کرنی) Pierre Corneille آن شاعر نامدار فرانسوی درباره آن اثر چنین سروده است:

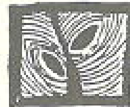
Pour un coup d'essai, c'est un coupe de mâitre.

چون من در ترجمه‌های خود از تحت‌اللفظی برگرداندن زبان بزبان دیگر احتراز می‌جویم، بیت شاعر فرانسوی را اینطور ترجمه می‌کنم: «**اگر چه هدف نویسنده، هنر آزمائی بوده است ولی الحق یک اثر استادانه‌ای بوجود آورده است**».

داستان «**بسوی کمال**» ماجرای یک عشق پاک و شورانگیز دور از هر شائبه نفس پرستی بین یک دختر و پسر یهودی بنام ربکا و ساموئل است که داستانهای رمانتیک قدیم از قبیل رومئو و ژولیت، شیرین و فرهاد، لیلی و مجنون و غیره را در ذهن تداعی می‌کند.

قهرمانان این داستان که هر دو در مظهر خداپرستی و دینداری و پای‌بند به اصول اخلاقی هستند، پس از برخورد به موانع بیشمار سرانجام شاهد مقصود را در آغوش می‌کشند و در نهایت سعادت و کامروانی بسر می‌برند.

داود ادهمی کوشیده است در خلال این داستان عشقی ساده آنچه را که در تمام عمر از علم و دانش و عرفان و مشاهدات و تجربیات عبرت‌انگیز در بیغوله ذهن انباشته است همه را با دقت و موشکافی هر چه تمامتر بیرون ریخته و با قلمی سلیس در معرض استفاده هم میهنان خود قرار دهد. بدیهی است این اقدام ایشان از لحاظ عرضه کردن یک اثر کلاسیک، اقدامی تهورآمیز است و با آثار معمولی فرق زیاد دارد. زیرا بطور کلی در داستانهای کلاسیک، اصل اساسی نویسندگی رعایت تسلسل حوادث است. خواننده معمولاً از این شاخ به شاخ دیگر پریدن نویسنده را نمی‌پسندد. میل دارد حوادث داستان را مانند پرده سینما از مقابل دیدگان بگذراند. با اینهمه کتاب آنقدر پر مغز است و مطالب آن با چنان شور و ایمانی بیان شده است که خواننده تسلسل حوادث را به بوته فراموشی می‌سپرد و با رغبت فراوان هر صفحه کتاب را مطالعه می‌کند.



سرگذشت مسیو حییم یکی از نوابغ جامعه یهود ایران

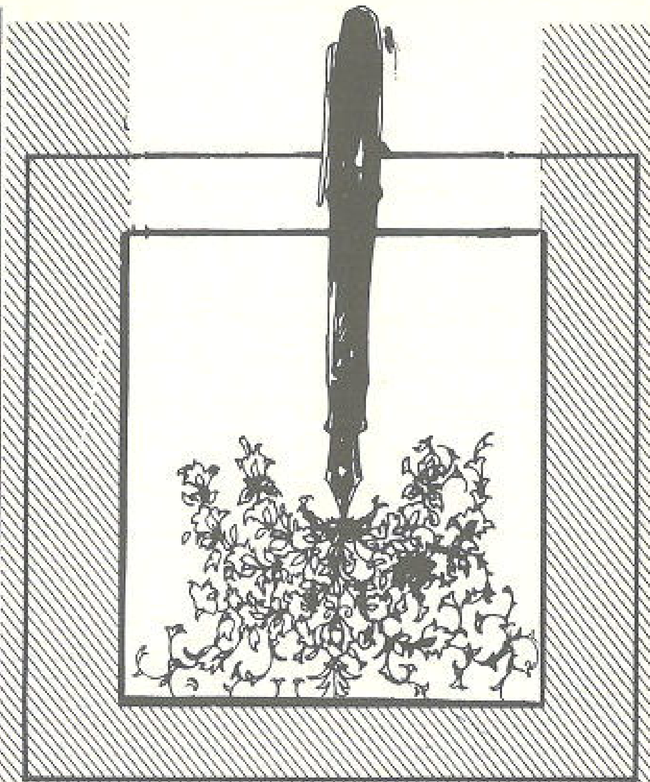
به نظر من یکی از جالب‌ترین و خواندنی‌ترین و در عین حال مستندترین فصول کتاب «**بسوی کمال**» فصل مربوط به سرگذشت مسیو حییم، یکی از نوابغ جامعه یهود ایران است.

من در کتاب «خاطرات نیم قرن روزنامه‌نگاری» که دو سال پیش در لوس انجلس منتشر کردم فصلی را اختصاص به ماجرای حییم داده و در آن یادآور شده‌ام چگونه حییم که با خانواده من خویشاوندی بسیار نزدیک داشت، در سرنوشت من مؤثر بوده است و چگونه هم از اوان کودکی او را از هر لحاظ، چه از جهات نویسندگی و روزنامه‌نگاری و چه از حیث سیاسی و اجتماعی و چه در مورد ابراز تهور و دگر دوستی همواره به عنوان سرمشق و منبع الهام تلقی می‌کردم. و نیز در آن کتاب، به تفصیل اثبات کرده‌ام، چگونه عده‌ای از هم کیشان گالوتی و جاه طلب، با اتهامات بی پایه و با وسایل اهریمنی به کمک مرد خون آشامی مانند سرهنگ درگاهی، موجبات نابودی آن رادمرد را فراهم ساختند. اینک ادهمی که از لحاظ هم شهری بودن با حییم از یکطرف و از جهات ایمان مطلق بمراتب دانش، تبوغ و خداپرستی حییم، از طرف دیگر هم از اوان جوانی سرگذشت مسیو حییم را مو بمو تعقیب کرده است. برای رد اتهامات و یاوه سرایی‌هائی که در مورد حییم در افواه منتشر کرده بودند، دامن همت بکمر بسته است. او طی سالیان متمادی به تحقیقات و کاوشهای خود در مورد حییم ادامه داده و با دوستان نزدیک حییم و افرادی که متهم به همکاری با او بودند، از قبیل سرهنگ روح‌الله‌خان خادم آزاد و یاور احمد خان همایون به مصاحبه پرداخته و نیز با سرتیپ قریب رئیس یکی از دادگاههای محاکمه حییم ملاقات کرده است، و در نهایت وضوح بیگناهی حییم را به اثبات رسانیده است. در عین حال آقای ادهمی بطور استادانه‌ای در قالب داستان ربکا و ساموئل شرح داده است که حییم در مدت کوتاه عمر سیاسی و پارلمانی خود، چه خدمات درخشانی در حق هم کیشان خود انجام داده و برای تکان دادن افکار یهودیان ایران و بیدار کردن اقلیتی که به روح گالوتی خوی گرفته و همواره خود را محکوم به توسری خوردن و رنج کشیدن کرده است چه قدمهای بزرگی برداشته است.

شرح مصائب اقلیت یهودی ایران

یکی از ویژگیهای دیگر کتاب «**بسوی کمال**» شرح زندگی رقت‌بار اقلیت یهودی ایرانی قبل از سلطنت پهلوی است که برای نسل آینده یهودیان ایرانی آئینه عبرتی است. ادهمی فی‌المثل با قلمی موشکاف شرح می‌دهد که چگونه دوره‌گردان یهودی را که برای بدست آوردن لقمه نانی، با متاعی ناچیز از قبیل چند متر پارچه و چیت به دهات اطراف می‌رفتند. برای سرقت چند تومان پول، یا تصاحب متاعشان آنها را نابود می‌کردند، و هرگز اولیای امور برای دستگیری قاتلان کمترین قدمی برنمی‌داشتند. او ماجرای «ملا لیان»، یک دوره‌گرد یهودی راکه بر اثر توطئه آخوند ده به قتل رسیده و بر خلاف موارد مشابه بر اثر پیگیری مسیو حییم، سرانجام مسئول قتل شناخته شد، بطور جالبی نقل می‌کند، ماجرا از این قرار است که (ملا لیان) دوره‌گرد یهودی را در دهی می‌کشند و مدت دوازده ماه کمترین خبری از او بدست نمی‌آید، تا اینکه خانواده دوره‌گرد متوسل به مسیو حییم می‌شوند، و او با پشتکار و شهامت همیشگی خود قضیه را تعقیب می‌کند، بالاخره معلوم می‌شود او فدای توطئه شیخ روضه خوان ده شده است. شیخ با اینکه زن و فرزند داشته و به سن کهولت رسیده است، فریفته زن جوانی می‌گردد که شوهرش را از دست داده است. این زن که کبرا نام داشته است پس از فوت شوهرش حاضر به همبستری با شیخی فرتوت و زشت هیکل نمی‌شود. شیخ برای انتقام گرفتن و بد نام کردن او، توطئه‌ای ترتیب می‌دهد و طرحی می‌ریزد که (ملا لیان) دوره‌گرد یهودی را متهم به عشق بازی با کبرا کند. اینک ادهمی خلاصه تحقیقات در این خصوص را با قلمی سلیس چنین نقل می‌کند:

«پس از بررسی کامل معلوم شد شیخ مدتها در صدد اجرای طرحی بوده است که کبرا را بدنام کند تا او را مجبور به تسلیم نماید. در بهار پارسال که لیان بسوی آن منطقه برای کار و کسب و وصول مطالبات خود آمده است...بهترین وسیله‌ای بوده است که با شایعه سازی علیه کبرا و لیان نقشه خود را اجرا کند. در حضور چند نفر از جوانان متعصب و غیور ده که از پیروانش بودند، می‌گوید: غیرت شما مسلمانان کجا رفته است؟ یک نفر جهود کثیف آزادانه وارد هر خانه‌ای بشود، جاسوسی بکند،...آنجا را نجس بکند. بعداً هم دست درازی به ناموس، بکند و شما جوانان غافل باشید. بگذارید یک نامحرم بیگانه، آزاد، آزاد هر کاری بکند و بدون انتقام به ریش ما بخندد. خاک بر سر ما، که نه دین برای ما گذاشته‌اند نه ناموس. شما نمی‌دانید که این نیسان نامحرم با کبرای بی حیا چه سر و سری دارد که حتی شبها هم پنهانی در خانه او می‌خوابد...هر گاه بیگانه‌ای به ناموس مؤمنین تجاوز کند قتلش واجب است...» در اثر مطالب تحریک کننده شیخ، سه نفر از جوانان ده که همواره موجب شرارتهائی می‌شدند و نیز



مبلغی هم به نیسان بدهی داشتند، هم پیمان شدند که او را سر به نیست کنند و دارائی او را نیز غصب نمایند.

من خود شاهدم که به هنگام اقامت در همدان، تا سن بیست سالگی و قبل از انتقال به تهران، چند تن از دوره‌گردهای تیره‌بخت یهودی راکه برای سد جوع، متاعشان را روی شانه نهاده و پس از طی فرسنگها راه به دهات اطراف همدان می‌رفتند تا چند ریالی بدست آورند، مورد حمله قرار می‌دادند و آنان را به قتل می‌رساندند. شرح مصائبی که اقلیت یهودی ایرانی طی یک قرن اخیر در ایران تحمل کرده است، با قلمی شیوا از جانب آقای ادهمی تحلیل و تجزیه شده است.

همچنین برای اثبات برداشتم درباره استعداد نویسندگی ادهمی، بیمورد نمی‌دانم، چگونگی یک زایمان را در هفتاد یا هشتاد سال پیش در ایران، در اینجا نقل کنم. ادهمی چنین شرح می‌دهد:

«راحل احساس درد زایمان کرد. نیسان که سخت مراقب احوال همسرش بود، با وجود موانع بیشمار عبور و مرور، شبانه بسراغ ننه مریم قابله که از شهرت کافی بهره‌مند بود شتافت. ننه مریم زن سالمند و چابک دست و با تجربه‌ای بود که هیچ سواد نداشت. قابلگی را تنها از راه تجربه فرا گرفته بود. زنان شهر به او اعتقاد زیاد داشتند. خوش بیان و مهربان بود. فراخور هر دختر و زنی پند و اندرز در نهانخانه خاطر داشت. از فالگیری و کف‌بینی تا گشودن بخت دختران و دادن دعای محبت به زنانی که از نظر شوهرشان افتاده بودند، دعای رفع نحوست، دعای تب‌بُری، دعای راندن شیاطین و اجنه، تجویز دوای چشم درد و زایاندن زنان زائو، دوای ضد تب و لرز، ضد قولنج و نزله، گلو درد و آبله و دعای نظربندی بسیاری از آفت‌های خانه برانداز بشری، همه نزد ننه مریم بود و به همین جهت، همیشه سرشناس و مورد احترام و اعتماد خانواده‌های مستمند قرار داشت و همه او را مشکل گشا و غمخوار خود می‌دانستند».

ادهمی سپس با زبردستی فراوان شرح می‌دهد چگونه ننه مریم با روش‌های قرون وسطائی و دستورهای من در آوردی پس از آنکه صد بار جان راحل را به لب رساند، سرانجام نوزاد را به دنیا آورد.

نویسنده به خوبی اثبات می‌کند که برای Descreption ، یعنی شرح و تحلیل و تجزیه حوادث و مناظر که مهمترین شرط نویسندگی است، انصافاً دارای ذوق و استعداد است.

ماتریالیسم (اصالت ماده)، یا متافیزیک (اصول ماوراء الطبیعه)

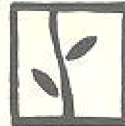
اما جالب‌ترین جنبه اثر آقای ادهمی جنبه فلسفی آن است. او در این اثر دست به اقدام تهور آمیزی زده است که معمولاً کار یک فیلسوف تمام عیار و یا نویسنده‌ای کاملاً وارد به فلسفه قدیم و جدید است.

ادهمی در کتاب «**بسوی کمال**» می‌خواهد به این پرسش که از آغاز، پیدایش جهان مورد بحث کلیه فلاسفه و دانشمندان سراسر گیتی بوده است پاسخ دهد!

آیا آفرینش، بر حسب اتفاق و در نتیجه وقوع حادثه‌ای فیزیکی روی داده است و یا آنکه جهان مانند هر مصنوعی صانعی داشته است و خدائی وجود دارد که بر همه کائنات فرمانروائی می‌کند و بر جزئیات امور این جهان از تبدیل نطفه به انسان کامل گرفته تا نظم کهکشان نظارت دارد؟ آیا چنانچه ماتریالیستها عقیده دارند، تنها آنچه را احساس می‌کنیم و به چشم می‌بینیم باید حقیقت محض بدانیم یا آنکه بجز ماده، قوائی ماوراءالطبیعه و پنهان وجود دارد که بر سرنوشت زندگی انسان حکومت می‌کند؟

ادهمی با شور و هیجان شگفت‌انگیزی از تعلیمات و ایمان باطنی خود که متکی بر وجود خدای یکتاست از یکطرف و استفاده از فلسفه عرفان و تمام مطالعاتی که تاکنون درباره آفرینش کسب کرده است از طرف دیگر می‌کوشد اثبات کند خدائی وجود دارد، روح جاودان است و در ذهن انسان قوائی نهفته است که بشر هنوز بوجود آن پی نبرده است و روزی که کشف شود انقلابی عظیم در زندگی انسان بوجود خواهد آمد.

ادهمی کوشیده است این مکتب مهم فلسفی را که طی قرون



متمادی تمام فلاسفه جهان را از قبیل ارسطو و کانت و اسپینوزا و برکسن و غیره به خود مشغول داشته است و تا کنون کتابهای بیشماری درباره آن به رشته تحریر کشیده شده است با زبانی ساده و قلمی سلیس برای خوانندگان تحلیل و تجزیه کند و با الهام گرفتن از عشق سرشار به اصول آئین یهود و معیارهای علمی و اتکاء به ایمان مطلقش به ذات پروردگار، اصالت متافیزیک را به اثبات برساند و خوانندگان را از وجود قوای نهانی روح انسان آگاه سازد.

خوشبختانه انقلاب شگرفی که طی نیم قرن اخیر در علوم مربوط به ماوراءالطبیعه حاصل شده است و کتابهای بیشماری که درباره متافیزیک هر روز زیب بساط کتابفروشیها می‌گردد و نتایج حیرت‌انگیزی که از «یوگا» و اقوای نهانی ذهن حاصل می‌شود، بیش از پیش نظر آقای ادهمی را در مورد اصالت متافیزیک تأیید می‌کند.

بنابراین، بحث فلسفیِ آقای ادهمی درباره اصالت متافیزیک بحثی مثبت و آموزنده است و علم و دانش بشری عقیده ایشان را که بر خلاف نظر ماده پرستان، پیدایش جهان ناشی از یک اتفاق و حادثه فیزیکی نیست. بلکه جهان آفریدگاری دارد و علم و دانش با وجود پیشرفتهای حیرت‌انگیزی که در کشف رموز دنیا حاصل کرده است، هنوز مراحل ابتدائی را می‌پیماید و تا مرحله وصول و کمال هنوز فاصله زیادی موجود است، تأیید می‌کند.

بطور کلی به نظر من کتاب «**بسوی کمال**» از هر حیث کتابی آموزنده و درخور مطالعه است و بر دانش و اطلاعات خواننده می‌افزاید.

اما بطوریکه قبلاً یادآور شدم، «**بسوی کمال**» که نخستین اثر نویسنده است، خالی از نواقص نیست. چون من قلم و استعداد ایشان را در خور توجه می‌دانم و امیدوارم بر اثر استقبال خوانندگان از «**بسوی کمال**» هم این کتاب تجدید چاپ شود و هم آقای ادهمی تشویق به تقدیم آثار ارزنده دیگری بهم میهنان خویش گردند، نکاتی را که حاصل عمری از نویسندگی و ترجمه است به ایشان یادآور می‌شوم که چه در تجدید چاپ «بسوی کمال» و چه در نگارش کتابهای دیگر مورد توجه قرار دهند.

نخستین ایرادی که به این کتاب می‌توان گرفت، آن است که آقای ادهمی بر اثر شتاب و حوادثی که برای آگاه کردن خواننده از حاصل معلومات و تجربیات خویش در کلیه شئون زندگی و دانش داشته‌اند، مطالب و مباحث تسلسل خود را در این کتاب از دست داده‌اند و مسائل فلسفی و اجتماعی را چنان با موضوعهای اجتماعی و تاریخی بهم آمیخته‌اند و چنان از شاخی بشاخ دیگر پریده‌اند که رشته

مطلب غالباً از دست خواننده خارج می‌شود و از هضم اندیشه و افکار آمیخته بهم عاجز می‌ماند.

بنظر من هرگاه آقای ادهمی بجای گردآوری اینهمه مباحث در این کتاب، درباره هر یک از موضوعها، کتابی یا جزوه‌ای جداگانه می‌نگاشتند، بدون شبهه توفیق بیشتر حاصل می‌کردند. فی‌المثل، جزوه‌ای را بر ماجرای دلخراش حبیم، جزوه دیگری را به بحث جالب ماتریالیسم و متافیزیک، جزوه سومی را به شرح مصائب و حوادث عبرت‌انگیز اقلیت یهودی در یک قرن اخیر در ایران و جزوه چهارمی را به عشق پاک ساموئل و ربکا اختصاص می‌دادند، حاصل آن چهار کتاب زیباتر و خواندنی‌تر می‌شد.

دومین نقص کتاب اطناب خارج از حد است. بنظر من هیچ لزومی ندارد که نویسنده ضمن معرفی ساموئل، قهرمان کتاب، بشرح زندگی جد اندر جد و خاله و عمه و غیره او بپردازد و یا اینکه ضمن بحث فلسفی ماتریالیسم و متافیزیک به تکرار مکررات زیاد بپردازد. شک ندارم هرگاه انشاءالله کتاب به تجدید چاپ برسد و آقای ادهمی کتاب راکه اکنون در ۶۰۰ صفحه انتشار یافته است، فی‌المثل در ۳۰۰ صفحه تلخیص کنند، کتابی به مراتب خواندنی‌تر و ارزنده‌تر از چاپ اول خواهد شد.

برای تأیید این سخن درسی راکه هفتاد سال پیش استاد ادبیاتم مسیو کهن در مدرسه آلیانس همدان بمن داده است و من جداً در تمام دوران نویسندگی همواره آنرا بکار برده‌ام در اینجا برای آقای ادهمی نقل می‌کنم که در نگارش آثار دیگرشان در نظر بگیرند.

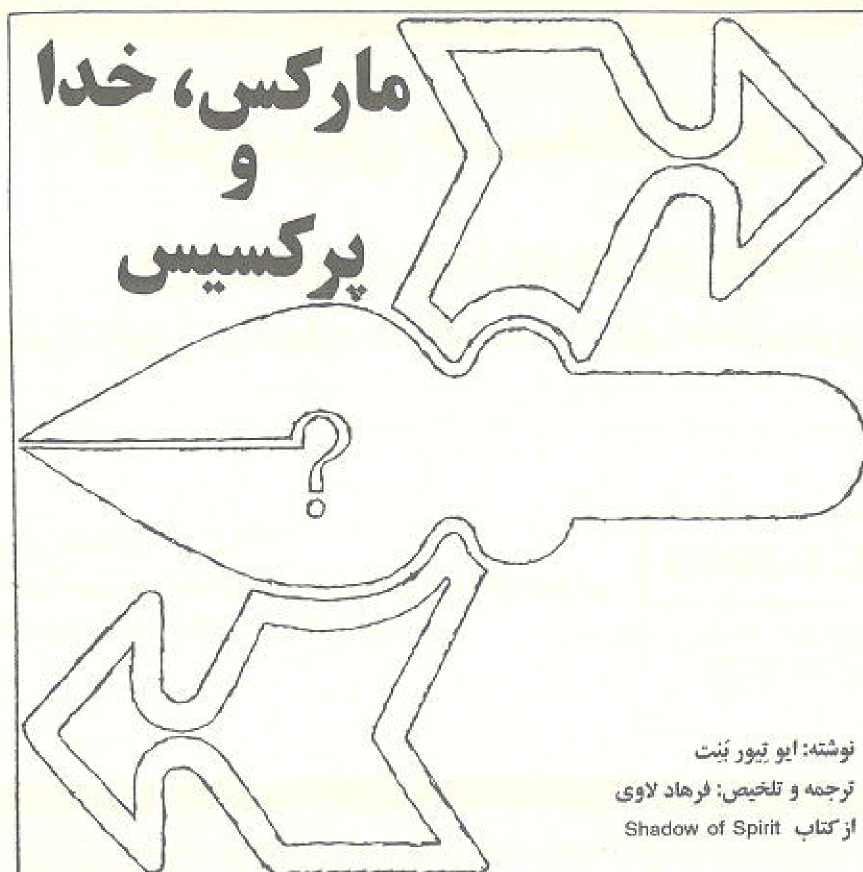
مسیو کهن، روزی درباره موضوعی که برای انشاء داده بود و من راجع به آن بیش از حد حاشیه رفته بودم، پس از آنکه بنا بر عادت معهود آنرا تصحیح کرده و برای شاگردان خواند به من چنین گفت: انشای خوبی بود. ولی اطناب و تکرار مکررات زیاد است. سعی کن همیشه پس از پایان نگارش انشائی حتی‌المقدور از جملات زائد آن بکاهی و در این خصوص نمی‌دانم از «بوالو» یا شاعر دیگری شعر آموزنده‌ای را مثال آورد که من بیدرنگ در دفتر انشای خود نگاشتم و آنرا در نویسندگی همواره آویزه گوش کردم و هنوز هم پس از ۷۰ سال در ذهنم مرکوز است.

این شعر را در اینجا ذکر می‌کنم تا آقای ادهمی در آثار دیگر خود بکار برند.

Vingt fow sur le metier remettey votre owraqe
Polissez et repolissez Cyoures quelquefoz
Mal souvenf effacey

یعنی بیست بار در انجام کاری (اینجا منظور نویسندگی است) صبر و بردباری بخرج دهید.

آنرا صیقل دهید و باز هم صیقل دهید. گاهی چند کلمه بر آن بیفزائید ولی بیشتر بکوشید زیادیها را حذف کنید. با این همه چنانچه یادآور شدم کتاب **«بسوی کمال»** جداً کتابی ارزنده، پر مغز و عمیق است. مطالعه آنرا به همه هم کیشان خود توصیه می‌کنم و موفقیت بیشتر آقای داود ادهمی را در انتشار این قبیل آثار خواستارم.



* پرکسیس در فلسفه مارکس به مفهوم تجربه‌ای است که آمیزهٔ دانایی و عمل باشد.

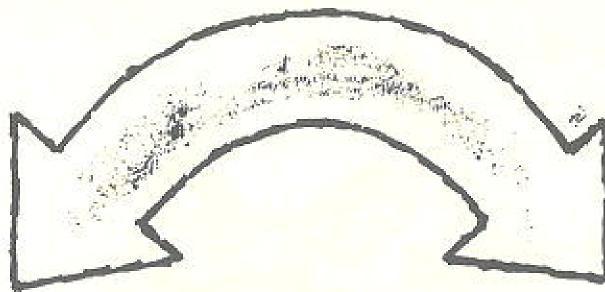
● آیا مارکس از تغییر دین پدرش به مسیحیت متنفر بود؟
● چرا مارکس کار کردن در روز شبات را درست نمی‌دانست؟

تا چندی پیش، مارکس‌های گوناگون ساخته و پرداختهٔ اندیشهٔ اروپای قرن بیستم، بر اساس شکاف شناخت شناسانه در جایی از سی و نه جلد مجموعه آثار او، از یکدیگر تفکیک می‌شدند. این مرز تفکیک با تعبیر آلتوسر (۱) به سال ۱۸۴۵ و جلد پنجم و به تعبیر انسان گرایان به ۱۸۴۴ و میانهٔ جلد سوم باز می‌گردد. مارکس که دیوید مک لِلان دقیقاً مارکس پیش از مارکس می‌خواند، یعنی مارکسی که همّ و غمش مسائل روحانی، عرفانی و پرسش‌های متافیزیکی است، از سوی هر دو اردوگاه سرکوب شده است. احزاب کمونیست نیز در این کار سهیم بوده‌اند. مارکس عرفانی و روحانی اواخر ۱۸۳۰ و اوایل ۱۸۴۰ که در ضمیمهٔ جلد اول دیده می‌شود، دیگر هیچ جای واقعی در زمان نگار رسمی مؤسسهٔ آموزش مارکسیسم و لنینیسم و تاریخچهٔ تحول اندیشه‌های مارکس ندارد.

پژوهشگرانی که به مناسبات مارکس با مذهب پرداخته‌اند، به صورت‌های گوناگون به همین نتیجه رسیده‌اند. آنها یا آگاهانه یا ناآگاهانه انگارهٔ اسطوره‌ای مارکسیسم رسمی را دنبال کرده‌اند، یعنی بازگرداندن ایده‌آلیسم بر روی دو پا. این اسلوب‌ها مارکس را از ساختار روحانی اندیشه‌اش و از پیش زمینهٔ یهودی نظریهٔ پرکسیس او جدا کرده‌اند. آنها بسیار شتابزده جمعبندی کرده‌اند که نقد مارکس از مذهب مساوی است با طرد هر گونه مسئلهٔ روحانی.

امروز در پژوهش‌ها، بازگشت جدیدی رخ داده است. در کارهای بلوخ یا بنیامین یا اخیراً دریدا، لاکوبارت، نانسی و لستنلی آرونوویچ بازگشتی به مفهوم پرکسیس در سایهٔ پُست مدرنیزم صورت گرفته است و من به حکایت رابطهٔ مارکس با خدا و عرفان یهود می‌پردازم و با استفاده از مفهوم پرکسیس، چونان موضوع بحث مکتبهای فکری گوناگون، بر آنم که چشم انداز جدیدی بگشایم از (گونه‌ای) مارکس، (برداشتی از مفهوم) خدا و (گونه‌ای) پرکسیس که همواره در یکدیگر مستقر و با هم همراه بوده‌اند.

مارکس در «پیرامون مسئلهٔ یهود» و «نقد قانون در فلسفهٔ



هگل» در ۱۸۴۳ از در آمیختن مذهب و اساس جهانی و انسانی مذهب در پیکرهٔ یک دیدگاه دنیایی و نیز از پیوند دادن عرش بشر به موجودیت زمینی فعالیت بشر و عرش دنیای سیاسی به موجودیت زمینی جامعه حرف زد. زبان مارکس از متافیزیکی به اجتماعی، و از اجتماعی به اقتصادی رنگ عوض می‌کند، اما مقصود او همان باقی می‌ماند: پیوند دادن عرش با زمین، روح با ماده، فکرت (idea) با واقعیت در گسترهٔ واقعیت.

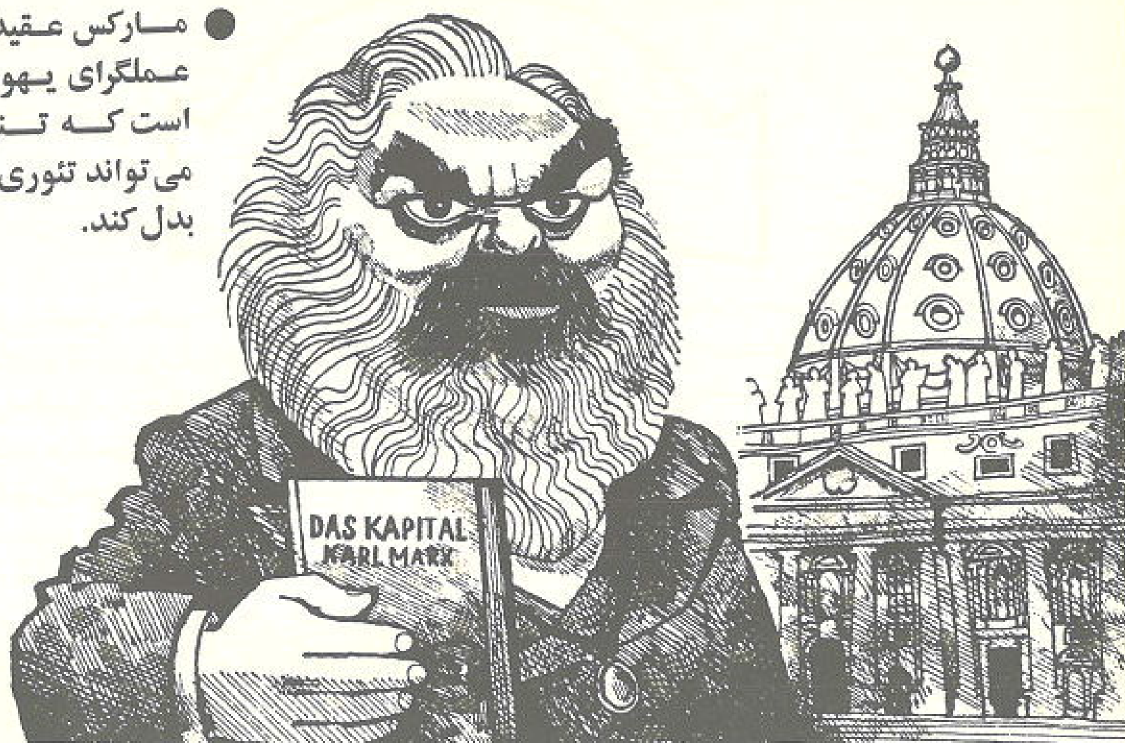
این دیدگاه را می‌توان رویارویی هگلی‌های جوان با عرفان کلاسیک یهود دانست. ذهنیت یهودی را می‌توان به کوتاهی در واژهٔ **صدیق** (Zaddik) (۲) یا مرد مقدس یهودی فشرده کرد.

یهودیان بر این باورند که هر دو دنیا در اندیشهٔ آنها یکی است و باید در واقعیت نیز یکی شوند. می‌توان کاربرد مفهوم **صدیق** را در «پیرامون مسئلهٔ یهود» به خوبی دید: مارکس همهٔ مذهبیون، سیاسیون و فیلسوفانی را که دو دنیا را از یکدیگر جدا می‌دانند، به نقد می‌کشد و پافشاری می‌کند که دو دنیا یکی هستند و می‌توانند در واقعیت یکی شوند. نقد مارکس از زندگی زمینی شامل محکومیت جدایی سرمایه از کار، انسان از نوع بشر و یا انسان از خویشتن است. مارکس در «پیرامون مسئله یهود» نهضت هسکالای (۳) یهود را که هدفش کسب حقوق سیاسی است و بر آن است که یهودیان می‌توانند در خانه یهودی باشند و در بیرون شهروندانی چون دیگران، به نقد می‌کشد. مارکس می‌گوید که این کار میان انسانِ در انظارِ همگان و انسانِ حریم خصوصی شکاف می‌اندازد و انسان را به یهودی و شهروند تجزیه می‌کند و یهودی را مانند همهٔ انسان‌های دیگر در نظم جهانی وا می‌دارد که از یک زندگی دو گانه پیروی کند. زندگی آسمانی و زمینی: از سویی زندگی در جامعهٔ سیاسی که او خود را موجودی مانند دیگران می‌بیند و زندگی در حریم شخصی که مانند یک فرد رفتار خصوصی خود را دارد و آزادی سیاسی مورد نظر جنبش هسکالا، دوگانگی عرش و زمین را پذیرفته است و هیچ جایی برای یکی شدن دو دنیا در واقعیت باقی نمی‌گذارد. پول که تنها به شکل‌های بهره، تجارت و داد و ستد برای یهودیان مجاز بود، به آنان این امکان را داد تا به رُکن جامعهٔ شهری در دنیای مسیحیت تبدیل شوند و این نیز به نوبهٔ خود به یهودیان کمک کرد که اگر نه از بُعد سیاسی، بلکه دستکم در عمل و از راه گردآوری ثروت و نیروی مالی رهایی خود را به دست آورند، ولی آزادی اقتصادی برای آنها یکی شدن دو دنیا در واقعیت را به همراه نیاورد.

راه حل مارکس برای مسئلهٔ یهود، کنار گذاشتن یهودیت نبود. مارکس در مخالفت با بائر (۴) می‌گفت که هیچ مخالفتی با «ثبات یهودی» ندارد و آن را همان زمینهٔ رهایی بخش می‌داند. جنبش هسکالا اگر هم «حق ایمان» و هم «حق مدنی» را درخواست می‌کرد، محق بود. نگرش مارکس آن بود که برای یهودیان نباید به دست آوردن آزادی سیاسی یا اقتصادی کافی باشد و گمان کنند که کار خود را به پایان رسانده‌اند، برای مارکس، درست مانند یهودیت، هدف آن بود که یهودیت نه خویش، بلکه جهان را آزاد کند. برای یهودیان راه حل فردی یا به قول مارکس «خودخواهی مسیحی برای سعادت آسمانی» در کار نیست. هدف یهودیت تبدیل امروز به روزی است که «همهٔ بت‌ها شکسته شود» و «جهان به زیر فرمان قادر مطلق در آید» یهودیان از سویی مانند مارکس خواهان آنند که دنیای زمینی را از شر، بی عدالتی، تبعیض، بی نیازی کاذب خرافه برهانند و با کنشی دگرگون کننده آن را هماهنگ و دارای معنویتی واقعی، انسانی و اخلاقی کنند و از این رو است که هم برای مارکس و هم برای یهودیت، پرکسیس مقوله‌ای کلیدی است. از همین رو مارکس عمل گرایی یهودی را در شکل‌های زشت و ناپسند آن رد می‌کند اما بنیادهای یهودیت را چونان مذهبی استوار بر پرکسیس می‌پذیرد.

علت نخست آن است که یهودیت توجه خود را به شدت به آن چه در این دنیا رخ می‌دهد متمرکز می‌کند. یهودیت زندگی انسان را مانند کُنشی تجربی و بافتی از پرکسیس می‌نگرد. حتی عرفان یهودی نه بر روی شهود ریاضت کشانه بلکه بر روی پرکسیس تجربی استوار است و مانند مارکس به هیچ رو فکر نمی‌کند که «زندگی عملی خالی از روحانیت» است یا «زندگی روحانی بدون عمل» است. مارکس کاملاً هم با یهودیت هم رأی است و هم با ربای‌هایی که کارشان یافتن راه‌حل‌های عملی برای مسائل روحانی، اجتماعی و انسانی است. این نزدیکی را هنگامی می‌بینیم که مارکس در هشتمین تز پیرامون فوئرباخ می‌گوید: «هر زندگی اجتماعی در اساس خود با پرکسیس آمیخته است. رازهای عرفانی، راه حل عقلانی خود را در

● مـــارکس عــقیده دارد: روح عـملگرای یـهودی دریـافته است کـــه تـــنها، پـــرکسیس می‌تواند تئوری را به واقعیت بدل کند.



پرکسیس انسانی و درک آن می‌یابند».

و نیز مارکس می‌گوید: روح عمل‌گرای یهودی دریافته است که تنها پرکسیس می‌تواند تئوری را به واقعیت بدل کند، بـه فکـرت‌ها موجودیت مادی و عینی بدهد، دنیای والای اندیشه را با دنیای فرو دست زمینی وحدت ببخشد و زندگی بشر را در این دنیا دگرگون کند. از این روست که ربای‌ها می‌گویند: «نکتهٔ اصلی آموختن نیست، بلکه عمل کردن است». و «بگذار کار از آموختن پیشی بگیرد» و «همهٔ آموزش‌های تورات بدون کار در نهایت بی ثمر است». مارکس نیز اصرار داشت که اندیشه نباید «به سوی خود باز گردد» بلکه باید به سوی پرکسیس رهنمون شود و موضوع اصلی نه بررسی انسان‌ها و نه مشاهدهٔ جهان، بلکه دگرگون کردن انسان‌ها و جهان است.

هم برای یهودیت و هم از دید مـارکس هـیچ تـضادی مـیان دو مفهوم مشاهده و عمل، تئوری و پرکسیس، آموزش و کـار وجـود نـدارد. هـر دو ضـروری هـستند. تـورات چـونان تـئوری راهـنمای پـرکسیس است، پـرکسیس در دل خـود تـورات یـا تـئوری را دارد. آموزش با کمک پرکسیس انگیزش‌وار و هدفمند، آگـاهی را شکـل می‌دهد. پرکسیس آموزش را تجسم مادی می‌بخشد و کامل می‌کند. گمارا می‌گوید: «عظمت آموختن در آن است که به عمل می‌انجامد». مارکس می‌گوید: «تئوری به محض جذب شدن از سوی توده‌ها به نیروی مادی تبدیل می‌شود». کتاب اندرز پدران می‌گوید: «آن کس که کار می‌کند، بر عقلش پیشی مـی‌گیرد و عـقلش نـیز دوام بـیشتری می‌یابد». مارکس می‌گوید: «شما نمی‌توانید فلسفه را بدون کاربرد آن در واقعیت استفاده کنید».

یهودیت به انسان، مسئولیت دنیا و تبدیل دو دنیا به یک دنیا را در واقعیت واگذار می‌کند. در کتاب «نِفِش هَحییم» می‌خوانیم: «دو دنیا زیر فـرمان کـردارهـای انـسان است. انـسان بـه تـنهایی هـمان موجودی است که دو دنیا و انوار آن‌ها را به کمک فضیلت کردار خود ارتقا می‌دهد، به یکدیگر می‌رساند و یگـانگی مـی‌بخشد...». تـنها کردارهای انسان می‌توانند دنیا را دگرگون کنند و انسان را از بیگانگی، خودخواهی، بی عدالتی و ماده‌گرایی فسادآمیز بیرون بیاورد و او را با وجود واقعی خود یگانه سازد.

مارکس کنش متقابل دو دنیا بـا دنـیای فـرد را نکـتهٔ مـهمی در پرکسیس یهودی می‌داند. از دید یهودیت انسان در بهشت جای گرفته بود، نه تنها برای کار کردن در آن، بلکه هـمچنین بـرای مـراقبت و نگهداری آن. در نتیجه انسان نمی‌تواند از طبیعت و جانوران آن جا هر طور دلش می‌خواست استفاده کند. برای نمونه در روز شبات انجام هیچ کاری در دنیا مجاز نیست: این موضوع مردم را همیشه یـادآور می‌شود که ما در عین حال چیزی غیر از کارگر خالص هستیم و نیز آن طبیعت و جهان بدون دخالت انسان نیز دوام می‌آورند و نیز طبیعت و دنیا چیزی جدا از انسان‌هاست.

عنصر دیگری که مـارکس از مـفهوم یـهودی پـرکسیس بـیرون می‌کشد آن است که فراتر رفتن از خود پیش شرط وحدت دو دنیا و

دگرگون کردن جهان است. از دید یهودیت تنها افرادی که یکسره از خود فراتر رفته‌اند، می‌توانند این ارتقا را پدید آورند و تنها Avoda یعنی سرسپردگی به هدف می‌تواند بدون خود بزرگ بینی، خودپسندی، خودخواهی، سوژه را با ابژه، انسان را با انسان و معنویت را با مادیت آشتی دهد و به این ترتیب انسان و اجتماع را به علت وجودی خود نزدیک کند.

تئوری پرکسیس مارکس ناتمام میماند اما متفکران پُست مدرن آن را پی می‌گیرند. ستنلی آرونوویچ استدلال کرده است که: «هدف یک تئوری رهایی بخش باید بازگرداندن اقتدار طبیعت به آن باشد» و به رسمیت شناختن این موضوع که طبیعت نمی‌تواند یکسره زیر انقیاد کار یا تاریخ باشد. افراد دیگری با روش‌های دیگر از جمله لونیاس، دریدا، لاکوبارت و نانسی همگی کوشیده‌اند تا حلقهٔ بستهٔ «ستمگیری انسان به سوی خود» را بشکنند. خودخواهی انسان را از میان بردارند و از او سلب مالکیت کنند. از جمله در کار اخیر دریدا به نام «دیالک تیک منفی». دریدا و نانسی در سال‌های اخیر به راه‌های رسیدن آسمان و زمین، روح و ماده به یکدیگر در دنیای واقعیت پرداخته‌اند. (۵)

متن‌های پُست مدرن از آن جایی که مارکس موضوع را رها می‌کند، آغاز می‌کنند و به فضایی گام می‌گذارند که «همواره و تا کنون» در تسخیر کهن‌ترین و پیشامدرن‌ترین متون تاریخ است.

چند توضیح مترجم:

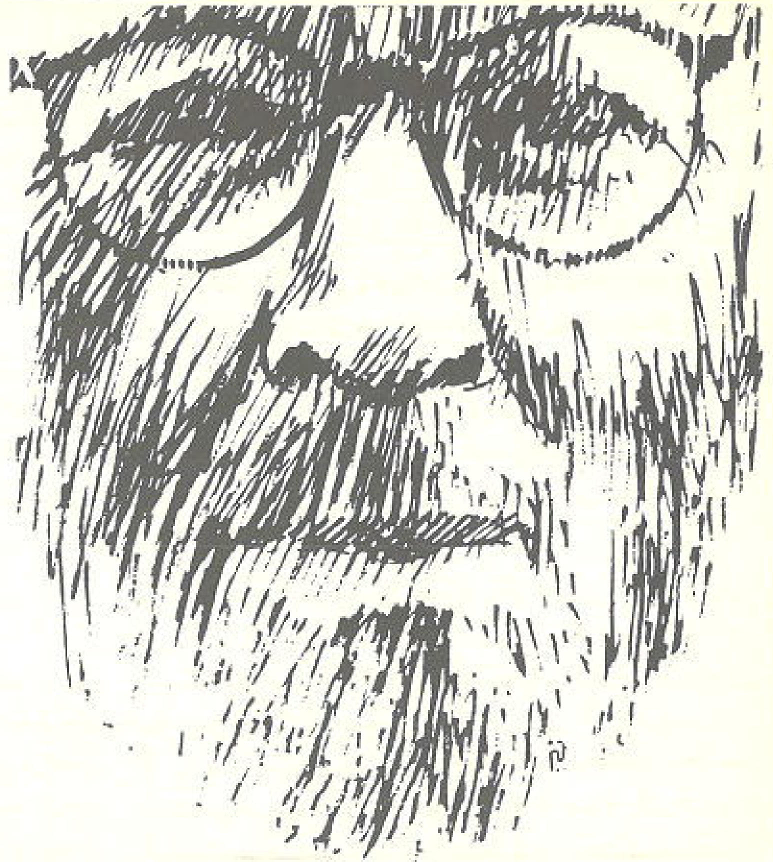
۱ - مفسر تاریخ اندیشهٔ مارکس (فرانسوی)

۲ - حسیدیت‌ها به روحانیونی که تدریس توراه می‌کردند صدیق می‌گفتند. بر اساس عرفان یهودی پایه‌های جهان بر صدیق‌ها استوار است. و یهودیت ۳۶ صدیق پنهان دارد. به عبری به آنها Nistar نیز می‌گویند. آنان رنج بشریت را به دوش می‌کشند و یکی که بمیرد یکی دیگر به جای او می‌نشیند. عقاید عرفانی بر آن است که آنان خود نمی‌دانند که این مقام را دارند. مقام آنها بیشتر از آن روست که اندیشهٔ نیرومند (توراه) را با عمل زندگی هماهنگ می‌کنند.

۳ - هسکالا، جنبش یهودیان آلمان برای گرفتن حقوق اقتصادی و مدنی در قرن نوزدهم. پدر مارکس نیز دیدگاه در آن جنبش را داشت و برای گرفتن حق وکالت ظاهراً مسیحی شد. در آن دوره یهودیان آلمان دست به آسیمیلاسیون گسترده‌ای با جامعهٔ مسیحی زدند. مارکس این جریان را قبول نداشت و آن را از خود بیگانگی می‌دانست. بعدها ژان پل سارتر این جنبش را بازتاب احساس حقارت دانست و به عنوان یکی از اشتباه‌های یهودیان آلمان ارزیابی کرد. می‌توان فهمید که نقد مارکس از جنبش هسکالا بی ارتباط با زندگی کودکی و نوجوانی خود او و درگیری با این شکاف و از خود بیگانگی نیست.

۴ - برونوباثر از هگلی‌های جوان بود. مقاله‌های او به شدت ضد یهود بود. از جمله استدلال‌های باثر در مخالفت با یهودیان (در مقاله‌ای از مجموعهٔ هگلی‌های جوان) آن است که یهودیان همیشه سر بار جامعهٔ مسیحی بوده‌اند و هیچ کار مثبتی نکرده‌اند و حتی یک نام یهودی مفید در تاریخ اروپا یافت نمی‌شود!

۵ - ژک دریدا فیلسوف پُست مدرن معاصر و یهودی است و دیدگاه‌های جدیدی در فلسفه ارائه کرده است. دیالک تیک منفی (نام کتاب دریدا) اصطلاحی است که مارکس در پایان نامهٔ دکترای خود دربارهٔ مسائل عرفان به کار برده است. او فنای انسان در وجود بی کران خدا را گونه‌ای دیالک تیک منفی می‌نامد.



راه درازی آمده‌ایم

از: پیمان اخلاقی

سیاستمدار، نویسنده، شاعر، و پژوهشگر بزرگ، محمّد تقی بهار، متخلّص به «ملک‌الشعراء»، بخش پنجم از گفتار پنجم اثر تحقیقی مهمّ خود، «**سبک شناسی**» را به «ترتیبِ مَخرجهای حروف و ادای صدها و آهنگها» اختصاص داده است. در این بخش از کتاب، وی نُخست از نارسائی‌ها و عادت‌های نادرست رایج میان معاصرین خود در لحن و نحوهٔ ادای واژگان فارسی انتقاد می‌کند، و سپس، در پی مثال و حکایت، پیشنهادات بسیار سودمندی در جهت بهبود بخشیدن به شیوهٔ گفتار پارسی زبانان مطرح می‌سازد.

به هنگام خواندن نوشتار فوق، نکته‌ای مرا به تأمّل واداشت، که بی فایده ندیدم آن را با خوانندگان این نشریه نیز در میان گذارم. برای روشن شدن موضوع، بندهای نخستین گفتار فوق را عیناً در اینجا می‌آوریم:

۵ - ترتیبِ مخرجهای حروف و ادای صداها و آهنگها

ایرانی مردانه و استوار و متین سخن می‌گفته است.

می‌بینید که هر قوم و ملّتی آهنگ صدای مخصوصی دارد، و همچنین لهجه‌های مختلف با آهنگهای گوناگون ادا می‌شود. بعضی از ملل آهنگها را از حلق، و بعضی از بین حلق و بینی، و بعضی‌ها با پیچ و تاب زبان در دهان، و برخی به کلّی تودماغی، و بعضی دیگر جداجدا، و بعضی پیوسته، و بعضی با موسیقی و آهنگ ادا می‌کنند.

گویا در قدیم سخن گفتن و خطابه عبارت بوده است از سخنی که با تکیه به موسیقی ادا شود، و رفته رفته سخنان عادی را نیز برای حسن تأثیر در مستمع با لحن و آهنگ ادا می‌کردند، چنانکه هم امروز خطیبان قدیمی هنوز خطبه‌ها و وعاظ موعظه‌ها و مجالس را با آهنگ ادا می‌کنند، و در بعضی لهجه‌ها نیز این آهنگ هنوز موجود است، و حتی گدایان برای مزید تأثیر کلام خود، سؤال و دعای خود را با آهنگ ادا می‌نمایند!

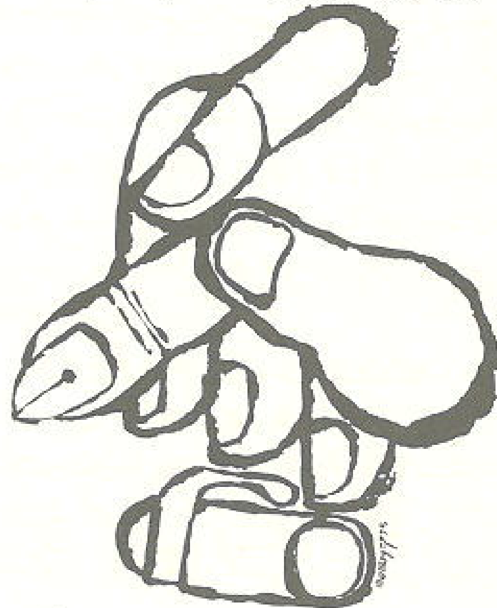
شخص فاضلی از مردم تاشکند به افغانستان و خراسان سفر کرد، و از آن جا به تهران آمد و به عراق [اراک] رفت و بازگشت. سالی که در هزار و سیصد و هفت [۱۳۰۷] شمسی به خراسان می‌رفتم، او را دیدم که به خراسان می‌رفت، با وی بین راه آشنا شدم. او می‌گفت که «چرا صدای ایرانیان و آهنگ آن تغییر کرده است؟» پرسیدم «چگونه؟» گفت «هیچ شبیه به آهنگ پارسی زبانان ماوراءالنهر و افغانستان نیست. در خراسان تا اندازه‌ای بد نبود، امّا در عراق مردم را دیدم که به جای سخن گفتن ناله می‌کنند، و آوازی چون لحن جهودان از گلو بر می‌آورند!»

چون خودم نیز با طرز سخن گفتن روستائیان و عوام خراسان و افغانستان آشنا بودم، به یادم آمد و دریافتم که چه می‌گوید.

خلاصه آن که آهنگ صدای ما نیز چون مخارج حروف ما ضایع

شده است. نه به فارسی شبیه است، نه حتی به عربی، و گویا بعد از ضربت مغول و نشر تصوف، و بسط قتل عام‌ها تیمور و شاه اسمعیل و محمود و نادر و محمدخان، به تدریج این الحان عاجزانه و صوت‌های نازک و شکسته بسته و حروف جویده جویدهٔ مظلومانه و حیلت گرانه به وجود آمده است. و درست علت سستی و زشتی و ناله‌دار بودن آواز ما همان عللی است که آواز یهود را سُست و ناله‌دار ساخته است!...»

مقدمهٔ نویسنده بر این کتاب مورّخ شهریور ۱۳۳۱ شمسی است، و چاپ پنجم آن (امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹)، که گزیدهٔ بالا از آن نقل شده است، بی تصرفی در نثر نویسنده صورت پذیرفته است (نگارندهٔ مقالهٔ حاضر، برای تسهیل امر خواندن این گزیده، چند مورد از شواهد ویراستاری فارسی امروز را بر آن اعمال کرده است).



مشاهدات این نویسنده از طرز صحبت یهودیان آن دوران، مرا به یاد بازگفتی از دکتر حبیب لوی می‌اندازد: او نیز لهجهٔ کشدار و ناله‌گون یهودیان قدیم را به قرنها اعمال رنج و تحقیر ناروا بر آنان نسبت داده است (کنفرانس تاریخ شفاهی یهود ایران، لوس‌آنجلس، ۱۹۹۶). نیز به خاطر دارم که پروفسور امنون نتصر حتی حالت خمیدهٔ قامت یهودیان ساکن محلهٔ قدیم تهران را به فشارهای وارده از سوی اجتماع اکثریت مربوط می‌دانند (سخنرانی در «کانون سخن»، لوس‌آنجلس، ۱۹۹۵).

دوران خویش را در نظر می‌آورم. لَختی درنگ می‌کنم، و به طنین رسای سخنورانمان، نثر استوار نویسندگانمان، و قامت رشید جوانان برومندمان می‌اندیشم...

...راه درازی آمده‌ایم.



تازه‌های پزشکی



از
دکتر نیسان بامداد

هورمون مردانه تستوسترون ماهیچه‌ها را توان می‌بخشد
Steroids

ورزشکاران حرفه‌ای باور دارند که تزریق هورمون مردانه تستوسترون باعث رشد بافت ماهیچه‌ای می‌شود و این باور اخیراً توسط پژوهشگران مورد بررسی قرار گرفته و تائید شده است و بر خلاف آنچه گفته شده، این هورمون باعث افزایش خُلق و خوی درّندگی و خشونت نمی‌شود.

تزریق هورمون Steroids اگر همراه با ورزش انجام گیرد، برآیند بهتری خواهد داشت. در بررسیِ به عمل آمده به داوطلبان هفته‌ای ۶۰۰ میلی گرم از این هورمون برای ده هفته تزریق شد. این مقدار برابر ۶ تا ۸ برابر Testosterone ترشح شده بطور طبیعی از بیضه‌ها می‌باشد.

از عوارض جانبی تزریق زیاد این هورمون عبارتست از، لاغر شدن بیضه‌ها، بروز جوش صورت، ناتوانی کبد، ریزش موی سر، بالا رفتن فشار خون، و نارسائی‌های قلب و ناتوانی در تولید فرزند (Sterility).

تزریق هورمون تستوسترون برای پیشگیری از لاغر شدن ماهیچه‌ها، در بیماری ایدز و مواردی از سرطان که با شیمی درمانی همراه است گاهی با احتیاط تجویز می‌شود.

داروی ضد سرطان روده‌ی بزرگ
Colorectal Cancer Drug

در ایالات متحد آمریکا سالیانه ۱۳۴۰۰۰ مورد سرطان روده‌ی بزرگ تشخیص داده می‌شود. این بیماری از نظر تلفات در بین سرطانها، در درجه سوم قرار دارد. نخستین اقدامی که برای این گونه بیماران صورت می‌گیرد، درمان جراحی است و پس از عمل و برداشتن تومور بر حسبِ روند و پیشرفتِ بیماری ممکن است بیمار به دارو درمانی و یا رادیو درمانی یا هر دو نیاز پیدا کند. با وجود این راههای درمانی، بیماری سرطان در نیمی از موارد بر می‌گردد و یا آنکه به اندامهای دیگر بدن دست‌اندازی کرده است (Metastase).

کارخانجات داروسازی .Pharmacia and Upjohn Inc داروی تازه‌ای به نام Camptosar ساخته است که نشان میدهد، غده‌ی سرطانیِ روده‌ی بزرگ را در ۱۳ در صد موارد تا مدت ۶ ماه کوچک‌تر می‌سازد. این دارو از سوی سازمان غذا و داروی آمریکا (FDA) برای مصرف همگان به تصویب رسیده است.

Comptosar را پزشک زمانی برای بیمار تجویز می‌نماید، که

درمان از راه داروهای معمولی ضد سرطان (Fluorouracil) کارساز نباشد.

از عوارض جانبی این دارو، تهوع و استفراغ و اسهال است. یک عارضه‌ی جنبی مهمّ دیگر کاهش گویچه‌های سفید خون (Leucopenia) می‌باشد که موقت است. این عارضه دفاع و توان ایمنی بدن را در برابر عفونت‌های میکربی کاهش میدهد.

گرسنگی از بارداری پیش‌گیری می‌کند

گروه پژوهش در Harvard Medical School گزارشی در شماره‌ی ۱۸ نشریه‌ی پزشکی Nature انتشار داده است. در این گزارش اشاره شده است، که گرسنگی برای زمان طولانی، از باردار شدن حیوانِ ماده، پیش‌گیری می‌کند. با آغازِ گرسنگی در حیوان، ترشح Sex Hormones پایین می‌آید و این پدیده ناشی از وجود پروتئین ویژه می‌باشد به نام Leptin.

Leptin به وسیله‌ی یاخته‌های چربی در بدن ترشح می‌شود. یاخته‌های ویژه‌ای در مغز، دارای گیرنده‌هائی (Receptors) هستند که Leptin را بخود جذب می‌کند و به Hypothalamus پیام می‌دهد که اشتها را کاهش دهد و متابولیسم و سوخت و ساز چربی را بیفزاید تا چربی بیشتری بسوزد. این پدیده زمانی اتفاق می‌افتد، که حیوان مقدار بیشتری غذا صرف کرده باشد. بسیاری از افراد انسانی و یا حیوانات اگر در مغز خود این گیرنده‌ها را نداشته باشند، که Leptin بدانها بچسبد، چاق می‌شوند.

Leptin که از ترشح Sex Hormones جلوگیری می‌کند و از باردار شدن حیوان ماده پیش‌گیری می‌کند، نیز باعث کم شدن اشتها و جلوگیری از چاق شدن، نقش مهمّی دارد.

بارداری، فشار فراوانی به روی حیوان ماده می‌گذارد و حیوان نیاز بیشتری به مواد پایه‌ی غذایی دارد. در هنگام قحطی، Leptin با کاهش Sex Hormones و هورمون‌های دیگر، مانع از بارداری می‌شود.

گروه پژوهش، باور دارد، که نقشِ اساسیِ Leptin اینست که بدن را آماده نماید که بتواند دورانِ بلندِ قحطی و گرسنگی را تحمل نماید.

در این بررسی دو گروه از موش‌ها را برای مدت ۴۸ ساعت گرسنه نگهداشتند. به یک گروه، روزی دو بار مقداری Leptin تزریق کردند و به گروه دیگر تزریق Leptin انجام نشد.

در گروهی که Leptin دریافت نکرده بود، حیوانهای نر ۸۸ در صد کاهش Testosterone نشان دادند و حیوانهای ماده Estrous Cycles به تعویق افتاد و این پدیده باعث کم شدن میزان تولد می‌شود در هنگام قحطی. در گروهی که Leptin دریافت کرده بود، حیوان نر ۳۰ در صد افزایش Testosterone نشان داد و در حیوان ماده Estrous Cycles به تعویق نیافتاد.

این آزمایش نشان میدهد که کاهش Leptin باعث تحمل گرسنگی و قحطی می‌شود و نیز تمایل به آمیزش و Sex را کاهش داده، از بارداری پیش‌گیری می‌کند و نیز گرمای بدن را می‌کاهد.



آیا میدانید که ...

- ملانوما Melanoma که خطرناک‌ترین نوع سرطان پوست است، با شتاب مردم این کشور را دچار می‌سازد. از هر ۴ نفر آمریکایی دست کم یک نفر در دوران زندگی خود به سرطان پوست دچار می‌شود. هر سال در حدود ۸۳۴۰۰۰ مورد تازه‌ی سرطان پوست گزارش می‌شود و هر ساعت یک نفر در کشور از سرطان پوست هلاک می‌شود.
- موارد بروز بیماری سل ریوی در پایتخت و شهرهای بزرگ آمریکا دو برابر شده است. □

اگر ۲۰ سال متوالی آسپیرین مصرف کرده‌اید
۴۴ در صد بخت بروز سرطان کولون در شما کاهش می‌یابد

سرطان کولون (روده‌ی بزرگ) و رکتوم (انتهای روده) دوّمین سرطان کشنده می‌باشد و از این لحاظ بعد از سرطان ریه قرار دارد. امسال در حدود ۱۳۸,۲۰۰ نفر آمریکایی به سرطان کولون و رکتوم دچار می‌شوند و ۵۵,۳۰۰ نفر از این بیماری می‌میرند.

Edward Giovannucci و همکاران او در دانشگاه ***Harward*** بررسی‌های چشم گیری روی این نوع سرطان و اثر آسپیرین در پیش‌گیری از آن به عمل آورده‌اند.

در این بررسی‌ها از سال ۱۹۷۶ یک گروه ۱۲۱۷۰۱ نفر پرستار را در نظر گرفتند و نشان دادند که مصرف یک قرص آسپیرین یک روز در میان برای مدت ۲۰ سال یا بیشتر می‌تواند بخت دچار شدن به سرطان کولون و رکتوم را تا ۴۴ درصد کاهش دهد.

در آنهایی که برای مدّت ده تا ۱۹ سال یک روز در میان یک قرص آسپیرین مصرف کرده‌اند بروز سرطان کاهش نمی‌یابد ولی آنهایی که این شیوه را ۲۰ سال یا بیشتر دنبال کرده‌اند ۴۴ در صد کمتر به سرطان کولون و رکتوم دچار شده‌اند.

مقامات بهداشتی آمریکایی گزارش می‌دهد که در این کشور بخت دچار شدن به سرطان کولون و رکتوم برابر با یک روی ۱۶ می‌باشد و باور دارند که اثر آسپیرین در پیش‌گیری از بروز سرطان خیلی تدریجی بوده و در زمان دراز، از بروز و پیشرفت پولیپ کولون و رکتوم پیش‌گیری کرده و مانع از پیدایش سرطان می‌شود.

در کولون و رکتوم نخست پولیپ خوش خیم پیدا می‌شود که در دراز مدّت رشد و نمود کرده و رفته رفته تبدیل به تومور بدخیم سرطانی می‌شود. اگر از راه Colonoscopy این پولیپ‌ها از روده جدا و خارج شود می‌توان از بروز سرطان پیش گیری کرد.

Colonoscopy عبارت از وارد کردن یک لوله از راه رکتوم بداخل روده و دیدن مخاط درونی روده. در این آزمایش اگر پولیپ دیده شود با همان دستگاه Colonoscopy پولیپ از دیوار روده جدا می‌شود و محل اتصال آن با روده، با برق منعقد می‌شود تا از خونریزی پیش‌گیری شود.

پولیپ‌ها اگر رشد زیاد پیدا کنند دیگر با ***Colonoscop*** نمی‌توان آنها را از روده جدا و خارج ساخت و اگر در روده بمانند تدریجاً به تومور سرطانی تبدیل می‌شوند.

تغذیه در پیش‌گیری از بروز سرطان مؤثر است. مصرف چربی‌های حیوانی بروز سرطان را تشویق می‌نماید. عوامل دیگری مانند شرایط محیطی و اقلیمی و به ویژه عامل ارثی در بروز بعضی از سرطان‌ها نقش مؤثری دارند. به طور مثال عامل ارثی و خانوادگی در بروز سرطان کولون و پستان و عامل دود سیگار در بروز سرطان ریه و مثانه مؤثر است.

در این رابطه بایستی خاطر نشان ساخت که عوامل ارثی و خانوادگی

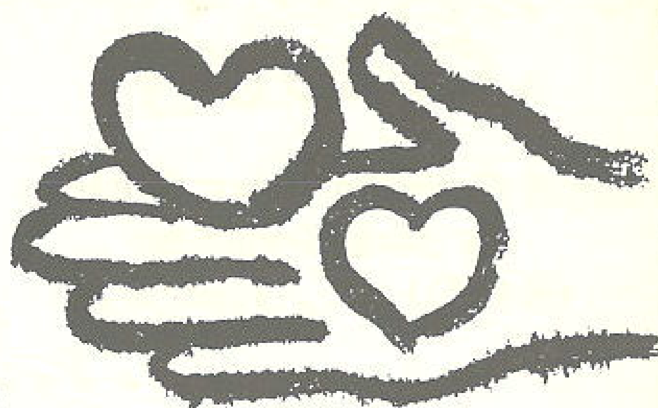


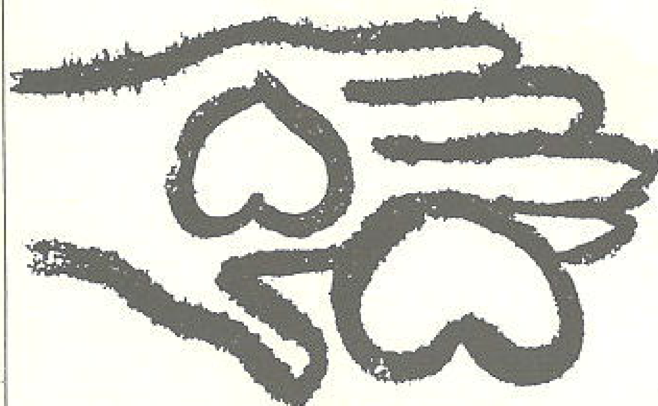
شخص را مستعد دچار شدن به سرطان می‌نماید و عوامل محیطی از این آمادگی سود برده و سرطان ظاهر می‌شود. از عوامل محیطی بایستی آب و هوا، غذا، چربی‌ها، داروها و مواد شیمیائی، پرتوهای اتمی، گاز ***Radon***، اشعه‌ی آفتاب و ده‌ها عامل شناخته شده یا شناخته نشده‌ی دیگر نام برد.


کیترینگ گلت کاشر جک بروخیم
رویال کیترینگ
Royal Catering (Glatt Kosher)
By Jack Brookhim
زیر نظر مستقیم آر. سی. سی. (R.C.C.)
برگزار کننده جشنهای شما
در هتلهای لوس آنجلس و مکان‌های مورد نظر شما
با مجلل ترین و بالاترین کیفیت و سرویس.
برای پیدا کردن سالن به شما یاری می‌دهیم.
(۳۱۰)۴۵۸-۹۹۹۳
(310) 458 - 9993
کیترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتص (ولی)

آیا پیوندهای پزشکی از نظر دین یهود مجاز است

در دستان خدا





نوشته: جفری مارش

از زمان تلمود، روحانیون یهودی درباره نحوهٔ حفظ سلامتی به نوعی بحث می‌کرده‌اند.

با پیشرفت علم پزشکی پرسش‌های جدیدی برای روحانیون هلاخا، (قانون شرعی دین یهود) مطرح می‌شده است بحث‌های مرگ و زندگی و اجازهٔ اهداء و دریافت اعضای بدن برای پیوند.

در دهه‌های اخیر، انقلابی در علم پزشکی صورت گرفت. بیمارانی که روزی به آنها به چشم مریض‌های لاعلاج نگاه می‌کردید اکنون تبدیل به افرادی سالم با اعضاء پیوندی شده‌اند.

چنین به نظر می‌رسد که همه چیز یک شبه رُخ داده است. نگاهی به گذشته فیلمهای ملودرام سال‌های ۱۹۵۰، زمانی که دوربین اغلب روی دکتر سلیمان متمرکز می‌شد، و او خطاب به یک خانواده می‌گفت «دیگه همه چیز دست خداست».

در فیلمهای تلویزیونی سال‌های ۹۰ "Er.", "Chicago Hope" چشمان تیز تلویزیون، بیمارستان‌های مدرنی را نشان می‌دهد که پزشکان اعضاء بدن را چون مکانیک لاستیک ماشین جابجا می‌کنند. آنچه که روزی از نظر پزشکی مثل استفاده از محلول رنگی برای ناراحتی‌های قلبی، کلیه، کبد و پانکراس دست نیافتنی بود، اکنون عملی عادی و روزانه است.

امّا پاسخ‌های پزشکی در رابطه با پیوند همیشه برای بیماران و پزشکان ارتدوکس بواسطه ممنوعیت‌های هالاخائی در برابر بی حرمتی به بدن و بهره‌برداری از جسد آسان نبوده است. به علاوه نظرات سنّتی یهود بر آن بود که مرده باید دست نخورده دفن شود.

مدّت ۳۰ سال است که جراحیهای پیوندی در ایالات متحده صورت می‌گیرد، افزایش شمار این چنین روش‌هائی ادامه دارد. اگر چه، شمار خواستاران جراّحی پیوندی خیلی بیشتر از تعداد دهندگان آن بوده است. به علاوه اهداء کنندگان آنهائی هستند که مغزشان از کار افتاده است و فقط گردش خون، تنفس‌شان مصنوعاً حفظ شده است.

از این جهت برای روحانیون ارتدوکس در مورد مشروعیت هلاخای استفاده از کسی که مغزش از کار افتاده به منظور پیوند اعضاء اشکالاتی وجود دارد. رهبر گروه موافقان برای هر گونه مشروعیّت، آخرین نویسنده معتبر ربانیک موشه فِنشتین (Moshe Feinstein) و پسر خوانده‌اش ربای مویزز د. تندلر (Moeses D. Tendler) یک پروفسور تلمود و زیست شناسی دانشگاه یشیوای نیویورک بودند. هر دو این امر را که برخی آزمایش‌های اندازه گیری عدم فعاّلیت ساقهٔ مغزی می تواند دلیلی بر مرگ بالینی باشد را پذیرفته‌اند.

رهبر گروه مخالف ربای جی داوید بلیچ (Rabbi J. David Bleich) پروفسور تلمود و قانون یهودی دانشگاه یشیوا و مدرسه قانون کاردوزو (Cardozo) بود. ربای بلیچ آزمایش‌ها را به مثابه یک اندازه‌گیری باطل رد کرد. به جای آن بر شیوه‌های بیشتر سنّتی قطعیّت

مرگ استناد جست «توقف کامل هر حرکتی، نبض و تنفّس».

ربّای بلیچ می‌گوید: «شخص مغز از کار افتاده یک نام غلط است. این نشان دهندهٔ عملکرد نادرست دگرگون شونده تنها یک بخش از مغز است. برای آنهائی که این نظر را می‌پذیرند، جراحی پیوند قلب ممنوع است. کاربرد روش‌های پزشکی معمول یک پیوند موفقیت‌آمیز روشی است که باید تا مرگ اهداء کننده» در رابطهٔ با معیار سنّتی هلاخا»صبر نمود.

«فقدان تجربه»

دکتر میرون شوارتز (Myron Schartz) یک جرّاح ارتدوکس که متخصّص پیوندهای کبد و رئیس انجمن برنامه پیوند اعضاء مرکز پزشکی مونت سایناى نیویورک توضیح می‌دهد که چگونه یهودیان ارتدوکس

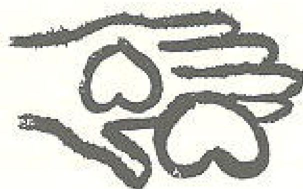




می‌توانند اعضاء بدن را با در نظر گرفتن هلاخا اهداء کنند.

او می‌گوید اهداء اعضاء بدن یک روش تجربی نبوده و نجات جان «گیرنده» یک میصوا [آیه ۶۱۳ که از سوی خدا در کوه سینای به موسی نازل شده است] ولی هنوز باید از روش‌های دقیقی دنبال نمود.

افراد سالمی که مایل به دادن یک عضو بدن هستند باید خواسته خود را در وصیت نامه‌ای که به وسیله ربانیک کاسیل (شورای ربانوت) Rabbinic council تنظیم شده است ابراز دارند. این سند اختیار قانونی به کسی که توسط اهداء کننده تعیین شده است می‌دهد که در صورت عدم صلاحیت دهنده، در مورد معالجه تصمیم بگیرد و به ویژه گیرنده‌ای برای عضو تعیین کند. همچنین بیمارستان را مطلع می‌کند که امضاء کننده



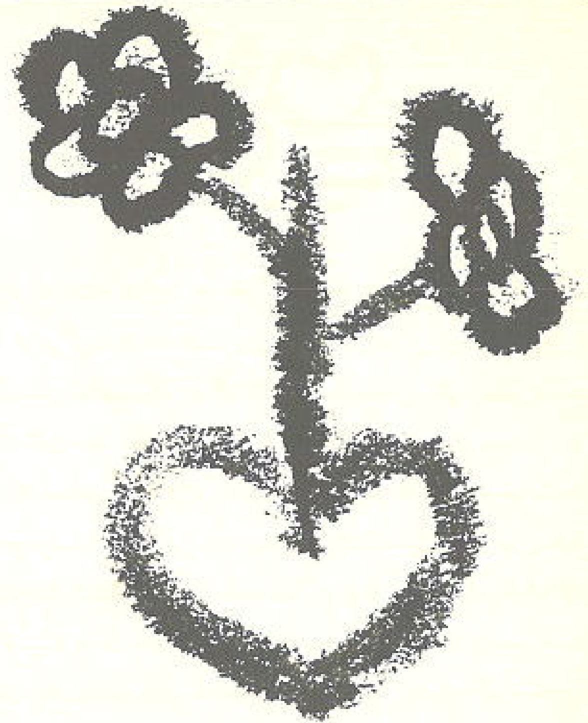
می‌خواهد که معالجه‌اش بر طبق هلاخا باشد.

گیرندهٔ عضو از میان لیست بزرگی از گیرندگان ذخیره بر اساس معیارهای پزشکی بر حَسَب نیاز و مناسبت برگزیده می‌شود. این مراحل باید تا وقتی دهنده زنده است تعیین شود و نباید هیچ تدارکی برای تعویض عضو تا قبل از اعلام مرگ اهداء کننده انجام گیرد.

برای خانواده‌های ملاحظه‌کار تصمیم چگونگی اهداء عضو پس از مرگ مسائل متفاوت هلاخائی نسبت به آنهائی که اهداء کنندهٔ عضو هنوز زنده است را پیش می‌آورد.

معمولاً نمی‌توان هیچ یک از بخش‌های جَسَد انسانی را که در دین یهود الزاماً به منتهی درجه مورد احترام است را به کار برد. این منبع مذهبی





می‌تواند وقتی زندگی کسی در خطر است ملغی شود، بنابراین اگر کسی می‌خواهد از بخشی از بدنش را برای نجات زندگی شخص بخصوصی بگذرد مجاز است.

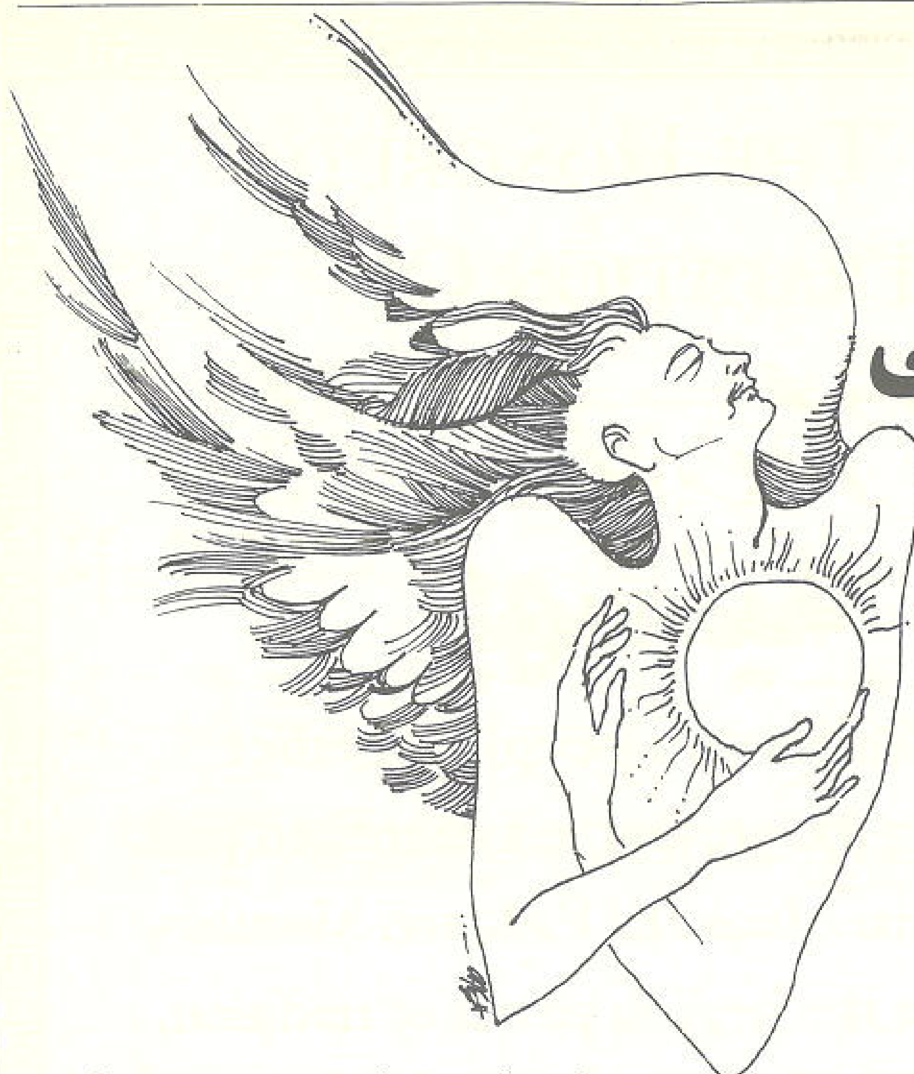
یک مانع ممکن دیگر آنست که وقتی کسانی بمیرند، هلاخا بدن‌هایشان را متعلق - ورثه - می‌داند و بدون اجازه ایشان، اعضاء بدن را صرفنظر از خواست مرده، نمی‌توان جدا کرد، هر چند هلاخا احترام ورثه به خواست مرده را واجب می‌داند.

اگر ورثه اعتراضی نداشته باشند و اگر کسی می‌خواهد عضوی از بدن را پس از مرگ به کسی که جداً معیوب به نظر می‌رسد هدیه کند، ربّای‌ها معمولاً با رضایت آن را مجاز می‌دانند چون هر کسی در طول زندگی در خطر مرگ و تصادف قرار دارد.

وقتی که هدیه کردن اعضاء فقط مدت کوتاهی پس از مرگ قابل تعویض باشد وضعیت پیچیده‌تر می‌شود. هنگامی که کلیهٔ اهدائی برای یک روز یا بیشتر قابل نگهداری است و کبد ۱۸ ساعت و یک قلب نمی‌تواند بیش از چهار تا شش ساعت پس از مرگ پیوند شود.

چون هلاخا هر عملی که باعث تسریع مرگ شود را ممنوع کرده است، کاری که مفید نیست را نمی‌توان در مورد بیمار در حال مرگ تا وقتی که پیوند او با زندگی قطع نشده است انجام داد. بدین ترتیب انجام هر آزمایش ضروری برای پیوند روی عضو قابل پیوند اهداء کننده که نزدیک به مرگ است یا انتقال او به اتاق عمل ممنوع است.

مهم‌تر از هر چیز آن است که قلب اهداء کننده تا زنده است نمی‌توان از جا در آورد. □



زورآزمائی فرشتگان

نوشته: دکتر گوردیس

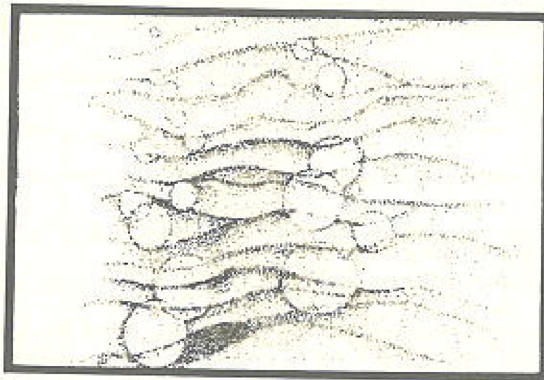
برای بسیاری از یهودیان امروزی زندگی به مشابهٔ یک یهودی مؤمن مؤثر نیست. بسیاری مستحیل می‌شوند یا در برابر سنّت‌هایشان بی تفاوت می‌مانند. زندگی آمریکائی آنها را به میزان بی سابقه‌ای در تاریخ، جذب کرده است، این یهودیان دلیلی بر رعایت مذهب پدرانشان نمی‌بینند، چون دیگر متناسب زندگی روزمره به نظر نمی‌آید.

دکتر گوردیس فکر می‌کند ما در حال از دست دادن این یهودیان هستیم چون بحث برای زندگی یهودی‌وار در دنیای مدرن را گسترش نداده‌ایم. دکتر گوردیس با اعتقاد به اینکه یهودیت رضایت‌های عقلائی و معنوی فراهم می‌کند «زورآزمایی فرشتگان» را نوشته است: این مقاله بخش کوچکی از این کتاب می‌باشد.

چگونه زندگی یهودی امکانی برای برنامه‌ریزی فراهم می‌آورد، چرا یهودیت شکّ را معتبر می‌داند؟ یهودیت شکّ را جدّی می‌گیرد چون مردم را جدی می‌گیرد. اگر زندگی یهودی ما را لمس می‌کند، آنوقت ما را آنجائی که هستیم می‌بیند.

آن «جا» از نظر سنت یهودی اغلب جای تحیّر، درد و برنامه ریزی است. اغلب نه عقل انسانی، بلکه چیزی کمتر عقلائی و بیشتر احساسی است که جستجوی معنوی را تسریع می‌کند و یهودیت آن را درک می‌کند.

عوامل زیادی هستند که یهودیان را به سفرهای معنوی بر می‌انگیزد، سنت یهودی می‌داند که اغلب مهم‌ترین عواملِ عقلائی نیستند. بعضی مواقع این عظمت جهان است که تجربه معنوی را فراهم می‌آورد. جستجوی معنوی را باعث می‌شود. تولّد کودک، نگاهی گذرا به طبیعت جانبخش‌تر از آنست که تصوّر می‌کنیم. یک مهربانی ساده غیر منتظره که



عمیقاً ما را وامی‌دارد که شروع کنیم و از خود بپرسیم «ما کی هستیم؟ چرا اینجائیم؟»

در زمان‌های دیگر این زخم است که باعث سفر معنوی می‌شود. بیماری، مرگ، تنهائی، همهٔ اینها دلیلی برآنند که پرسش‌های اصلی زندگی را کرده و جستجوی معنی را آغاز کنیم. از جنبه‌های دیگر زندگی نه شادی و نه عزا است که باعث اعجاب ما می‌شود...در بعضی از مراحل زندگی می‌توانیم ناگهان بایستیم و دریابیم که به بیشتر چیزهائی که دنبالش بوده‌ایم، رسیده‌ایم. آنوقت چه؟ بعد کجا؟ همه‌اش چه معنی می‌دهد؟

بعضی از مردم امروزه گفتگو دربارهٔ مذهب را با سؤالاتی ضرب‌المثل گونه آغاز می‌کنند «تو به خدا اعتقاد داری؟» ولی یهودیت می‌داند که اگر ابتدا چنین سؤالی بشود، آنوقت آنان که نمی‌توانند جواب «بله» بدهند قادر به آغاز سفر نخواهند بود. به همین دلیل است که سؤال «آیا به خدا اعتقاد دارید؟» سؤال محوری معنویت یهودی نیست. این سؤالی نادرست نیست، یهودیان مطمئناً فراموش نمی‌کنند آن را بپرسند. ولی یهودیت تأکید دیگری را برگزیده است. نه تمرکز بر باور، بلکه بر عشق زندگی یهودی»توجّه نه به اثبات وجود خدا بلکه بر احساس حضور خداوند دارد. یهودیت نه توجّه به بحث فلسفی در مورد خدا بلکه به آنچه که فیلسوف یهودی، ابراهام یوشع حزقل (۱۹۷۲-۱۹۰۷) به آن لحظات «هیبت و شگفتی» نام نهاده است دارد، لحظاتی که خدا نزدیک به نظر می‌آید.

کیفیات یکسان جستجوی یهودی برای خدا در بسیاری از لطائف سنّتی یهود بازتاب دارد که در میان آن شعر، معنوی بخش مهمّی از دعاهای سنّتی یهود شده است. به شعر زیر که عصر آدینه شبات شروع می‌شود توجّه کنید. یدید نِقِش، تیتری که به معنای «دوست محبوب» صحنه را برای یکی از دعاهای مهم فراهم می‌آورد. با غروب خورشید، هفتهٔ کار به شروع شبات کشیده شده. شاعر بیشترین آرزوهایش که ناشی از احساس قلبی‌اش است را چنین بیان می‌دارد.

دوست محبوب، پدر بخشنده
بنده‌ات را به خود نزدیک کن
روانم خسته و رنجور است
در آرزوی عشق توام
خدایا شفایم بده
خود را به من بنما
و سایه‌ات را بر من بگستران

این نیایش‌ها که یهودیان در هر گوشه دنیا در عصر آدینه می‌خواهند، تفکّر مطلق فیلسوف نیست. آنها آرزوهای عاشق هستند. ربای العازار اذکری (۱۶۰۰-۱۵۳۳) شاعری که «**یدید نِقِش**» را نوشت به یقین و تحقیق نه به فلسفه بلکه به احساس نزدیکی به خدا توجه داشته است و می‌نویسد: «خودت را به من بنما» و «سایه‌ات را بر من بگستران» معنویت در زندگی یهودی نه به اعلامیهٔ ایمان مطلق که به لحظاتی که حضور خدا را حس می‌کنیم نیاز دارد.

آنچه که این اشعار منعکس می‌کنند به ویژه در تصاویر خدا و عاشق، فلسفی، و جستجوی عقلانی خدا نیست، بلکه آن چیزی است که بسیاری از یهودیان آنرا «**رابطهٔ نزدیک با خدا**» می‌نامند. جملهٔ «رابطهٔ نزدیک با خدا» آموزنده است زیرا «رابطه» به یقین اشاره ندارد. «رابطهٔ نزدیک» به رشد نسبی و آموختن، با تناسب و آغازها، با دوره‌های بسیار پیشرفته همچون درماندگی ژرف و اوقات دردناک بستگی دارد. روابط اغلب بی سابقه گسترش می‌یابند، متفکر یهودی که یهودیان چگونه خدا را بشناسند بسیار است. **این یقین نیست که یهودیان به دنبال آنند، به عشق خدا است.این راهی راحت و پیش ساخته نیست.**

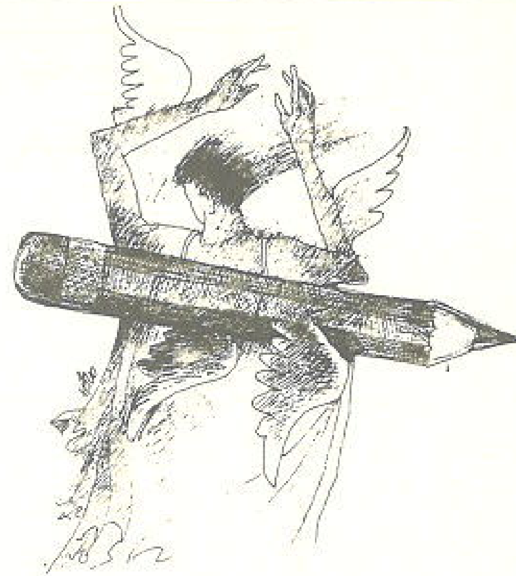
ولی بروی مؤمنان و شکاکین بطور یکسان باز است. **یهودیت با تمرکز بیشتر بر «رابطهٔ با خدا» تا «ایمان به خدا» از سایر ادیان سنّتی غرب متمایز است.** در حالی که بعضی جوامع مسیحی به پیروانشان اصرار می‌کنند که «ایمان بیاورید در امان خواهید بود»، یهودیت می‌گوید: «بخوبی، معنا را در خواهی یافت». زندگی یهودی مطمئناً خدا را غیر مهمّ تلقی نمی‌کند: خدا در مرکز معنویّت یهودی است، ولی بسیاری از سنّت‌های یهودی از زمان‌های دور تصمیم گرفتند که نه بر واقعیت بلکه بر حضور خدا تأکید ورزند: یهودیت نه در پی واقعیّت خدا بلکه نزدیکی به خدا است.

این اندیشه‌ای نو نیست، محصول برخورد با مدرنیسم نیست. براستی این واقعیّت، گویای کاراکترهای تشکیل دهنده یهودیت و رابطه‌شان با خدا است. وقتی تورا گسترش رابطهٔ نزدیک ابراهیم با خدا را تحسین می‌کند واژهٔ «وِ امین» را به کار می‌برد. واژهٔ عبری وِ امین به غلط به «مُعتقد» برگردانده شده است که در واقع به مفهوم «مُعتمد» نزدیک‌تر است. وقتی تورا ابراهیم را هامین می‌خواند یعنی «مورد اعتماد خدا قرار گرفته است» (Gen. 15:6) اعتماد رابطهٔ نزدیک، احساس - و نه اثبات - آن چیزی است که یهودیّت و یهودیان چون جستجوئی برای خدا در سفر معنوی خود در پی آنند.

ابراهیم تنها کاراکتری نیست که کتاب مقدّس با نام بردن از او می‌آموزد که راه‌های گوناگونی به سوی خدا وجود دارد. یکی از زیباترین داستان‌ها درباره جستجو برای حضور خداوند داستانی دربارهٔ پیامبر **الیشا** در کتاب پادشاهان است. الیشا که در سده نهم پیش از میلاد مسیح (۵۰۰ سال پس از موسی) حضوری تفکرآمیز و نیرومند در دفاع از یکتاپرستی بر ضدّ شاه اهاب و پیامبران بَعَل داشت، وقتی ملکه به او خبر رساند که شاه اهاب، پشتیبان بعل، برای انتقام کشی قصد کشتن الیشا را دارد، به بیابان گریخت، و چهل شبانروز تنها و بیمناک آواره بود. الیشای بدون جائی برای پناه بردن و بی یار و یاور بر لبهٔ پرتگاه ناامیدی قرار داشت. او به سوی خدا فریاد برداشت: «من به شوق آقایم، خدای قبایل، از دستِ یهودیانی که پیمان ترا شکستند، قربانگاه‌های ترا خرد کردند و بروی پیامبرانت شمشیر کشیدند به تنهائی، گریختم و حال آن‌ها می‌خواهند جان مرا بگیرند. (I پادشاهان 10-18-19).

خدا به نظر می‌رسد که به نیاز الیشا دل می‌سوزاند و به پیامبر تنها، ترسان و ناامید پاسخ می‌دهد:

خداوند می‌گوید: «بیرون بیا و بر کوه در برابر آقایت بایست و خدا گذر کرد. باد عظیم و زورمندی کوه‌ها را شکافت و تخته سنگ‌ها را به نیروی خدا خرد کرد، ولی خدا در باد نبود. پس از باد، یک زمین لرزه، ولی خدا در زمین لرزه نبود. پس از زمین لرزه آتش، ولی خدا در آتش نبود. و پس از آتش - « **کُل دِماما دا کا**»: نوای دلنشین سکوت. وقتی الیشا



آن را شنید شال خود را بروی چهره کشید، بیرون رفت و در آستانهٔ غار ایستاد (I پادشاهان 13-11-19).

الیشا در آرزوی احساس حضور خدا به آنچه که نیاز داشت رسید. ولی نیاز به احساس شکوه خداوند به وسیلهٔ باد عظیم، زمین لرزه یا آتش بلکه با کُل دِماما داکا، «نوای دلبخش سکوت» ارضا شد. در این لحظهٔ صمیمی، مهربان و تقریباً ساکت بود که برای الیشا چیزی رخ داد. چیزی که او را مشتاق و لمس کرد، چیزی در میان او غیر عقلانی و نشنیدنی ولی حس کردنی، هیبتی خدائی که او آنرا عمیقاً دوست داشت.

ابراهیم و الیشا نمونه‌های ساختن رابطهٔ نزدیک با خدا هستند، بدون انتظار فلسفی و اثبات عقلانی‌ای که در اصلاح یهودیان امروزی اهمیت دارند. آنها یهودیان را برای گشودن قلبشان به درگاه خدا تشویق می‌کنند که در انتظار اثبات وجود خدا بمانند: وقتی مردم مذهب را بر اساس عقل بنا می‌نهند، تورا و کتاب پادشاهان اشاره می‌کند که این افکار آن‌ها را از فرصت‌های حسّی، ماوراء جهان فیزیکی احساس چیزی کم محسوس‌تر ولی شاید با ارزش‌تر محروم می‌کند. نمونه‌های ابراهیم و الیشا یهودیان امروزی را از اثبات وجود خدا برحذر می‌دارد به جستجوی رابطهٔ نزدیک تشویق می‌کند. آن‌ها به یاد ما می‌آورند که بعضی مواقع باید از اندیشیدن بایستیم آنگاه می‌توانیم حس کردن را آغاز کنیم. بسیاری از راه‌های بی نظیر یهودیت این امکان را فراهم می‌کند. □



پطر کبیر مثل بیشتر مردم فرزند دو تا آدم بود (۱). یکی تزار الکسیس میخایلویچ رومانوف و دیگری ناتالیا کیریلونا ناریشکین(۲). (و خوب که فکرش را بکنید می‌بینید که این هیچ جای تعجبی ندارد).

پطر در کودکی آثار هوش فراوانی از خود نشان می‌داد - مثل همهٔ بچه‌ها. معلمش نیکیتامویسیویچ روتوف پطر را طوری تربیت کرد که خصائل فردی و جبلی خویش را حتی‌الامکان از قوه به فعل بیاورد. به عبارت دیگر او را لوس بار آورد.

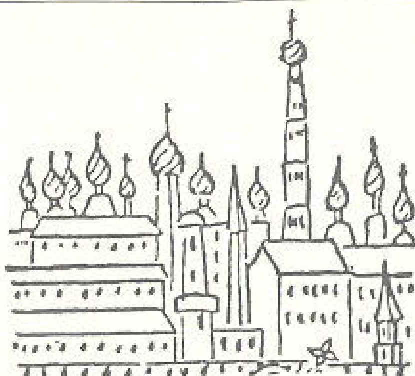
بعدها شغل دلقک دربار به این معلم واگذار شد، چون که تزارهای روسیه همیشه عقیده داشتند که کار را باید به کاردان سپرد. (البته من تا به حال کسی را ندیده‌ام که خلاف این عقیده داشته باشد، و لذا این افتخار منحصر به تزارهای روسیه نیست).

پطر کبیر وقتی که تزار روسیه شد ده سال بیشتر نداشت، یعنی صغیر بود، بعد رفته رفته کبیر شد. ایام صغارت را به شیطنت و بازی در آوردن سرفیدرکیریلونی و گاودیلوگولوکین و ایوان ایوانویچ گولوتزین و ایوان ایوانویچ ایوانوف گذراند. (شوخی نمی‌کنم، اینها اسمهای راست راستی است. قبلاً که راجع به اسمهای عجیب و غریب روسها برایتان گفتم).

پطر صغیر از شوخیهای بامزه خیلی خوشش می‌آمد، مثل شکستن دندان اشخاص به وسیلهٔ تبر، یا منفجر کردن کلهٔ اشخاص به وسیلهٔ ترقه، و نظایر اینها...حسن کار در این بود که در دستگاه تزار آدم برای این کارها فراوان بود و پطر از لحاظ وسایل لازم برای بازیهای کودکانه هیچ وقت در مضیقه نمی‌افتاد، و گر نه اگر قرار باشد، بچه برای شکستن یک دندان یا منفجر کردن یک کله هر روز حساب پس بدهد و مورد استنطاق قرار بگیرد، این قبیل بازیها به کلی لطف خود را از دست می‌دهند.

و اما در این ایام کشور روسیه را سوفیا، خواهر ناتنی پطر، اداره می‌کرد. سوفیا خیلی بانوی خوبی بود و به نهضت بانوان خیلی علاقه داشت. اما نمی‌دانم چطور شد که یک بار به فکر کشتن پطر افتاد، اما چون نقشه‌اش نگرفت پطر هم عصبانی شد و او را گرفت انداخت توی زندان تا سر فرصت بنشیند و راجع به این قضیه فکر کند. انسان خوب نیست نقشهٔ قتل اشخاص را بکشد، اما اگر از دستش در رفت و کشید صلاح شخص خودش در این است که کار را یکسره کند، و گر نه طرف دشمن خونی آدم می‌شود و هر چه آدم بگوید منظوری نداشتم به خرجش نمی‌رود. به این جهت قتل نفس همواره در زمرهٔ اعمال زشت و ناصواب شمرده می‌شود.

اما یک روز پنجشنبه پطر ناگهان تصمیم گرفت کشور روسیه را که خیلی وضعش بد شده بود اصلاح کند و تمام مظاهر تمدن غربی



را به روسیه وارد کند. اسم این پنجشنبه را بعدها تاریخ نویسها گذاشتند «پنجشنبهٔ سیاه». نمی‌دانم چرا. لابد در آن روز چند نفری توقیف و اعدام شدند. من این تاریخ نویسها را می‌شناسم، دلشان لک زده است برای این که روی روزهای تاریخی اسمهای رنگی بگذارند و آنها را لکه‌دار کنند، ولی خوشبختانه باید بگویم که خیلی به ندرت در این کار موفق می‌شوند، و گر نه ما هفته‌ای هفت روز که بیشتر نداریم: اگر موفق می‌شدند حالا روز برایمان نگذاشته بودند.

اتفاقاً پطر کبیر اهل بحث بود. اول مدتی با روسها بحث اجتماعی کرد و گفت که این طریقش نیست، ولی دید که چیزی دستگیرش نمی‌شود. در نتیجه فهمید که تقصیر روسهاست. این بود که تصمیم گرفت به خارج از روسیه سفر کند، در صورتی که هر کس دیگر بود عصبانی می‌شد و می‌زد روسها را لت‌وپار می‌کرد.

پطر کبیر در خارجه خودش را به صورت یک نجار در آورد و اسم خودش را هم گذاشت پطر میخایلویچ. اما اگر آدم تزار روسیه باشد و قدش هم در حدود صد و نود سانتیمتر باشد و از نجاری هم اطلاع درستی نداشته باشد، مشکل بتواند مدت درازی خودش را به عنوان نجار جا بزند و مشتش باز نشود. (۳)

پطرکبیر در ضمن سیر و سیاحت به انگلستان هم رفت تا ببیند کارها را چگونه باید انجام داد – چون که آن زمان در انگلستان کارهای زیادی انجام می‌دادند. در انگلستان در خانه‌ای مسکن گزید که متعلق بود به شخصی به اسم جان اولین و آن را به دریاسالار بنبو اجاره داده بود. و دریاسالار بنبو هم آن را به یک نفر روس به نام پطر میخایلویچ اجاره داد – که همان پطر کبیر خودمان باشد در لباس مبدل. اما مستأجر مشکوک که می‌گویند همین جور آدمها هستند. پطر مستأجر بسیار مشکوکی از آب در آمد. در حدود سیصد تا شیشهٔ پنجره را شکست و همهٔ تشکها را شکافت و پرها را بیرون ریخت (۴)، و خلاصه افتضاحی بار آورد که فقط باید بودید و می‌دیدید. (۵)

پیش از آن قضیه پطر میخایلویچ به هلند رفته بود تا دربارهٔ کشتی سازی مطالعه کند. (حالا ما چرا این قضیه را بعد از آن قضیه آوردیم، مطلبی است که بعدها هم روشن نخواهد شد). در بندر زاندام، پطر مدت یک هفتهٔ تمام به عنوان نجار عادی در کارگاه کشتی سازی کار کرد. منتها صبحها کمی دیر سر کارش حاضر می‌شد و ظهرها هم سه ساعت برای صرف ناهار تعطیل می‌کرد. به قولی پطر در این مدت به تمام رموز کشتی سازی پی برد تا هنگام بازگشت به میهن بتواند از تجارب و اندوخته‌های خویش در ادارهٔ امور امپراتوری پهناور روسیه استفاده کند، اما بنا بر قول دیگر، پطر آخرش هم چیزی که چیز باشد یاد نگرفت. اما پطر اگر نجاری یاد نگرفت در عوض برای ادارهٔ جلب سیاحان هلند بد نشد، چون که خانهٔ چوبی کوچکی که پطر در ایام چیز یاد نگرفتن در آن زندگی می‌کرد حالا زیارتگاه سیاحان است. بنابراین آدم نباید در زندگی مأیوس باشد، چون که سعی و کوشش هیچ وقت بی نتیجه نمی‌ماند.

اما پطر مقصودش فقط این بود که همین قدر کاری کرده باشد که بعدها بتواند درباره‌اش پرحرفی کند. بنابراین خیال نکنید که وقتش را بیخود تلف کرد.

سیر و سیاحت پطر نتایج دیگری هم داشت. شاهزاده خانم سوفیا، بیوهٔ فرمانروای هانور، پس از دیدار پطر نوشت: «پطر میله‌های شکمبندهای ما را به جای دنده‌هامان می‌گرفت و می‌گفت: این بانوان آلمانی عجب دنده‌های پهنی دارند!»

معلوم می‌شود که بانوان آلمانی پطر را همین طوری دست به سر می‌کرده‌اند، و گر نه حوصله به خرج می‌دادند و شکمبندشان را در می‌آوردند.

پطر بالاخره از پاریس به یکی از افراد خانواده‌اش نوشت: «همه‌اش یک شیشه ودکا برایم باقی مانده است. نمی‌دانم چه کنم.» و در این هنگام بود که از اطراف و اکناف روسیه صدای قاطبهٔ مردم بلند شد که اصلاً این چه وضعی است، چرا پطر به روسیه بر نمی‌گردد؟

سرانجام پطر به خواهش جمعی از دوستان به تقاضای قاطبهٔ مردم ترتیب اثر داد و پس از مطالعهٔ مظاهر تمدن غرب از نزدیک و دیدار اسقف کانتربوری و دریافت درجهٔ دکتری افتخاری از دانشگاه آکسفورد، به روسیه بازگشت و گارد ملی مسکو (استرلتسی) را اصلاح کرد، بدین ترتیب که چند تن را به دار آویخت و چند تن را

روی آتش ملایم کباب کرد، و بقیه را هم زنده به گور کرد (۶). افراد استرلتسی به قدری فاسد بودند که در حدود دو هزار تن از آنها را گردن زدند و اجسادشان را در تمام مدت زمستان در میدانهای شهر گذاشتند. اما بر خلاف خود افراد که فاسد بودند، اجساد آنها به علت سرمای شدید زمستان روسیه فاسد نشدند.

اما کسان و خویشان افراد گارد استرلتسی خیلی از این کار بدشان آمد. به همین جهت داستانهای خیلی بدی راجع به پطر سر زبانها انداختند که بعضی از آنها مطلقاً دروغ بود.

بعدش پطر بویارها یا «محافظه کاران پیر» را مجبور کرد ریشهای سفیدشان را که پر از شپش بود بتراشند. بویارها خیلی به ریش و شپش خودشان دلبسته بودند، ولی این حرفها به خرج پطر نمی‌رفت. آخر از لجش فرمان داد علاوه بر ریش قباهای بلند بویارها را هم قیچی کنند.



تا مدتها علت مخالفت پطرکبیر با ریش پیرمردها روشن نبود. بعضیها می‌گفتند که خودش کوسه است و از دق دلش ریش مردم را می‌برد. اما تحقیقات بعدی دانشمندان نشان داد که منظور از این کارها پایان دادن به قرون وسطی و رساندن روسیه به قافلهٔ تمدن بوده است.

بعضی از پیرمردهای روس به قدری به ریششان علاقه داشتند که وقتی ریششان را قیچی می‌کردند خم می‌شدند و ریش را از زمین بر می‌داشتند و توی جیب قبایشان می‌گذاشتند و وقتی سرپاسبانها را دور می‌دیدند توی کوچه پس کوچه‌ها ریش را با دست زیر چانه‌شان نگاه می‌داشتند. که چی؟

وضع اقتصادی در آن ایام خراب بود، و ایالات متحدهٔ آمریکا هم نبود که با کمکهای اقتصادی و نظامی مردم را از ورطهٔ نیستی نجات دهد. به این جهت پطرکبیر کوپک تازه‌ای سکه زد که ارزشش چهل برابر کوپک قدیم بود. در نتیجه وزن و اعتبار پول روسیه چهل برابر شد و مردم از ورطهٔ نیستی نجات یافتند. پطر اصلاحات مالی دیگری هم کرد. از جمله بودجه‌ای تنظیم کرد که در آن مقدار کوپکی که دولت بر اثر هر کدام از آن اصلاحات متضرر شده بود نشان داده شده بود. از اینجا معلوم می‌شود که دولت در صدد استفادهٔ مالی نیست. پطر رشوه‌خواری را هم به کلی قدغن کرد، مگر در مواردی که شخص مرتشی نسبت به کاری که قانوناً و رسماً در حدود اختیارات او است اقدام کرده باشد.

پطر از همهٔ چیزهای کهنه و قدیمی بدش می‌آمد - مثل شهر مسکو. این بود که شهر تازه‌ای در مناطق باتلاقی ساحل دریای آدریاتیک بنا کرد و اسمش را نمی‌دانم به چه مناسبت گذاشت پطرزبورگ (۷). چهل هزار موژیک روسی چندی سال برای ساختن پطرزبورگ کار کردند. پطر دستور داد یک موزهٔ تاریخ طبیعی هم در شهر ساختند تا علم مردم زیاد بشود، و برای آن که مردم را تشویق کند که به موزه بروند، دستور داد به هر کس که وارد موزه شود یک استکان کنیاک تعارف کنند. این کار خیلی مؤثر واقع شد، و به همین جهت است که علم مردم روسیه این قدر زیاد شده است.

پطر مخصوصاً به مناسبت شکست دادن شارل هفتم و کشتن جماعت کثیری از سوئدیها شهرت دارد. در جنگ پوتاوا پاشنهٔ شارل و کلاه پطر تیر خورد. شارل به آن سوی رودخانهٔ باگ گریخت و پنج سال همانجا ماند. در نتیجه پطر لیتوانی و استونی و چند جای دیگر از همین قبیل راکه به درد کسی نمی‌خورد به قلمرو خودش اضافه کرد.

حالا رسیدیم به قضیهٔ ایوان استپانویچ مازپا.

این ایوان پادو دربار یان‌کازیمیر پادشاه لهستان بود، و در مواقع بیکاری پیش زنی به نام خانم فالبوسکی درس گیاهشناسی می‌خواند. اما چیزی نگذشت که آقای فالبوسکی دستور داد که ایوان را به یک اسب وحشی ببندند و اسب را به طرف استپهای بیکران رم بدهند. از آنجایی که خدا نمی‌خواست دانشجوی گیاهشناسی مدت درازی اسب سواری کند، قزاقهایی که در استپها سرگران بودند ایوان مازپا را نجات دادند. مازپا چون دید که قزاق ساده بودن فایده‌ای ندارد، سرکردهٔ قزاقها شد. قزاقها زن نداشتند، و تعلیم گیاهشناسی هم در میان آنها چندان رواج نداشت. ایوان مازپا در جنگهای کریمه، مخصوصاً در نبرد آزوف، خیلی رشادت به خرج داد. بعد ناگهان طرف شارل هفتم راگرفت. پطر هم داد او را به صلابه کشیدند. بدین ترتیب سیاست ایوان مازپا ختم شد. (۸)

پطر از دست زنش اوروکسیالوپرخینا هم خیلی اوقاتش تلخ شد و دستور داد تا آخر عمر حبسش کنند. اوروکسیا زن خیلی خوبی بود و همه او را دوست می‌داشتند، غیر از شوهرش. بدبختی است دیگر، اگر علاوه بر همه، همین یک نفر دیگر هم او را دوست می‌داشت، سرنوشتش به کلی فرق می‌کرد. (۹)

بعد از این قضیه پطر شروع کرد به ولگردی با منشیکوف، یکی از سرداران سپاهش. منشیکوف پسر یک کلوچه‌پز بود که بر اثر لیاقت و کاردانی به مقام ژنرالی رسیده بود. بنابراین پسران سایر کلوچه‌پزها هم می‌توانند به آیندهٔ خود امیدوار باشند.

یک شب سر شام پطر متوجه یک دختر دهاتی لیتوانیایی شد به اسم مارتا که در دستگاه منشیکوف برای خودش می‌پلکید. مارتا دختر یک دهقان معمولی بود و می‌خواست زن یک گروهبان لیتوانیایی بشود که بینوا یک دست هم بیشتر نداشت، ولی یک سرباز روسی او راکه در تنور مخفی شده بود برداشته ترک زین خود نشانده بود و برای منشیکوف آورده بود. (حالا آن سرباز خاک بر سر را بگو این چه بیمزگی است).

خلاصه چه درد سرتان بدهم، پطر و منشیکوف قرار گذاشتند که در این خصوص به طور شراکتی عمل کنند. اما چندی که بر این منوال گذشت پطر دبه در آورد و در ۱۷۰۷ مارتا را پنهانی برای



خودش تنها عقد کرد (۱۰)، و برای رعایت اصول پنهان کاری اسم مارتا را هم عوض کرد و گذاشت کاترین. پنج شش سال بعد پطر و کاترین دوباره با هم ازدواج کردند. این بار ازدواج علنی بود، چون که شرکت از مدتی پیش به هم خورده بود.

در مراسم ازدواج دو تا از دخترهای عروس و داماد هم شرکت داشتند و از ازدواج والدین خود غرق سرور و شادمانی بودند. پطر اونیفورم دریاسالاریش را به تن داشت، و زیر بغل عروس را هم فرماندهٔ نیروی دریایی گرفته بود. (۱۱)

بعد از اجرای مراسم ازدواج، پطر گفت «من خیال می‌کنم ازدواج ما خیلی پر ثمر خواهد بود. ببینید، هنوز سه ساعت از ازدواج ما نگذشته پنج تا بچه پس انداخته‌ایم».

پطر کاترین را بیشتر اوقات پا برهنه و آبستن نگه می‌داشت (۱۲). کاترین دوازده بچه برای پطر زایید، که یکی از آنها بعدها امپراتریس الیزابت شد.

پطر به همهٔ زنان روسیه آزادی بخشید، غیر از زنهای خانوادهٔ خودش، چون که غالب آنها قبلاً با سعی و عمل آزادی‌شان را به دست آورده بودند. ولیکن گویا پطر عقیده داشت که خانواده‌اش اصلاً زن لازم ندارد، چون به محض آن که اتفاقی می‌افتاد، پطر آنها را به صومعه می‌فرستاد. به این جهت صنعت صومعه در زمان پطر رونق گرفت.

اصولاً پطر از لحاظ زن آدم بدبختی بود، و یک وقت خبردار شد کاترین فاسق دارد. در نتیجه پطر عصبانی شد و فاسق بیچاره راگرفت و داد گردنش را زدند، برای این که عبرت بگیرد و دیگر فاسق زن مردم نشود. خوانندگان توجه دارند که گردن زدن بهترین درس عبرتی است که به یک نفر فاسق می‌توان داد، زیرا فاسقی که گردنش را زده باشند هیچ کاری از عهده‌اش بر نمی‌آید. با همهٔ اینها من شک دارم که دل پطر کاملاً خنک شده باشد، به خصوص که بعد داد سر آن فاسق را توی الکل خواباندند و توی پنجرهٔ اتاق کاترین گذاشتند. اما کاترین اصلاً و ابداً به روی خودش نیاورد و طوری رفتار کرد که انگار سر بریده توی پنجرهٔ اتاقش نگذاشته بودند. با توجه به این که زنها در برابر این قبیل مناظر معمولاً هزار جور غش و ضعف می‌کنند، باید اذعان کرد که سوءظن پطر احتمالاً بی اساس بوده است، وگر نه قضیه به این سادگی ختم نمی‌شد.

در هر حال، پسر پطر، تزارویچ الکسیس، چیز بیخود و مشلهفی از کار در آمد (۱۳). حوصله‌اش از همه چیز سر می‌رفت و یک چیزی روی فرق سرش ناراحتش می‌کرد. یک روبدوشامبر کهنه که دکمه‌هایش هم افتاده بود می‌پوشید و صبح تا غروب کنار بخاری می‌نشست و ترشی و خیارشور می‌خورد.

پطر از دست الکسیس خیلی ناراحت بود و غالباً او را به بادکتک می‌گرفت. اما در جریان کتک کاری طبعاً الکسیس خیلی بیش از پطر ناراحت می‌شد. بنابراین می‌توان گفت که پدر و پسر هر دو از دست همدیگر ناراحت بودند. بعضی از تاریخ نویسان می‌گویند که پطر بالاخره یک روز الکسیس را زیر کتک کشت. بله خوب، ولی فقط یک بار این کار را کرد. از این گذشته، مست هم بود. وانگهی کشتن پسر در خانوادهٔ تزارهای روسیه رسم بود. ایوان مخوف هم این کار را کرده بود. پطرکبیر که از ایوان مخوف کمتر نبود.

در ۱۷۲۱، پس از برقرار شدن صلح بین روسیه و سوئد، مجلس سنای روسیه لقب کبیر و پدر مملکت و امپراتور همهٔ خلق روس را به پطر داد. پطر هم خوش خوش شد.

همه می‌گویند که پطر آدم خیلی نازنینی بوده است، پس این حرف باید درست باشد. حقیقت این است که پطر وقتی که مست نبود و در حال تشنج عصبی هم نبود، آدم خوبی بود. فقط اشکالش این بود که به ندرت اتفاق می‌افتاد که در یکی از این دو حال نباشد. چون از قدیم گفته‌اند از دو حال خارج نیست. اما وقتی که پطر از دو حال خارج بود، آدم خوبی بود. مثلاً فرمان می‌داد که مردم در فصل زمستان وقتی که از جلو قصر می‌گذرند لازم نیست کلاهشان را بردارند. حتی یک بار اجازه داد مردم چپق و سیگار بکشند. (۱۴)

پطر نیروی دریائی روسیه را تأسیس کرد، و از آن گذشته یک روش آموزش و پرورش خیلی عالی هم به وجود آورد. دیگر از اقدامات قابل ذکر او یکی ساختن یک چلچراغ بود از دندان سگ آبی، و دیگری ساختن یک موشک دو کیلویی که هر چه کردند هوا



نرفت، ولی در عوض روی سر یکی از دوستان پطر افتاد و آن بندهٔ خدا را جا به جا کشت.

پطر عقیده داشت که مردم روسیه با دنیای خارج در تماس باشند، نه این که مثل زمان قدیم در بی خبری به سر برند (۱۵). همچنین پطر دلش می‌خواست که مردم روسیه همه بلند قد و خوش اندام باشند. به همین جهت در ۱۸۱۱ هر چه کوتوله و ناقص‌الخلقه در پطرزبورگ بود جمع کرد و در ساحل رودخانهٔ یخ بستهٔ نوا برایشان دهکده‌ای درست کرد تا همانجا زندگی کنند و میان مردم پیدایشان نشود (۱۶). در این دهکده دو کوتوله با هم ازدواج کردند و جشن و سرور مفصلی راه انداختند، و این صحنه را ورسچاگین نقاش معروف روس در تابلو «عروسی دو کوتوله» جاودانی کرده است. خود پطر خیلی از کوتوله‌ها بلندتر بود. قدش با چکمه نزدیک دو متر بود، و چکمه‌هایش را هم به ندرت در می‌آورد، مگر در مواقعی که می‌خواست به حالت افقی قرار بگیرد، و در چنین مواقعی مسئله قد زیاد مطرح نیست.

مع‌هذا پطر در سالهای آخر عمر می‌گفت که آنچه تا حالا صورت گرفته همه‌اش نادرست بوده است. شاید این یکی را درست گفته باشد.

پطر اصلاحات خود را با شتاب زیاد ادامه داد و برای رفع خستگی مرتب ودکا نوشید، اما سرانجام به علت مرگ درگذشت. قبل از مردن گفت: «همه چیز را می‌سپارم به دست...» اما جمله‌اش را تمام نکرد.

مسلماً به همین علت بود که بعداً در روسیه دعوا در گرفت. یکی نیست بپرسد مرد حسابی، اگر جمله‌ات را تمام می‌کردی می‌مردی؟

زیرنویس:

۱ - من حرف بیخود نمی‌زنم، بعضی از مشاهیر تاریخ بر خلاف بیشتر مردم فرزند یک آدم بوده‌اند.

۲ - روسها از همان قدیم اسمهای عجیب و غریب روی خودشان می‌گذاشتند. انقلاب هم نتوانست این عادت را از سرشان بیندازد، بنابراین از دست ما چه کاری ساخته است؟

۳ - عکس قضیه هم صادق است، بدین معنی که اگر یک نفر نجار باشد و اطلاع زیادی از تزاریگری هم نداشته باشد و قدش هم کوتاه باشد و خودش را به عنوان تزار روسیه جا بزند، فوراً مشتش باز خواهد شد، البته با این تفاوت که این کار برای نجار مورد بحث ممکن است عواقب ناگواری در برداشته باشد.

۴ - پیداست که خانه را مبله اجاره کرده بوده است.

۵ - من شرط می‌بندم که معلم تاریختان این چیزها را به شما نگفته است. فکر کرده ممکن است از این کارها سرمشق بد بگیرید. حالا چطور خودش سرمشق بد نگرفته، معلوم نیست. اما اتفاقاً درست هم فکر کرده چون که پطر کبیر پولش را داشت که تاوان شیشه‌ها و تشکها را بدهد. اگر من و شما از این کارها بکنیم بیچاره خواهیم شد.

۶ - در روز اول اعدام گارد استرلتسی پطر با دست خودش دویست نفر را گردن زد، چون اصولاً آدم زحمت‌کشی بود. بیست نفر از افراد گارد را هم در مجلس مهمانی گردن زدند، پطر بعد از ساعات اداری هم کار می‌کرد.

۷ - بعدها خود روسها هم فهمیدند که این اسم بی مناسبت است و به همین جهت آن را تغییر دادند.

۸ - در عوض بایرون شعری درباره‌اش سرود و نامش علاوه بر تاریخ معمولی در تاریخ ادبیات هم که بهتر است ثبت شد.

۹ - تاریخ نویسان می‌گویند که اوروکسیا سینهٔ سفید و مهمان نوازی داشت. من می‌دانم منظورشان چیست. یکی نمی‌پرسد شما از کجا می‌دانید. آدم باید وجدان داشته باشد.

۱۰ - لابد برای این که اگر علنی این کار را می‌کرد احتمال داشت منشیکوف خبردار شود و شرکت به هم بخورد.

۱۱ - البته این به حکم تشریفات بود، وگر نه کاترین از فرماندهان نیروهای زمینی هم محبوبیت کافی داشت.

۱۲ - آفرین بر پطر، زنها را باید همین جور نگه داشت. جورهای دیگرش فایده‌ای ندارد.

۱۳ - می‌گویند شبیه یکی از قهرمانهای داستایوسکی بود. معلوم می‌شود بر خلاف آنچه مشهور است داستایوسکی قهرمانهایش را از خودش در نیاورده بلکه از تاریخ الهام گرفته است. بنابراین پطر بیخود ناراحت بود. حتمی نیست که اسم بچهٔ آدم در تاریخ عمومی ثبت شود، تاریخ ادبیات چه عیبی دارد؟

۱۴ - آخر تزار میخائیل در ۱۶۳۴ استعمال دخانیات را ممنوع کرده بود و مجازات ارتکاب این جرم را هم اعدام قرار داده بود. در چنین شرایطی اگر کسی به استعمال دخانیات مبادرت ورزد احمق است و اگر از استعمال دخانیات خودداری کند بی غیرت است. ببینید تزارها مردم روسیه را در چه وضعی قرار داده بودند.

۱۵ - بعدها یکی از جانشینان پطر قدغن کرد که در روسیه احدی حق ندارد با دنیای خارج تماس بگیرد و هر کس گرفت خونش به گردن خودش خواهد بود. خوبی‌اش این است که تکلیف مردم روسیه همیشه روشن بوده است.

۱۶ - غافل از این که کوتوله‌ها و ناقص‌الخلقه‌های جدید بعداً سر از جاهای دیگر در خواهند آورد، چنانکه در آوردند.

چگونه می‌توان بچه‌ها را ساکت کرد؟



یاروسلاو هاشک
ترجمهٔ ایرج زهری

وقتی آدمی بخواهد زندگی را خوش بگذراند، باید امتحان‌هایی چند را پشت سر بگذارد. یکی از آنها - مشکل ترینشان - ارتباط با بچه‌هاست.

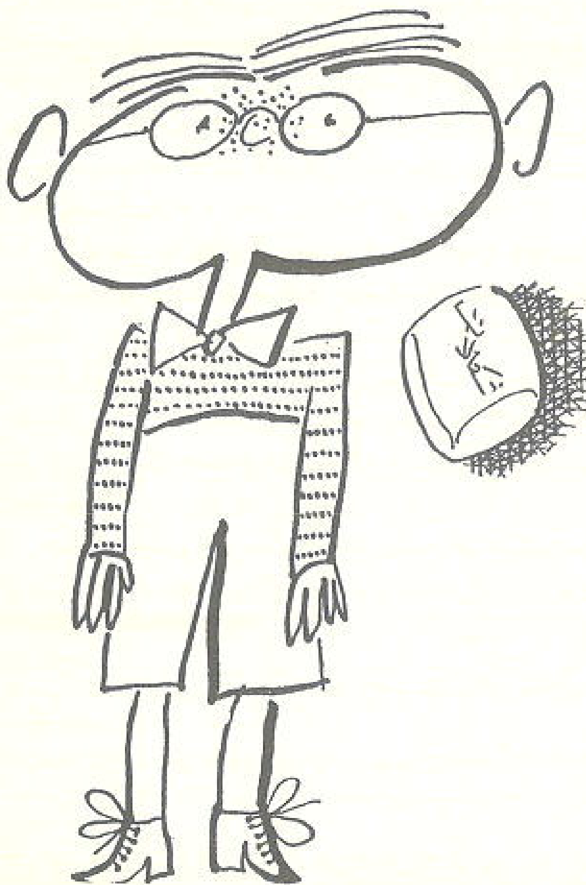
ساکت‌کردن بچه‌ها، با آرام کردن آنها به علت علاقه عجیبی که به سؤال کردن دارند تقریباً غیرممکن است. اما در یک مورد من کاملاً موفق شدم. چون بعد از این کار به یمن انصاف و التفات مقامات دولتی، توانستم مدت زیادی راحت کنم و از زندگی لذت ببرم. الان چهار ماه است که من در زندان موقت نشسته‌ام و هنوز هم اقرار نکرده‌ام که سر خواهرزاده‌ام «میلا گلوگز» چهارساله چه بلائی آورده‌ام.

راستش می‌ترسم که بگویم این آقا پسر را کجا ول کرده‌ام، چون به این ترتیب احتمال زیادی دارد که پیدایش کنند، دیگر از شرش خلاص نشوم. یادم هست، اولین جمله‌هایش این بود:

«چرا اینجا نشسته‌ای؟» این «چرا»ی لعنتی! چهار ماه پیش پدر و مادر میلا به او وعده داده بودند که دائیش می‌آید و او را با خود گردش می‌برد. یعنی من. حالا بد یا خوب باید با او می‌رفتم، به علاوهٔ اینکه به پدر و مادر بدبختش هم قول داده بودم که آقازاده را صحیح و سالم به خانه برگردانم.

بنابراین همینکه خانه را ترک کردیم ازش خواستم که: «دست منو محکم بچسب که بلائی سرت نیاد.» - «چرا بلائی سرم بیاد؟» دقیقاً همین سؤال مرا به تعجب واداشت: «میدونی میلا جون برای اینکه ممکنه بری زیر ماشین؟» - «چرا باید میون همه من برم زیر ماشین؟ چرا تو زیر ماشین نری؟» - «آخه تو خیلی کوچیکی؟» - «چرا من خیلی کوچکم؟» - «برای اینکه تازه چهار سالته.» - «چرا تازه چهار سالمه؟» - «برای اینکه پنج سالت نیست.» - «اگه پنج سالم بود چی می‌شد؟» - «اونوقت یک سال مسن‌تر بودی.» - «مسن‌تر یعنی چی؟» - «اون خانومه رو می‌بینی؟ اون مسن‌تره» - «دائی جون چرا گفتی اون خانومه؟» - «برای اینکه،... منظورم اون خانومه است که داره به طرف ما می‌آد. عزیزم.» - «چرا اون خانومه؟» - «می‌دونی میلا جون خواهش می‌کنم ساکت باش.» - «چرا باید ساکت باشم؟» یکی زدم تو سرش.

زد زیر گریه. سرش داد زدم: «زوزه نکش» اشکهایش را با آستین پاک کرد و بی‌صبرانه پرسید: «چرا نباید زوزه بکشم؟» - «برای اینکه تو مَردی!» - «چرا مَردَم؟» - «برای اینکه دختر نیستی.» - «چرا دختر





نیستم؟» - «برای اینکه شلوار پاته، بچه‌جون. بعلاوه وقتی بزرگتر شدی خودت می‌فهمی.» - «تو هم که شلوار پاته دائی جون؟» - «خودت که داری می‌بینی.» - «چرا تو مثل من بچه نیستی؟» - «برای اینکه من دیگه بزرگ شده‌ام.» - «منهم بزرگ می‌شم؟» - «تو هم بزرگ می‌شی. حالا دیگه حرف نزن» - «چرا حرف نزنم؟» - «برای اینکه اگر حرف بزنی میندازمت تو رودخونه.» - «آه! خیلی خوشم می‌آد دائی جون.» حالا نوبت من بود که ازش سؤال کنم: «چرا خوشت می‌اومد میلا جون؟» - «چون می‌تونستم یک کشتی بخار بشم.» - «چطوری یک کشتی بخاری می‌شدی؟» - «هی دود می‌کردم اونوقت مردم از سر و کولم بالا می‌رفتن و زنگ می‌زدن. منهم آتیش تف می‌کردم.» ناگهان متوجه مردی شد که خیابان را آب‌پاشی می‌کرد.

«چرا این آقاهه خیابانو آب‌پاشی می‌کنه؟» - «برای اینکه می‌خواد خاک و خُل خیابانو بشوره.» - «چرا به ما آب‌پاشی نمی‌کنه؟» - «برای اینکه حق نداره.» - «چرا حق نداره؟» - «چون در این صورت لباس‌هامونو خیس می‌کرد.» - «با چی لباس‌هامونو خیس می‌کرد؟» - «با آب دیگه، پسرم.» - «چرا با آب؟» - «چون با آب آب‌پاشی می‌کنه نه با آبجو» - «چرا با آب‌جو آب‌پاشی نمی‌کنه؟» - «وگرنه مست می‌کرد.» - «چرا مست می‌کرد؟ مامی میگه تو هم مست می‌کنی دائی - چرا تو یه خوکی دائی جون؟» - «حالا زوده که این‌هارو بفهمی میلا جون. دیگه حرف نزن وگرنه کتک می‌خوری‌ها!» - «چرا کتک بخورم؟» - «برای اینکه بهم فحش دادی؟» - «چرا نباید بهت فحش بدم؟ تو خونه‌مون هم که بهت فحش می‌دن!» - «خوب دیگه همچین کار خوبی هم نمی‌کنن.» - «تو هم همچین کار خوبی نمی‌کنی.»

دوباره یکی زدم تو سرش. بدون اینکه به روی مبارک خودش بیاورد گفت: «من حق ندارم مگه نه؟ تو هم اون موقع‌ها که زن‌دائی می‌زنه تو سرت گریه نمی‌کنی، مگه نه؟ راستی چرا زن‌دائی می‌زنه تو سرت؟» یک سقلمه زدم تو کمرش. سکوت کرد انگاری هیچ اتفاقی نیفتاده ولی ناگهان داد زد: «چرا این خونه‌ها درهاشون عقب نیست، چرا درهاشون اینجاست؟» - «چون در غیر اینصورت کسی نمی‌تونست وارد بشه.» - «چرا باید اصلاً کسی وارد بشه؟» - «برای اینکه آدم توشون زندگی می‌کنه.» - «چرا اون تو آدم زندگی می‌کنه؟» - «برای اینکه باید اون‌تو زندگی بکنه دیگه» - «چرا باید اون تو زندگی بکنه؟» - «برای اینکه نمی‌خواد تو خیابون بخوابه.» - «چرا نمی‌خواد تو خیابون بخوابه؟» - «برای اینکه آدم مرتبیه.»

یک لحظه ساکت بود، بعد دوباره شروع شد: «دائی جون، ولی تو که اون‌جا زندگی نمی‌کنی؟» و بعد مجموعه‌ای از سؤال‌ها: چرا اسم درخت درخته، چرا شاخه‌ها وقتی بالا می‌رن خم می‌شن؟ آیا



می‌شه از یک درخت حباب صابون درست کرد؟ چرا حباب صابون می‌ترکه؟ چرا به من می‌گن شبیه یه حباب صابونم؟ اگه اینطوریه پس من کی می‌ترکم؟ دنبال این سؤال آخری ازم خواهش کرده بذارم سه نبش خیابون چیز کنه. از آن کارها.

همینکه یک سگ دیدیم، سؤال کرد چرا سگه، گربه نیست؟ یکی دیگه کوبیدم تو سرش. سکوت طولانی. «دائی جون ، چرا از فرشته‌ها شیرینی درست نمی‌کنند؟» - «چرا من عرق کرده‌ام؟» - «چرا وقتی تو تشنه‌ته، مثل سگ‌ها زبونتو در نمی‌آری دائی جون؟» - «چرا تو سگ نیستی؟ - ولی فیلی؟» - «چرا تو خرطوم نداری دائی جون؟»

ما داشتیم از راه آهن رد می‌شدیم. من دیگر کلافه شده بودم به این جهت ازش پرسیدم: «دوست داشتی می‌رفتی مجارستان؟» - «چرا دوست داشتم می‌رفتم مجارستان؟» - «برای اینکه من برات یه بلیط می‌خرم و ما با هم، با لوکوموتیو می‌ریم مجارستان.» دستهایش را بهم کوبید و فریاد کشید: «اونوقت منم سوت می‌کشم مثل ترن!» - «سوت بکش پسر جون» - «من بخار پس می‌دم» - «هرکاری که دلت می‌خواد بکن میلا جون» و دوتا بلیط به مقصد «ماجیاراد» وسط «پوستا»ی بزرگ خریدم. با خودم فکر کردم این بچهٔ زبل حتماً پیوسته سؤال خواهد کرد که کی می‌رسیم.»

و بالاخره آنطور که باید بشود شد. ما از ایستگاه ماجیاراد به وسط پوستا رفتیم، یک روز و نیم می‌رفتیم. وسط دشت پوستا به میلا گفتم که منتظر من باشد. «چرا باید منتظر تو باشم؟» - «برای اینکه پسر باشعوری هستی.» و به سرعت دور شدم. پشت سرم صدای کوچولوی بیگناهش را می‌شنیدم: «چرا داری می‌دوی دائی جون؟»

این هم چیزهایی بود که یادم مانده.

اخبار جامعه کلیمیان ایران

کوتاه شده از بولتن خبری مهر ماه و آبان ماه

مجمع عمومی و انتخابات هیأت مدیره جدید کانون خیرخواه

ساعت ۹ صبح روز جمعه ۱۶ آذر ماه ۷۵ بنا بر دعوت قبلی مجمع عمومی کانون خیرخواه (بیمارستان دکتر سپیر) با حضور نماینده محترم وزارت کشور و معتمدین جامعه و هیأت مدیره کانون خیرخواه و گروهی از اعضای کانون خیرخواه در کنیسای یوسف آباد تهران تشکیل شد، ابتدا آیاتی از تورات مقدس خوانده شد.

خانمها اختر کلیمی شیرازی، اشرف یدیدسیون، فاطمه جاسبی و یزدیان پشت تریبون آمده و لوح تقدیر و هدایای خود را از آقایان دکتر منوچهر الیاسی نماینده کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی، دکتر منصور شاریم رئیس و مدیر فنی بیمارستان دکتر سپیر، سرکار خانم حصیدیم مدیره بیمارستان و آقای شادی عضو هیأت مدیره انجمن کلیمیان تهران دریافت نمودند و مورد تشویق سایرین قرار گرفتند.

مطابق دستور رسمی اعلام شده دکتر رحمت‌الله رفیع به ریاست مجمع انتخاب شد.

آقای دکتر رفیع درباره موقعیت و اهمیت خدمات پزشکی و کانون خیرخواه مطالبی گفتند و از آقای هارون یشایائی رئیس هیأت مدیره کانون خیرخواه دعوت کردند گزارش فعالیتهای کانون و گزارش مالی را به اطلاع مجمع برسانند.

رئیس هیأت مدیره کانون خیرخواه در گزارش مالی خود با ذکر ارقام درآمدها و هزینه‌های بیمارستان دکتر سپیر اعلام نمود که در سال مالی ۱۳۷۴ بیمارستان دکتر سپیر حدود سیصد میلیون ریال کسر درآمد بر هزینه داشته و این با وجود کمکهای بسیاری است که از طرف همکیشان علاقمند و خیّر ما در ایران و خارج از کشور دریافت نموده و امیدواریم با تغییر شرایط کار و بازدهی بهتر در سال آینده و سالهای بعد با کمک معنوی و مادی همکیشان و نهادهای مختلف مشکلات مالی و اجرائی بیمارستان مرتفع گردد.

بعد از بحث‌های لازمه هیأت مدیره جدید کانون خیرخواه به شرح ذیل انتخاب شدند.

آقایان هارون یشایائی، گاد نعیم، دکتر ارسطو بدیعی، دکتر ناصر سلیمانی، دکتر موسی فرزادمهر، دانیال امین فرد، دکتر بهروز وفا منصوری بعنوان اعضای اصلی و آقای رحمت‌الله حوری زاده و خانم سوزان نجاتی بعنوان اعضای علی‌البدل انتخاب شدند.

برنامه ستاد دهه فجر کلیمیان ایران به مناسبت هیجدهمین سالگرد انقلاب اسلامی ایران

ستاد دهه فجر جامعه کلیمیان ایران با شرکت حاخام یوسف کهن و آقایان دکتر منوچهر الیاسی نماینده کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی و هارون یشایائی رئیس انجمن کلیمیان تهران و هم چنین نمایندگان نهادها و سازمانهای یهودی ایران در انجمن کلیمیان ایران تشکیل گردید و برنامه شرکت جامعه کلیمیان ایران در مراسم دهه فجر به شرح زیر اعلام شد:

۱ - حضور جمعی در مراسم تجلیل از امام خمینی رهبر و بنیانگزار جمهوری اسلامی ایران در روز جمعه ۱۲ بهمن ماه.

۲ - شرکت در مراسم روز جهانی قدس و ارسال پیام به ستاد برگزاری مراسم.

۳ - مراسم نیایش و اجرای دعای مخصوص برای سلامتی رهبر جمهوری اسلامی آیت‌الله خامنه‌ای و سایر مسئولین نظام و آرزوی موفقیت و پیروزی برای ملت ایران، در عصر روز جمعه ۱۹ بهمن ماه در کنیساهای کلیمیان در سراسر کشور.

۴ - تشکیل جلسات سخنرانی و تجلیل از شهدا در سازمانهای یهودی در سراسر ایران.

۵ - برگزاری مسابقات ورزشی با تیمهای ورزشی سایر اقلیتهای دینی.

۶ - شرکت در راهپیمائی سراسری بمناسبت ۲۲ بهمن و پیوستن به دیگر هموطنان.

۷ - تشکیل نمایشگاه هنری.

انجمن جوانان باغ صبا

روز پنجشنبه بیستم دیماه فعالیت سازمان جوانان باغ صبا با حضور حاخام یوسف کهن و آقای دکتر منوچهر الیاسی نماینده کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی و عده‌ای از جوانان کلیمی شرق تهران و معتمدین جامعه در محل کنیسا باغ صبا آغاز شد.

در این مراسم که به همت جوانان کلیمی شرق تهران و کنیسا باغ صبا ترتیب داده شده بود جوانان تصمیم خود را برای گسترش فعالیتهای دینی، اجتماعی، ورزشی و هنری اعلام نموده و ضمن برنامه‌های متنوع، آمادگی خود را برای برگزاری جشنهای دهه فجر و ارتباط با کمیته جوانان انجمن کلیمیان تهران ابراز نموده و احتیاجات خود را مطرح نمودند.

تألیف کتب بینش دینی دانش آموزان کلیمی

بازنگری در کتب دوره ابتدایی در سال ۱۳۷۵ به وسیله گروه متخصص به مسئولیت خانم شیرین دقیقیان انجام شد.

ولی در مورد کتابهای دوره راهنمائی و دبیرستان با توجه به نحوه آموزش بینش دین و فرائض و تعداد سئوالات مطرح شده امکانات فراهم نشد تا اینکه اخیراً اقداماتی بعمل آمد و از اینرو کمیته فرهنگی انجمن کلیمیان تهران از گروهی از دست اندر کاران دعوت کرد و افراد دعوت شده در مرحله فعلی آقای دکتر یونس حمامی مسئولیت گروه نگارش را بعهده گرفته‌اند.

جشن حنوکا

بمناسبت «حنوکا» جشنهای مختلف از طرف نهادهای جوانان کلیمی برگزار شد. از جمله کمیته جوانان انجمن کلیمیان تهران مراسم با شکوهی در تالار خراسانیها ترتیب داده بود که حدود سیصد نفر از جوانان همکیش در آن شرکت داشتند و ضمن اجرای مراسم مذهبی حنوکا از جوانان پذیرائی بعمل آمد و برنامه‌های تفریحی اجرا شد.

همچنین هفته اول دیماه جشن حنوکا با شکوه فراوان به وسیله دانشجویان یهود در تالار محبان برگزار شد و به همین مناسبت در خانه جوانان یهود ایران و سازمان جوانان یهودی گوی گیشا مراسم مذهبی و جشن و سرور ترتیب داده شد.

جشن قبول شدگان کنکور

جشن تشویق و تقدیر از جوانان کلیمی قبول شده در کنکور سراسری و اختصاصی روز چهارم آذر ماه به وسیله سازمان دانشجویان یهود ایران در تالار محبان تشکیل شد.

در این مراسم که با حضور خانواده جوانان تشکیل شده بود بیش از نود و پنج نفر از قبول شدگان کنکور شرکت داشتند.

شرکت نمایندگان سازمان بانوان یهود ایران در جلسات شورای هماهنگی سازمانهای غیر دولتی زنان

مقارن با پنجمین سالگرد فعالیت سازمانهای غیر دولتی زنان وابسته به نهاد ریاست جمهوری نمایندگان سازمان بانوان یهود ایران در گروههای کاری مختلف این سازمان شرکت نمودند.

در این جلسات از جمله در مورد «مسائل با دختران» و «زمینه‌های لازم برای ارتقاء و تشکّل زنان» بحث و گفتگو بعمل آمد و به دعوت نمایندگی سازمان بانوان یهود ایران قرار شد کارشناسان و متخصصین سازمانهای غیر دولتی زنان در جلسه مخصوصی برای زنان همکیش شرکت نمایند.

سیستم کامپیوتری کتابداری در کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران

بزودی مراجعین کتابخانه می‌توانند کتب مورد نظر خود را از طریق کامپیوتر جستجو کنند.

با تجهیز کتابخانه مرکزی کلیمیان به کامپیوتر و ورود اطلاعات

مربوط به کتب موجود در کتابخانه به کامپیوتر، جستجوی کتاب در عنوان، نام نویسنده، و مترجم میسر گردید.

این برنامه که با همکاری فرهنگستان زبان و ادب فارسی و اعضای گروه کتابخانه تدارک دیده شده است، سه زبان فارسی، انگلیسی و عبری را پشتیبانی می‌نماید. تا کنون اطلاعات متجاوز از پنج هزار کتاب وارد کامپیوتر شده است و بزودی با وارد کردن چکیده برخی از کتاب مهم و کلیدی، جستجوی کلمات در چکیده نیز میسر خواهد گردید.

تالار محبان بعد از نوسازی و تجهیز کامل مورد بهره‌برداری قرار گرفت

تالار محبان بعد از نوسازی و تجهیز کامل مورد بهره‌برداری قرار گرفت.

می‌توان گفت بعد از گذشت سالها، تالار محبان هنوز تنها آمفی تآتر موجود در جامعه کلیمیان ایران است که همواره مورد استفاده قرار می‌گیرد.

این تالار با گذشت سالهای متمادی از تأسیس آن از جمیع جهات فرسوده شده و نیاز به بازسازی و تجهیز کامل داشت.

انجمن کلیمیان تهران و کمیته املاک انجمن با تأمین اعتبار لازم و کوشش فراوان تالار محبان را بازسازی و تجهیز نموده و اولین برنامه در تالار محبان بعد از تعمیر و تجهیز به وسیله بانوان یهود ایران اجرا شد.

بازسازی طبقه اول ساختمان کوروش آغاز شده و امیدواریم افتتاح طبقه اول ساختمان کوروش نیاز جوانان را به برگزاری مراسم مختلف برآورده نماید و هزینه‌های مربوط به مراسم خانوادگی را به حداقل تقلیل دهد تا همکیشان ما بتوانند در شرایط مناسب‌تری مراسم خود را برگزار نمایند.

تجدید فعالیت گروه دانش آموزان (سازمان دانشجویان یهود ایران)

در سال جدید تحصیلی سازمان دانشجویان یهود ایران فعالیت مجدد کمیته دانش آموزان کلیمی را سازمان داده است.

کمیته جوانان انجمن کلیمیان تهران محور فعالیت‌های جوانان کلیمی ایران

مدتی است کمیته جوانان شکل سازمانی بخود گرفته و رفته رفته به محور فعالیتهای اجتماعی جوانان کلیمی تبدیل می‌شود.

جشن تشویق دانش آموزان ممتاز کلیمی

در شبهای دهم و یازدهم مهر ماه مراسم اهداء لوح افتخار به دانش‌آموزان کلیمی ممتاز در مدارس اختصاصی و مدارس عمومی در تالار خراسانیها انجام شد.

در این دو شب به چهار صد و پنجاه نفر دانش‌آموز ممتاز کلیمی لوح افتخار و شاخه‌های گل اهداء شد و جمعاً حدود دو هزار نفر از اولیاء دانش‌آموزان و سایر همکیشان در این مراسم شرکت نمودند.

در این مراسم تشویق دانش‌آموزان ممتاز کلیمی تهران - مدیران و مربیان مدارس اتفاق، ابریشمی، روحی شاد، فخر دانش و راه دانش پسران شرکت داشتند و مورد تشویق حاضرین در مراسم قرار گرفتند.

لوح یادبودها بوسیله آقای دکتر منوچهر الیاسی نماینده کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی و دیگر معتمدین جامعه کلیمی ایران به دانش‌آموزان ممتاز اهداء شد.

رئیس انجمن کلیمیان تهران در هر دو شب مراسم گزارشی از فعالیتهای فرهنگی و آموزشی انجمن کلیمیان تهران به اطلاع حاضران رساند و خط مشی هیأت مدیره انجمن کلیمیان تهران را در امور فرهنگی و آموزشی تشریح کرد.

برگزاری جشن «برمیصوا و بت‌میصوا» توسط خانه جوانان انجمن کلیمیان

امسال نیز همانند سالهای گذشته به همت هیأت مدیره خانه جوانان و جمعی از فعالین، جشنی به مناسبت به سن تکلیف رسیدن نوجوانان برگزار گردید.

این برنامه در دو بخش اجرا گردید، بخش اول آن که در تاریخ پنجشنبه ۷۵/۶/۸ در کنیسای ابریشمی در مراسم روحانی و مذهبی که از ساعت ۴ بامداد با آغاز نیایش سلیحوت شروع و با ابراز احساسات پر شور جماعت حاضر در کنیسا بعد از تفیلای شخریت پایان یافت.

بخش دوم برنامه، شامل جشن و اهداء جوائز بود که در روز سه‌شنبه مُورّخ ۷۵/۶/۲۰ در تالار خراسانیها برگزار گردید. این جشن با حضور بیش از ۳۰۰ نفر از همکیشان برگزار گردید و به بیش از ۲۰ نفر از نوجوانان هدایائی به رسم یادبود تقدیم گردید. اهداء جوائز و پذیرائی حدوداً ۴ ساعت به طول انجامید.

اخبار کمیته بانوان مجتمع فرهنگی ارتص

اخبار کمیته بانوان مجتمع فرهنگی ارتص

گروه تاتر ایرانیان مقیم اسرائیل در سه‌شنبه ۲۱ ژانویه نمایش پیوند جهانی و پدر نه دختر را به معرض اجرا گذاشتند این برنامه با استقبال عموم همکیشان روبرو گشت و این گروه با خاطره خوش به اسرائیل مراجعت نمودند.

بازار بزرگ سالیانه مجتمع فرهنگی ارتص در روز یکشنبه ۲ فوریه از ساعت ۹ صبح تا ۳ بعد از ظهر ادامه داشت و بازار موفقی بود چون صاحبان مشاغل بهترین اجناس خود را در اختیار این کمیته گذارده بودند. کمیته بانوان صمیمانه از همه آنهایی که موجب رونق بازار ما بودند تشکر می‌کند.

روز سه‌شنبه ۴ فوریه کمیته بانوان گردهم‌آئی ناهار ماهیانه خود را با سخنرانی بسیار جالب دکتر وجدانی برگزار کرد. در این برنامه هنرمند ارزنده شهرام صولتی برای مهمانان ساعات خوش و دلپذیری را فراهم کرد.

کلاس‌های ارتروز هر سه شنبه از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در مجتمع فرهنگی ارتص برگزار میشود و تعداد محدودی برای هر دوره می‌توانند با هر سنی در این کلاسها شرکت کنند و مدت کلاسها برای هر دوره ۸ هفته می‌باشد. برای اطلاعات بیشتر می‌توانید با دفتر مجتمع فرهنگی ارتص با شماره ۹۳۰۳ - ۳۴۲ (۸۱۸) تماس بگیرید.



ERETZ CULTURAL CENTER

EST. 1978

6170 WILBUR AVE. • RESEDA, CA 91335 • (818) 342-9303 FAX (818) 343-2390
P. O. BOX 19155 • ENCINO, CA 91416



February 5, 1997

Mr. Benyamin Nathanyahoo
The beloved Prime Minister of Israel
Jerusalem, Israel

With a heart full of pain and sorrow Eretz Cultural Center wishes to extend, on behalf of all Iranian Jews residing in California, their condolences to you, to the Government and Nation of Israel and to all the Israelis of the World for the sad occasion of the collision of the two helicopters and the loss of the great number of Israeli youths who were in the service of protecting the country.

ERETZ CULTURAL CENTER

R. Dokhanian

Ruben Dokhanian
President

ראש הממשלה
Prime Minister

February 16, 1997

Dear Mr. Dokhanian,

On behalf of the people of Israel, and especially the bereaved families, I thank you for your condolences following the helicopter disaster.

I deeply appreciated your participation in our grief. Your message of solace and support in this time of national tragedy has helped ease the agonizing pain as our people mourn the loss of 73 of our finest and bravest young soldiers.

The anguish suffered by the parents and families in these circumstances is indescribable. We pray that they will be granted comfort in their sorrow, and the strength to rebuild their lives.

Sincerely,

Benjamin Netanyahu

«اطلاعیه مجتمع فرهنگی ارتص»

وقوع حادثه جانگداز و دلخراش زلزله در شمال غربی میهن عزیزمان ایران تمام یهودیان ساکن کالیفرنیای جنوبی را در ماتم عمیقی فرو برد.

این فاجعه آسمانی بار دیگر گروهی بیشمار از هم وطنان عزیز ما را دچار مصیبت از دست دادن خویشان و نزدیکان و سرپرستان و فرزندان خود نمود. «مجتمع فرهنگی ارتص» ضمن ابراز همدردی عمیق با زلزله‌زدگان، در آستانه فرا رسیدن نوروز باستانی از کلیه همکیشان عزیز تقاضا دارد با تمام امکانات به کمک آسیب دیدگان زلزله بشتابند. و با اهدای کمک‌های مالی خود از طریق سازمان‌های مربوطه مرهمی بر زخم بی خانمان این عزیزان هم وطن بنهند.

پیوند دلها

برای تماس با افراد زیر با تلفن

۴۷۹۸ـ۴۷۹(۳۱۰) تماس حاصل نمائید



خانم جوانی خوش اندام،علاقمند به یوگا، رمانتیک، مهربان، خوش قلب، اجتماعی، خوش سلیقه آشنا به زبان‌های عبری و انگلیسی، شاغل، قبلاً متأهل، بدون فرزند، مایل به آشنایی و ازدواج با آقایی ۵۵-۴۵ ساله، خوش پوش، صادق و وفادار، اهل ورزش و گردش با درآمد مکفی می‌باشد. کد ۵۵۷

دختر خانمی ۲۸ ساله با قد ۵/۳ فوت لیسانس حسابداری، مجرد، جذاب، با هوش، با شخصیت و احساس و تحصیلکرده، مهربان، نظر بلند، با معرفت، خوش سلیقه از خانواده بسیار خوب و

خانمی هستم ۴۰ ساله دیپلمه طبیعی، بدون فرزند، خواهان ازدواج با مردی ۴۵ تا ۵۷ ساله دیپلم یا لیسانس با درآمد کافی قبلاً ازدواج کرده یا مجرد، خوش اخلاق، شیک پوش، ورزشکار، خونگرم، صمیمی. کد ۱۷۸

جوانی ۲۵ ساله کلیمی و سیتی‌زن آمریکا، خوش قیافه، خوش قلب و مهربان، با کمی لکنت زبان، دارای محل سکونت شخصی و درآمد تضمین شده، خواهان آشنائی با هدف ازدواج با دوشیزه‌ای که او نیز مشکلی مشابه و یا اشکال دیگری داشته باشد. کد ۹۵۳

آقایی ۴۲ ساله، قبلاً ازدواج کرده، خوش قیافه با قد متوسط، شغل آزاد، ورزشکار، با شخصیت، مایل به آشنایی با خانمی ۳۵ تا ۴۲ سال، قد متوسط جذاب و صمیمی، با وجدان و خوش قلب، مطلقه یا بیوه با یک فرزند قبول است. کد ۶۲۸

آقایی ۵۵ ساله، قبلاً ازدواج کرده، با تحصیلات عالیه از آمریکا، خوش قلب، خونگرم، روشنفکر با ایمان، مایل به آشنایی و ازدواج با خانمی تحصیلکرده لیسانس یا دکتر ۴۷ تا ۵۲ ساله، مجرد یا قبلاً ازدواج کرده. کد ۵۵۴

درستکار، علاقمند به ازدواج با آقایی بین ۲۸ - ۳۸ سال، قد ۵/۵ فوت، دیپلم به بالا با شغلی آبرومند و درآمدی در سطح رفاه، ازدواج نکرده، مهربان، با شخصیت، دست و دلباز، نظر بلند، خوش اخلاق، با قیافه‌ای در سطح قابل تحمل، قدر شناس. کد ۵۳۹

خانمی ۳۳ ساله یکبار ازدواج کرده بدون فرزند، با احساس، زیبا و خوش اندام، مهربان و صمیمی مایل به ازدواج با آقایی با شخصیت و مهربان می‌باشد.

کد ۸۴۱

خانمی هستم ۳۷ ساله دارای لیسانس، قبلاً ازدواج کرده با دو فرزند، زیبا و خوش اندام، با هوش و فعال، اجتماعی و مهربان مایل به آشنایی با آقایی ۴۵-۳۷ ساله با تحصیلات بالا، جذاب، بدون اعتیاد، مهربان، با مسئولیت و خوش اخلاق.

کد ۶۳۰

آقایی هستم ۳۸ ساله دارای تحصیلات مهندس کامپیوتر، با شغل آزاد، خوش تیپ، خوش پوش و متحمل به یک ازدواج یک ماهه بیرون فرزند مایل به آشنایی با دوشیزه یا خانمی تا ۳۳ ساله با حداقل لیسانس، زیبا، خوش اندام و شیک پوش، مجرد یا مطلقه بدون فرزند. کد ۵۱۰

دختر خانمی هستم ۳۸ ساله، فوق دیپلم، قد "۵٬۲"، شغل آزاد، زیبا و مهربان، پای بند به اصول اخلاق، مایل به آشنایی با آقایی ۵۰-۴۰ ساله جذاب و با وقار، علاقمند به تشکیل خانواده، اهل ورزش و با درآمد مکفی. کد ۳۴۴

آقایی هستم ۳۶ ساله از خانوادهٔ خیلی محترم، دارای تحصیلات بالا از آمریکا، خوش برخورد، خوش تیپ، با شخصیت، روشنفکر و با احساس، اهل مسافرت و علاقه‌مند به موسیقی، مایل به آشنایی با دختر خانمی ۳۰-۲۴ ساله، تحصیل کرده، روشنفکر و زیبا و علاقه‌مند به تشکیل خانواده. کد ۴۵۵

خانمی هستم ۳۱ ساله دارای لیسانس، قبلاً ازدواج کرده، و با یک فرزند، جذاب و خونگرم، غیر سیگاری، عاشق مسافرت از خانواده‌های اصیل مایل به آشنایی با آقایی ۳۶-۳۳ ساله لیسانس، بالا قد "۵٬۶" با خصوصیات فوق. کد ۱۰۶

جشن نوروز بر همگان مبارک باد

PLAN THE TRIP OF A LIFETIME

We are Ivrim, the People Without Boundaries

by Jordan Elgrably

What does it mean to be Jew? What is Jewish art and culture? Exactly what makes us any different from any other people-from Persians, Egyptians, Iraqis, Moroccans, Algerians, Tunisians, Creeks, Italians, Ethiopians, Indians, Chinese, Spaniards, North or South Americans? The answer to the riddle of Jewish identity can be found, in a way, in each of these countries-and many more. For in fact, while the Jews trace their history back to the Levant and the Middle East, they have always been a multicultural people. They have found themselves living in most of the countries of the world.

Indeed, our ancestor originally called themselves *Ivrim*. The word Ivri has a fascinating etymology, for it means to "cross over" to "transcend borders". You won't find one universal definition all of us agree upon for **IVRI**, but consider this: God is thought to be OLAM, or, time without boundaries. " And so we have always been the people without boundaries. This is the root of Jewish identity-our ability to find ourselves in so many different countries, to become an integral part of other cultures. The anxiety of Jewish identity arises from our original destiny as a people without boundaries, and the natural human desire for a homeland. Thus, we had-for nearly two thousand years-desire to re-establish ourselves in Israel. And yet many Jews live outside Israel. Many more divide their lives between Israel and other countries.

Unfortunately, a schism came about in the Jewish people as a result of the conflict between the West and the East. Those Jews who wanted to make a life for themselves in Europe, particularly in Eastern Europe-the Ashkenazim, who for centuries had known little about Sephardic and Mizrahi Jews, were at odds with their own people. Today, much of what the world knows about Jews concerns Ashkenazi experience and expression, while the rich history and accomplishments of Ivrim from Levantine and Middle Eastern countries-and of Ivrim in Africa and Asia-tends to be neglected, ignored or marginalized completely.

The time has come, at last to heal these divisions, to bring the experience of people without boundaries together under one roof. A group of writers, editors and others have gotten together in order to begin publishing a new, bimonthly national magazine: **IVRI (People Without Boundaries).** This new publication, the first of its kind in the United States, will explore all the diverse aspects of Sephardic and Middle Eastern Jews. **IVRI** will also go to Africa to investigate the Jewish experience, and will devote space to examining the cultures of Arabs, Persians, Armenians and other with whom Levantine and Middle Eastern Jews have lived for hundreds, sometimes thousands of years.

The ultimate purpose of **IVRI** is to become a nexus for Sephardic and Mizrahi writers, artists, film-makers, photographers, architects, anthropologists and much more-and to include not only those residing in the United States, but established and emerging talents in Canada, France, Israel and elsewhere. And eventually, **IVRI** will be a publication in which Sephardim, Mizrahim, and Ashkanazim are all included.

There are nearly 300 Jewish publications in the United States today, in which virtually every Jewish community find itself represented, but until now Sephardic, Middle Eastern, African and Asian Jews have largely left out of the discourse. As a non-profit publication **IVRI** (People Without Boundaries) requires the strong support of Mizrahi and Sephardic Jews. To find out how you can make a difference-to make a tax-deductible contribution or become a subscriber-get in touch with **IVRI** at: 1033 N. Orlando Avenue, Los Angeles, CA 90069, or call (213) 650-3157.

IVRI is a publication of NASAWI (National Association of Sephardic Artists, Writers and Intellectuals), a new multidisciplinary organization, which has as its mission to represent Sephardic and Mizrahi creative professionals to the mainstream media-in the film and television industries, in universities, in radio, print journalism and book publishing, in theater, the performing arts, museums and galleries. To inquire about becoming a member of NASAWI or for information about contributing creatively to **IVRI** contact NASAWI at the address above.

Both **IVRI** and NASAWI are supported by the Sephardic Educational Center, the Center for Jewish Culture and Creativity, Sephardic House, the American Sephardi Federation, and the Israeli Consulate's Department for Cultural Affairs. The editors are: Ammiel Alcalay, Victor Perera and Jordan Elgrably.

IVRI is currently seeking a qualified individual to become the literary editor.

About a Book

ANCIENT SECRETS
By Rabbi Levi Meier
New York, Villard, 1996

H. Ebrami

"Ancient Secrets" is the latest book written by Rabbi Levi Meier. He is a distinguished Rabbi and psychologist. Rabbi Meier, Ph.D. is one of the best known spiritual advisers in the United States, and he is a chaplain at the Cedars - Sinai Medical Center. As a biblical scholar and practicing clinical psychologist, Rabbi Meier illustrates how the Torah's teachings apply to contemporary existence. He uses the Five Books of Moses as his guide and shows that the Bible is replete with psychological and spiritual lessons, whose truths are as valid to-day as ever. Rabbi Meier is a teacher who can make a 3,200-year-old text, recorded by the ancients on scrolls relevant to our times and to future generations.

Some excerpts:

About 3,200 years ago - which is to say, ages before the glory of Greece or the grandeur of Rome, about a millennium before the rise of Christianity and nearly two millennia before Islam, and so long ago that neither the Babylonian nor the Persian Empire had yet made its mark - a young man who held a high position in the court of the Egyptian Pharaoh abandoned his wealth and his position in response to a call from a divine voice.

Introduction. P. XIII

* * * * *

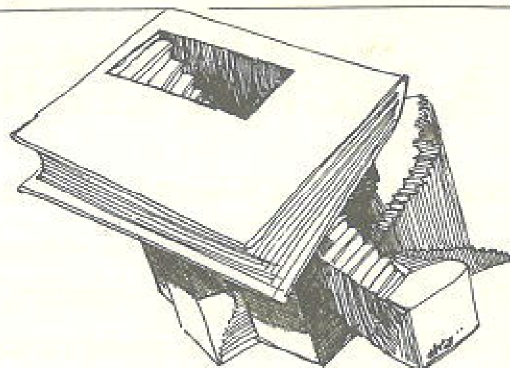
God gives us the creative force first. He intends for humanity to be cocreators with Him and continue the process of bringing light to the universe.

It's a powerful idea. Having been given this life force, we can nurture it or corrupt it - this is the key to living in light or living in darkness.

Part I. 1.As in the Beginning, So Now. P.9

* * * * *

If you remember your own oppression, your own servitude, your own pain, you will not be able to inflict the same thing on others. That memory will endow you with empathy and compassion - the essential ingredients of love.



Remember the pain and agony. Remembering will motivate you to help others in the same situation. Remember the bad and put them to good use.

Part II. 13. Remembering, P. 85

* * * * *

The Bible is saying that the several experience is so important that both individuals should take time out afterward just to be together. They can talk with each other and get to know each other on the new level to which the intimacy of sex has brought them.

Note that often when the Bible speaks of people having sex, things it uses the verb "to know" as in *"Now Adam knew his wife, Eve, and she conceived and bore Cain"*

Part III 20. Sex, P. 141

* * * * *

How many of us, burdened by traumatic childhood experiences, choose to be moan our fate, blaming our parents and God rather than taking advantage of the window of opportunity to cross over to the new approach to life offered by the Promised Land? How many people refuse to take a risk and embrace life, preferring, it seems, to wazzu lead lives of quiet desperation? In my profession, I meet such people every day. For them, it is more comfortable to be a slave than to step boldly into the unknown.

Part IV 24. The Enemy called Fear. P. 171.

* * * * *

Think about that for a moment. We are talking about being *at one with God!* To be at one with God means to be empowered to move mountains, to change the world, to take part in creation. Ultimately, that is what we are on earth to do.

Part V 32. Secrets P. 231

* * * * *

[Schindler's] people gave him a ring with an inscription from the Talmud that read "He who saves even one life has saved the whole world"

So set yourself a small task. Do not aim to save the whole world. Save one life. Save yourself. It will be as if you saved the entire world.

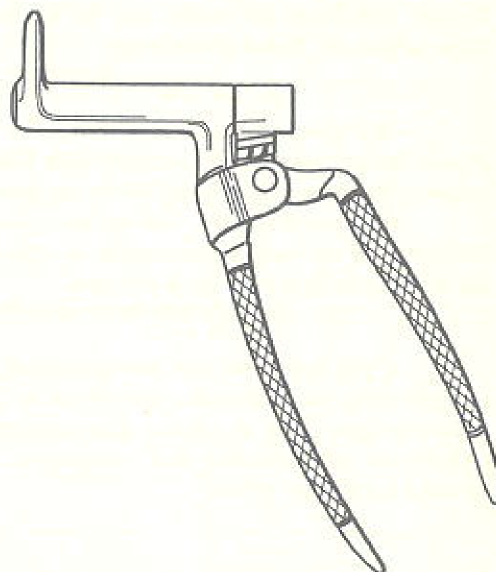
Conclusion Page 243

A NEW PLIER AND CUTTER

Individuals who spend several hours a day working with different kinds of cutters, usually complain of pain, and some other problems, in their arm and/or wrist. The main reason for such problems is the way they have to use these tools. In most situations the operator needs to raise his arms and bend his wrist in order to aim the head of the pliers towards the intended object. An early fatigue is a result of such an unnatural position of arm and wrist movement. Recently, a new invention is offered by Mr. Doryoush Keyvani which is hoped to overcome this problem completely.

In a recent contact with Mr. Keyvani he provided some explanation for our interested readers. In all conventional pliers the handle rests at the palm of the hand. So when the head of the tool (its "snout") is aimed towards any direction, its handle - and hence the palm of the hand - have to be directed towards the same direction as well. This will cause a problem when the intended object is at a level below the operator's hand. On the contrary, in his new invention ("A Plier Equipped with a Semi-Gear and a Shank"), direction of the plier is entirely independent of the direction of the handles. Consequently, while the handles remain in a natural and comfortable angle to the hand, the snout are directed towards the object in a 90-degree angle. This innovation has been applied in the design of new types of long-nose pliers, tongs, cutters and forceps. The following graph depicts a new version of forceps used in oral surgery. We have been informed that this invention has attracted interest among some scientists and his newly designed forceps is currently undergoing its final stages of investigation by the Clinical Research Associates in Provo, Utah.

Mr. Keyvani also explained that in another one of his inventions, the handle of the pliers is completely independent of the palm of the hand, and, much like a pen, is utilized by movement of the fingers only. We hope that in our future editions we will be able to offer more information on this regard.



in Florida and 106 in Massachusetts. California experienced the biggest decline, with a 30 percent drop in Anti-Semitic activity.

Other findings contained in the report include: Anti-Semitic incident reported on college campuses declined by 25 percent in 1996 to the lowest level since 1990. In particular, ADL, noted that the lack of Holocaust revisionist advertisements submitted to campus newspapers. The development, however may simply reflect a shift in tactics, according to the report. With Holocaust revisionists now posting material on the Internet, the debate over ads has been replaced by debate over the First Amendment right of Holocaust-denial sites on the World Wide Web, the ADL said. The number of Anti-Semitic incidents perpetrated by Skinheads declined from 17 to 10.

While ADL noted several positive trends in the battle against Anti-Semitic, Kenneth Stern, program specialist on Anti-Semitic and extremism at the American Jewish Committee, cautioned against trying to read too much into the tea leaves from one year to the next.

"Anti-Semitic incidents are only part of the package, " he said, noting that the proliferation of hate and anti-government extremist groups continues to pose a long-term threat to the "security of Jews and vibrancy of American democracy."

" It's gauge, but it's not the only thing we should be concerned about, " Stern said.

Anti-Semitic Incidents Decline, Internet New Threat-

By Daniel Kurtzman

Washington, February 24 (JTA) - The number of anti-Semitic incidents reported in the United States has declined for the second straight year, according to the Anti-Defamation-League's annual audit.

In 1996, 1,722 incidents were reported to the ADL - 121 fewer than 1995, signifying a 7 percent drop. But while harassment, threat or assault declined from 1,116 incidents to 941, the number of acts of Anti-Semitic vandalism increased Washington, February 24 (JTA) - The number of Anti-Semitic incidents reported in the United States has declined for the from 727 incidents to 781.

ADL officials read good news into the numbers, which show Anti-Semitic activity to be at its lowest level since 1990. The two year drop, moreover, marks the first multiyear decline of Anti-Semitic incidents in 10 years. It represents a significant shift since 1994, when Anti-Semitic activity reached a record high of 2,066.

"It tells us that the combination of law enforcement action and educational outreach is an effective one-two counterpunch that is reaping results in the traditional arenas where Anti-Semitic are active," said Abraham Foxman, ADL national director.

The report, however, said the proliferation of hate activity on the Internet had made it more difficult to track and quantify Anti-Semitic. "Electronic hate is the dark side of technology, and Anti-Semitic have particularly taken to the medium," Foxman said.

Rabbi Abraham Cooper, associate dean of the Simon Wiesenthal Center, said the past year has seen an " absolute explosion of hate sites on the Internet." His organizations now counts more than 400. " We are looking at the emergence of the subculture of hate on the Internet, and that unfortunately means that the potential pool of young people into these particular groups is much broader."

In its report, ADL, distinguishes between acts of vandalism and those of harassment, threat and assault. While acts of Anti-Semitic vandalism increased in 1996, attacks against Jewish institutions actually declined by 20 percent - a phenomenon that Foxman attributes in part to the "security consciousness" of the Jewish community.

Of the 781 reported acts of Anti-Semitic vandalism, 407 involved defaced public property. Only 117 were attacks against Jewish institutions, and the remaining 257 were directed against private Jewish property.

Foxman said that last year's increase could be attributed to enhanced security at Jewish institutions, making vandals more likely to deface other property. The attacks against Jewish property included:

More than 60 graves markers were toppled at a Jewish cemetery in East Haven, Conn, one day before Rosh Hashanah. Two Arizona synagogues were attacked on the night after the anniversary of Kristallnacht. A window was broken at one site, and at the other, a Molotov cocktail hurled at a window was extinguished before causing major damage. A small bomb detonated at the door of a Jewish center in New York City. No one was hurt, and the incident caused only minor damage.

The ADL also cites a broad spectrum of Anti-Semitic incidents involving harassment, threats or assault. They range from intimidating or hostile Anti-Semitic comments made in passing to violent attacks in which Anti-Semitic bias was the motive. The audit is based on reports made to the ADL, and law enforcement agencies by 41 states and District of Colombia.

In Milwaukee, two men entered a synagogue and began shooting a BB gun at congregants during a morning minyan. In Washington, D.C., a voice mail message was left at the home of an employee of the U.S. Holocaust Memorial Museum. It said: "Just looking for a kike designer. I understand they are gutting crematoriums." In Highland Park, outside Chicago, multiple bomb threats was phoned in against a Jewish community center-sponsored basketball league that met in school gyms.

Nine states reported no Anti-Semitic incidents. Those states were South Dakota, Oklahoma, Wyoming, West Virginia, Delaware, Hawaii, Iowa, Kansas and Mississippi. States with large Jewish population continued the highest levels of Anti-Semitic activity. Last year, 328 incidents were reported in New York, 238 in New Jersey, 186 in California, 123

seeing their mission as securing the safety of Israel, American Jews identified with the complacent world. Admittedly, the Netanyahu administration was inexperienced and did not signal its true goals in clear manner. Still, the American Jewish silence - not to mention the virulent denunciations - was inexcusable. For months, the process of legitimating the Jewish state was reversed; Israel was portrayed again as the imperialist conqueror and international outlaw.

Perhaps it is unfair to highlight one attack but Leonard Fein's denunciation of Netanyahu as both evil and stupid stands out as classic example of the unbridled and unjustified abandonment of judgment. It was almost as if Esther forgot that Haman was overthrown but the Jews were not yet out of danger.

During this period, the Hamas continued to fight the Jewish states with terror, Egypt spread the poison of isolating Israel, Syria threatened war, Yasser Arafat continued to threaten violence even as he held the Hebron agreement and, inexcusably and outrageously, the Palestinian police turned their guns on Israeli troops. Yet, the overall public media message was that Israeli intransigence and Likud irredentism were problem.

Now that the Netanyahu government has signed the Hebron accord, the balance has somewhat righted. But American Jewry should deeply ashamed that it allowed itself to be dragged along as fellow travelers in a one-sided campaign to put Israel in the dock again.

Until Israel is safety at peace, Mordechai's words should burn in our minds. We were placed here by Providence and given all its blessing - to enable us to use our leverage to assure the safety and peace of our fellow Jews.

The lesson of Purim is that a new day will be achieved only when we practice full solidarity with our fellow Jews around the world. And only when we feel full empathy for their concerns can we find the right moral balance and the right policy.

Irving Greenberg is president of CLAL - National Jewish Center for learning and Leadership and author of "The Jewish Way" (New York Summit Books).

Purim Replete With Lessons-About Helping Jewish State

By Irving Greenberg

New York, Feb. 23 (JTA)-Kabbalists have long compared Purim to Yom (Ha)Kippurim-the Day of Atonement/Repentance.
(Note the Hebrew pun-Yom Ki-purim, a day like Purim.)

This year, American Jewish leadership should apply this idea literally. They should use the occasion to declare mea culpa and apologize to Prime Minister Benjamin Netanyahu and the Israeli electorate.

What is our sin? It is having stood complacently---if not joined in actively---as the media and the world piled on Netanyahu in an orgy of delegitimation, mockery and accusations that he was undermining the peace process.

Clearly, American Jewry has not yet learned the lesson of Purim as to its proper role.

The turning point in the Purim story comes when Esther finally understood what is her true and appropriate role. As Mordechai helps her see, the queenship must not become her ticket to assimilation. If she forgets her people out of identification with the power structure, she will turn her back on the Jews she left behind and who are now endangered.

One the other hand, Esther is no longer the powerless, clinging young girl who followed her uncle's instruction. If she continued to think of herself as a passive, dependent woman, she would not be able to undertake the dangerous court intrigue that alone could save her people from certain destruction.

The key breakthrough came when Esther grasps: "Who knows? Perhaps it was for this very moment that [Providence arranged that] you attained the queenship!"

Esther suddenly understands that she has a mission. She cannot pass the buck to her elders; she dare not turn self-centered and save only herself. She must use every wile and talent that she has to duel with Haman for the loyalty of the king. The risk involved is enormous, for the rivalry can only end with the death of one of them.

Yet Esther faced a second test along the way. Having overthrown Haman, having received the highest honors and protestations of love that the king could offer, she could not let herself be lulled into complacency.

Had Esther relaxed, Haman would have been dead and she would have been saved--but the Jews would still be marked and vulnerable to destruction. Esther had to stay focused. She had to resist premature victory parties and the rush of recognition that she was getting from all courtiers.

Armed by memory and empathy, Esther walked away from the heady atmosphere of social climbing and universal acclaim. She forced herself back into the supplicant's role.

Esther again invaded the king's court, again risked being put to death for coming uninvited, again put herself on the line as inseparable from her people. Only then did she win an unequivocal decree from the king outlawing those who would kill the Jews. This finally empowered the Jews to win a victory that put them beyond all jeopardy.

American Jew ry has to relearn the lessons of Purim. Providence placed U.S. Jews in a remarkable situation, able to influence the foreign policy of the world's greatest power, the United States. Without exaggerating, the fact is that the American-Israeli partnership---of which American Jewish activism was an indispensable part---led to the breakdown of cordon of Arab exclusion and would-be genocide that surrounded Israel.

This same partnership - and the uprising of Soviet Jews - helped undermine communism, the greatest enemy of the Jewish people after Hitler.

Still, when the Netanyahu government came to power - after peace agreements and the acceptance of Israel internationally and of Jews domestically - American Jewry dropped the ball. Netanyahu was elected by a substantial majority of the Jewish residents of Israel who were worried that Israel was not getting sufficient security assurances.

Instead of standing behind the new government and sympathetically the new demands as a tightening of security to meet the concerns of the Israeli majority, American Jewry split.

A minority demanded a more radical and uncompromising rejection of peace process. Another minority (mostly on the left) turned on the Netanyahu administration with attitudes ranging from dismissive and patronizing all the way to venomous and delegitimating. The majority in the middle seemed to fall silent or resort to half-hearted speech.

It was almost as if Jews were embarrassed by Israel's "backsliding" and feared that they would lose the "nachas" of universal approval and establishment blessings. Instead of

It is fitting that her family secret is not about abuse or betrayal but about world history and diplomacy. And it is fitting too that the woman who grew up in 4 countries and speaks five languages now has an even more complicated identity. But for many Holocaust survivors who learn their family history as adults, the trauma lies not so much in the facts but in the fact that they were hidden.

Beyond the feelings of empathy, and the poignant recognition that a 59-year-old woman has uncovered facts about her history that will possibly change her inner life. Many have reacted to the account with a set of emotional questions. How could she, a carrier woman, a Ph.D. trained in research' a mother of three children and embarked on a family history of her own shaping, fail to know the truth? And now could her parents have concealed the truth from their daughter all their lives?

Albright has responded, in part, to some of these questions. "All this was major surprise to me," she has said. She has recounted that as a young Catholic girl in exile, she had often asked her parents what life had been like in their native land. They answered by telling her how they had met, how they had spent their childhood in Czechoslovakia, and how they had celebrated the Christmas and Easter holidays.

But they never told her that they had been born Jewish and had converted to Catholicism as adults, presumably to protect themselves and their children against the growing threat of Nazism in the 1930s, and brought their daughter up in Christianity. Three of their own parents died in the slaughter.

Her father, an up-and coming Czech intellectual and diplomat, found himself on a political hit list after Hitler invaded; in the days before he could manage their escape, he and his wife walked the street of Prague, their baby daughter in their arms, careful to stay in public places until he got the fake diplomatic papers that let them make their way to London to wait out the war.

Albright's mother Anna was born to a prosperous family and a comfortable life, educated like Madeleine in Switzerland. It was her mother, Albright says, she learned resilience.

There is nothing new about Jews or people of Jewish background serving in the highest echelon of the American government. There have been - and are senators, member of Congress , Cabinet-level official, and Supreme Court Justices. But the news that secretary of State Madeleine Albright is the grandchild of Jews who perished in Holocaust was different because her Jewish roots had been secret, hidden even from her by her parents.

Some Jewish Newspapers suggested that the State department should have scanned the walls of Pinkas Synagogue or Terezin deportation roster during the its security check of Madeleine Albright. But they did not explain how could this kind of grandparents background check have any relevance to her ability to perform the job of secretary of state.

Gary Schiller, president of the organization Second Generation, said that, "it's inconceivable she did not know the story of her family. When Albright's parents returned to Prague, she certainly had to know that her family had suffered terribly. Many of her relatives, including her grandparents, were dead, and few others besides Jews were killed. She has such a historic orientation, it's unlikely she wouldn't ask why her relative were gone."

The disclosure does not, of course, make her Jew; she remains a Christian who was born Roman Catholic in 1937 and became an Episcopalian when she married in 1959. But, like it or not, the disclosure ties her in a personal and tragic way to one of the defining moments of modern Jewish history: the Holocaust.

"The important question is: does this make Madeleine Albright look at the world differently?" said Samuel C. Heilman, professor of sociology at Queens College of the City of New York and author of "Portrait of American Jews" (University of Washington Press, 1996). " Does it help her understand the insecurities of the Jewish people in the wake of the Holocaust? Does it make her more sensitive to the needs of Israel?"

The reaction to the disclosures about Albright's background included some example of Jewish paranoia. Zev Brenner, who is the host of a Jewish radio talk show popular with Orthodox audiences that is broadcast in New York, on WMCA, said that one persistent reaction he's heard is: " Now that she is Jewish, she'll never last in the job. That is the end for her.

Other reactions have been more self-congratulatory. "She is an inspirational power-house, with immense courage and determination". I feel, I know the woman. I have great faith in her ability to lead the Clinton Adminstration in foreign policy". Albright teaches us that through hardwork and perseverance, a woman in today's world can make it to the top. "Of course, she's Jewish; she's smart. It's those Jewish genes," one caller said.

Dr. Robert Pollack, a professor of biological science at Columbia who is active in Jewish life on campus, cringes at the idea of Jewish genes. Despite recent stories that some Jews, particularly the priestly class, (certain Jewish men, thought to be descendants of the first high priest, Aaron, the older brother of Moses,) are linked by similar DNA, Dr. Pollack says that "biology does not define Judaism." To think of singular Jewish genes, he said, is to embrace the ideology of the Nazis, who targeted all Jews with annihilation simply because of their ancestry.

"I salute Madeleine Albright as an Episcopalian woman with interesting problem, a problem which I share," Dr. Pollack said. " "Our ancestors ere illed for no reason. Knowing that fact will make her a better secretary of state." ❑

Jewishness of Madeleine Albright:
Questions of identity-

By Ira Farnoush
Special to Chashm Andaaz



"The Capital of the United States has been transferred to Tel Aviv", "Madeleine Albright was Jewish, and she was the choice of "the Jewish lobby", "The Washington Post Article constitutes indirect Zionist blackmail to force American in pro-Israel positions". These were some of the headlines and published suggestion by Arab newspapers, such as London-based Al Hayat and Al Madina, a Saudi newspaper, after The Washington Post confirmed the rumors that have been spreading since Albright's name hit the headlines: that her parents were not raised as Catholics, celebrating family rituals of Easter and Christmas, as Albright had been told growing up. They were born Jews and converted. And her grandparents did not die of natural causes during the war. They died in the concentration camps.

The story that broke in The Washington Post in early February about Secretary of State Medallion K. Albright's identity - that her parents had been Czech Jews not Catholics, that three of her four grandparents had perished in Nazi camps, two in Auschwitz, during the Holocaust; that 11 relatives had died at Terezin; and that she herself, in reading the news story by Washington Post reporter Michael Dobbs, had discovered these facts for the first time. Among other documents uncovered by the Washington Post, a copy of her father's birth certificate, which lists Josef korbel as "Jewish." In addition, name of relatives reportedly appear on the list of 77,000 Czech Holocaust victims inscribed on the wall of the Pinkas synagogue in Prague dedicated to Czechoslovakian Jews deported to concentration camps.



کیترینگ گلت کاشر **شادی**

SASON CATERING

آبروی شما، آبروی ماست



اگر غذای لذیذ و دلچسب و سرویس خوب و به موقع می‌خواهید کیترینگ گلت کاشر **شادی** را انتخاب نمایید.

اگر مهمانان خود را واقعاً دوست دارید فقط با کیترینگ گلت‌کاشر **شادی** از آنان پذیرائی نمایید.

کیترینگ گلت کاشر **شادی** زیر نظر ربانوت ایرانی و امریکایی یا زیر نظر هر مقام مذهبی که شما معرفی نمایید از مهمانان شما پذیرائی می‌نماید.
کیترینگ گلت کاشر **شادی** مورد تأیید همگان

با یک تلفن، ما به شما آسایش خیال می‌دهیم

تلفن: (۳۱۰)۶۵۹-۵۹۸۲ عضو ۰۸ ایرانیان پیجر: (۳۱۰)۵۸۸-۸۸۸۵

فکس: (۳۱۰)۳۶۰-۰۱۳۸

عمو نوروز اومده
خرم و پیروز اومده
عید نوروز اومده
سالی یکروز اومده

صد سال به این سال‌ها
عید شما مبارک

1 800 858-9028





International Judea Foundation
P.O.Box 3074 • Beverly Hills, CA 90212